

مجموعه آثار (۱۸)

مقالات



نویسنده : رسول منتجب نیا

به کوشش : امیر قربانی

مجموعه آثار (۱۸)

مقالات

رسول منتجب نیا



نام کتاب : مجموعه آثار (۱۸) - مقالات

نویسنده : رسول منتجب نیا

به کوشش : امیر قربانی

طراح جلد و صفحه آرا : امیر قربانی

تاریخ نشر الکترونیک : خرداد ماه ۱۳۹۶

www.book-house.blogsky.com

(وبلاگ خانه کتاب با رسالتی جدید شروع به کار دوباره کرد)

با تشکر از :

www.ketabnak.com

فهرست

مقدمه	۵
اخلاق در سیاست	۶
شماره ۱	۶
شماره ۲	۹
شماره ۳	۱۲
شماره ۴	۱۶
شماره ۵	۱۹
شماره ۶	۲۳
شماره ۷	۳۱
جریان شناسی	۳۴
شماره ۱	۳۴
شماره ۲	۴۰
شماره ۳	۴۵
شماره ۳	۴۹
شماره ۴	۵۴
حکمت	۶۱
شماره ۱	۶۱
شماره ۲	۶۲
شماره ۳	۶۴
شماره ۴	۶۸
شماره ۵	۷۷
شماره ۶	۸۸
«تضارب آرا و افکار» و «رفاقت در عین رقابت»	۹۳
جایگاه و نقش مجلس خبرگان رهبری	۹۵
نقد «تحقیقات محلی» برای بررسی صلاحیت	۹۸
جامعه ای مورد تایید خدا و رسول است که صداهای مختلف در آن باشد	۱۰۱

مقدمه

به نام او

پس از حدود ۹ ماه وقفه در انتشار مجموعه آثار نواندیشان دینی اکنون جلد ۱۸ ام از این مجموعه را پیشکش شما عزیزان می نمایم .

جناب آقای رسول منتجب نیا در اصل در گروه نواندیشان دینی قرار نمی گیرند اما به دلیل اینکه سیاستمدار اصلاح طلب و عضو حزب اعتماد ملی و مجمع روحانیون مبارز با خط مشی اصلاح طلبی می باشد ما چند مقاله از ایشان را منتشر می کنیم .

امیر قربانی

خرداد ماه ۱۳۹۶

مجموعه آثار (۱) - مقالات (نویسنده : محمد مجتهد شبستری)

مجموعه آثار (۲) - قرائت نبوی از جهان (نویسنده : محمد مجتهد شبستری)

مجموعه آثار (۳) - یادداشت ها (نویسنده : محمد مجتهد شبستری)

مجموعه آثار (۴) - مقالات (نویسنده : عبدالکریم سروش)

مجموعه آثار (۵) - مقالات (نویسنده : عبدالعلی بازرگان)

مجموعه آثار (۶) - مقالات (نویسنده : حسن یوسفی اشگوری)

مجموعه آثار (۷) - مقالات (نویسنده : عمادالدین باقی)

مجموعه آثار (۸) - سیره و سیمای محمد در قرآن (نویسنده : حسن یوسفی اشگوری)

مجموعه آثار (۹) - مقالات (نویسنده : محسن کدیور)

مجموعه آثار (۱۰) - مقالات (نویسنده : سید علی اصغر غروی)

مجموعه آثار (۱۱) - مقالات (نویسنده : مهدی خلجی)

مجموعه آثار (۱۲) - مقالات (نویسنده : احسان شریعتی)

مجموعه آثار (۱۳) - مقالات (نویسنده : آرش نراقی)

مجموعه آثار (۱۴) - مقالات (نویسنده : رضا علیجانی)

مجموعه آثار (۱۵) - مقالات (نویسنده : مصطفی ملکیان)

مجموعه آثار (۱۶) - مقالات (نویسنده : حسن فرشتیان)

مجموعه آثار (۱۷) - مقالات (نویسنده : علی پایا)

آیا رعایت اخلاق در عرصه سیاست ممکن است یا نه؟

پیش از ورود در هر موضوع و مسأله-ای باید در مورد ممکن بودن و یا محال بودن آن بررسی کرد، تا آنکه چشم بسته وارد صحنه-ای نشویم که ناممکن باشد و یا نجات و رهایی از آن مقدور نباشد و به عبارت دیگر، ابتداءً باید درباره دو نوع امکان بررسی شود، یکی امکان عقلی، یعنی عقل و خرد انسان، آن اقدام را ممکن بداند و از آن، امری محال لازم نیاید، دیگر امکان وقوعی، و بدین معنی که پس از حلّ امکان عقلی، آیا عملاً آن کار مورد نظر انجام-شدنی است یا نه. طبیعتاً در این مرحله، بحث می-شود از اینکه پس از تحقق دو نوع امکان، آیا آن عمل، باعث مفسده-ای بزرگ، در حدّ هلاک و نابودی و یا وارد شدن ضرر و خسارت عظیم و غیرقابل تحمل، نمی-باشد؟!

پس بحث اوّل ما در این است که آیا عقلاً ورود در صحنه فعالیت-های سیاسی که مستلزم رقابت و برخورد های فراوانی است، با رعایت کردن موازین اخلاقی، قابل-جمع می-باشد یا نه؟

ممکن است در نظر بدوی، پاسخ منفی باشد، به دلیل آنکه میدان سیاست، میدان تلاش در جهت رسیدن به قدرت و در اختیار گرفتن امکانات اجتماعی است، و این امر موجب رقابت و معارضة با انواع رقباء سیاسی، مخالفان و دشمنان می-باشد. و در صحنه رقابت و تعارض، هر رقیب، تلاش در جهت شکست، حذف و به حاشیه راندن رقیب خود دارد، و رعایت موازین اخلاقی با رقابت و این نوع معارضة کاملاً مغایرت دارد. زیرا چطور می-شود با رقیب سیاسی خود، رفاقت و دوستی کرد؟ چگونه می-توان عدالت و انصاف را در مورد او اعمال نمود و در عین حال صحنه رقابت را محفوظ داشت؟ البته نسبت به مخالفان و دشمنان، تضاد یا تناقض شدیدتر و آشکارتر است. ولكن با دقت و تأمل، معلوم می-شود که بین «اخلاق و سیاست» نه رابطه تناقض وجود دارد، نه تضاد و نه اینکه آن دو مفهوم «مانعه الجمع» می-باشد، بلکه از مفاهیم قابل-جمع و غیرمتباین هستند، و دلیل آن، علاوه بر فقدان دلیل بر محال و غیرممکن بودن، وقوع است که گفته-اند:

«ادل دلیل بر امکان شی، وقوع آن است» و همین که یک مورد در تاریخ، به وقوع پیوسته باشد، محال بودن آن منتفی می-گردد، و ما در تاریخ پیامبران الهی که همگی در سیاست ورود داشتند و بعضی چون داود سلیمان و پیامبران اسلام(ص)، موفق به تأسیس حکومت شدند، و امامان معصوم(ع) که تمامی آنان در این صحنه نهایت تلاش و فعالیت را داشتند و برخی از آنها چون علی(ع) و حسن(ع) سال-ها حکومت کردند. بنابراین هیچگونه تباین و تناقض بین آن دو مفهوم وجود ندارد و از وجود هر یک از آن-ها عدم دیگری لازم نخواهد آمد.

بحث دوم ما، در مورد امکان وقوعی آن است، بدین معنی که پس از اثبات امکان عقلی، آیا در صحنه عمل جمع بین آن دو مفهوم ممکن است یا نه؟ و به دیگر عبارت آیا گاهی اتفاق افتاده است که این جمع تحقق یابد؟ با توضیحی که درباره امکان عقلی دادیم و مواد نقضی که مورد اشاره قرار گرفت، امکان وقوعی آن هم ثابت می-شود و نیاز به دلیل دیگری وجود ندارد، چرا که با مطالعه تاریخ انبیاء، ائمه هدی(ع) و بعضی علمای بزرگ چون امام خمینی ره، به خوبی روشن می-شود که امری انجام-شدنی و دسترسی انسان-ها می-باشد.

بحث سوم: در این است که پس از اثبات و قبول امکان عقلی و وقوعی، آیا در صورت رعایت اصول و موازین اخلاقی و ارزش-های انسانی در میدان رقابت سیاسی، آیا امید به موفقیت و پیروزی وجود دارد یا نه؟ و آیا اگر رقیب و یا مخالف و یا دشمن انسان مفاهیم اخلاقی و انسانی را زیر پا گذاشت، التزام و پایبندی به آن مفاهیم، موجب کمک به پیروزی او و شکست خویش نمی-شود؟ و آیا این تقید و ملزم بودن، عامل ورود خسارات سنگین مالی و جانی و حیثیتی بر او و بر جبهه او نمی-گردد؟

پاسخ آنکه چرا، ممکن است، در صحنه رقابت نابرابر بین افراد مقید به اصول و موازین عقلی، اسلامی و اخلاقی از یک سو، و افراد کاملاً آزاد و بی-تعهد، که فقط به پیروزی ظاهری می-اندیشند از سوی دیگر در امر رعایت اخلاق و انسانیت، خسارت-ها، تلفات و حتی شکست نهایی متوجه گروه اول شود، چنانچه در مورد امام علی(ع) و امام مجتبی(ع) نظیر آن را مشاهده می-کنیم. ولیکن چیزی که بسیار حائز اهمیت است آنکه برای انسان اخلاق-محور، در رأس همه پیروزی-ها، پیروزی فکر، عقیده، اخلاق و انسانیت است و او هرگز حاضر نیست برای رسیدن به پیروزی ظاهری و سیاسی، مفاهیم ارزشمند انسانی را قربانی کند. و در صورت شکست ظاهری انسان اخلاق-محور، باز می-توان گفت او پیروز است چون فکر و اندیشه، راه و روش، عقیده و

اخلاق او سالم مانده است و بر فکر و اخلاق رقیب غالب گردیده است، و این مفهوم جمله پرمعنی و جاودانه امیر مومنان علی(ع) است که: «الحيوه في موتكم قاهرين و الموت في حياتكم مقهورين».

ثابت یا متغیر، عمومی یا استثناء‌پذیر:

در این بخش از نوشتار، این پرسش مطرح می‌شود که آیا مفاهیم اخلاقی، مفاهیمی ثابت و لایتغیرند و یا متغیر و قابل زوال؟ و به عبارت دیگر، در صحنه سیاست و به لحاظ مصالح شخصی، گروهی و حکومتی و یا ملاحظات اجتماعی، آیا می‌توان به مفاهیم اخلاقی استثناء وارد کرد و راه فراری از تقید و پایبندی به آن‌ها بدست آورد یا نه؟ و به عبارت دیگر آنکه فرد سیاستمدار، فعال سیاسی، گروه و حزب سیاسی و حتی مسئولان و مدیران سیاسی - اجتماعی نیز هم - چون سایر افراد و گروه‌ها باید به صداقت، عدالت، انصاف، و ... پرهیز از دروغ، تهمت، ظلم، حق - کشی و ... مقید و ملتزم باشند و یا آنکه به لحاظ اهمیت و ضرورت فعالیت سیاسی و به جهت نیل به پیروزی و موفقیت و یا به دلیل داشتن مسئولیت، از رعایت مفاهیم اخلاقی و اصول ارزشی معاف و مستثنی می‌باشند؟

اگر به برخی مکاتب فلسفی مانند مارکسیسم مراجعه کنیم پاسخ این پرسش روشن است زیرا آن دیدگاه فلسفی، برای هیچیک از مفاهیم اخلاقی و هیچکدام از حقایق، ثبات، دوام و شمول قائل نبوده و همه را مفاهیم و حقایقی متغیر می‌داند و لذا ظلم و بی‌عدالتی در همه زمان‌ها و مکان‌ها زشت و ممنوع نبوده، بلکه در بعضی شرائط لازم و ضروری خواهد بود. ولکن بر اساس جهان‌بینی توحیدی و بر پایه فرهنگ اسلام و تشیع، حقایق جهان به ثابت و متغیر تقسیم می‌شوند و مفاهیم اخلاقی و ارزشی از نوع ثابت و لایتغیر آن می‌باشند. بنابراین هیچ عاملی چون زمان و مکان، فعالیت سیاسی، داشتن مسئولیت حکومتی و ... نمی‌تواند زشت را زیبا و زیبا را زشت کند، عدالت و انصاف را ممنوع و ظلم و حق - کشی را تجویز، صداقت و امانت - داری را تحریم و دروغ و خیانت را مجاز نماید. و هیچ فردی از افراد جامعه از آن اصول کلی و حقایق ثابت، مستثنی نمی‌باشند، در هر سطح و منزلتی که از نظر اجتماعی و حکومتی و یا سیاسی قرار داشته باشند.

ضرورت و التزام بیشتر مسئولان و نخبگان:

بلکه از آنجا که اولیاء امور و مسئولان حکومتی و اجتماعی، باید در عمل اسوه و الگو برای دیگران باشند و از طریق عملی مردم را به کمالات و ارزش-ها دعوت و تشویق کنند، بر آنان لازم است که بیشتر و جلوتر از همه افراد جامعه به اصول اخلاقی و ارزشی مقید باشند. چنانچه در عمل به قوانین الهی و کشوری پیشتازترین افراد ملت خود به شمار آیند. و این امر، اقتضای عهده-داری مسئولیت و مدیریت جامعه اسلامی و شرط لازم برای واگذاری مسئولیت و تداوم آن است.

امیر مومنان (ع) در عمل و سیره:

نهج البلاغه آن حضرت سرشار از جملاتی که این وظیفه را بر اولیاء امور لازم می-داند:

از باب مثال: «من قانع باشم که به من امیرالمومنین گفته شود و در سختی-ها و دشواری-ها با پایین-ترین افراد جامعه شریک نباشم؟»

یا: «شما نمی-توانید مانند من در زندگی مادی اقتصاد و صرفه-جویی کنید(نان جوین و نمک، خوراک شما باشد)، ولكن مرا با تقوا و پارسایی و عفت و راستی یاری نمایید».

سقوط و انفرال از مسئولیت:

از این رو در برخی از مسئولیت-های حسّاس، با انجام حتی یک گناه کبیره، آن مسئول عملاً عزل و برکنار می-شود و صلاحیت عهده-داری آن سمت را از دست می-دهد، مانند: رهبری و ولایت، امامت جمعه و جماعت، قضاوت و ...

چهره های شاخص و سرشناس:

چه سیاسی و چه فرهنگی، اجتماعی، به لحاظ اعتباری که در سایه اسلام و حکومت اسلامی به دست آورده-اند و به جهت رویکرد مثبت و علاقه مردم به آن-ها، باید در رعایت موازین اخلاقی و حفظ و حراست از اصول و ارزش-ها بر سایر افراد پیشی و سبقت بگیرند. چرا که تقید و یا عدم تقید آن-ها به آن مفاهیم اسلامی و انسانی، علاوه بر آثار فردی در شخص آنان، نسبت به دیگر افراد جامعه آموزندگی و اثرگذاری دارد. حال یا آموزش اسلام، اخلاق و انسانیت و یا بدآموزی و انحراف و فساد اجتماعی.

نیکی و بدی از تو بهتر و بدتر است:

در روایتی از امام جعفر صادق (ع) نقل شده است که هنگام لطف و محبت کردن به یکی از افرادی که فرزند یکی از آزادشده‌ها به دست پیامبر اکرم (ص) بود و به طور طبیعی میان مردم احترام خاصی داشت و به نزدیکی با اهل بیت پیامبر (ص) شهرت داشت بنام «شقرانی» ولی شرابخواری می‌کرد، امام (ع) رو کرد به او و فرمود:

«همانا خوبی و نیکی از همه افراد شایسته است ولی از تو شایسته‌تر است، به جهت انتسابی که به ما داری، و همانا کار زشت، از هر کسی ناشایست است و از تو زشت‌تر و ناشایسته‌تر، به دلیل ارتباطی که با ما داری.»

بنابراین، مسئولان و مدیران جامعه در سطوح بالا، میانی و پایین و نیز نخبگان و فعالان سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و هر کس که به نحوی، بین عامه مردم از محبوبیت و اثرگذاری خاصی برخوردار است: هم عقلاً و منطقاً و هم بر پایه آموزه‌های دینی و مذهبی، باید نسبت به رعایت موازین اخلاقی و تقید و تعهد به مقررات و قوانین و حفظ و حراست از ارزش‌های اسلامی و انسانی، پیشتازتر و پیشگام‌تر باشد.

نتیجه این بحث آنکه:

مفاهیم ارزشی و حقایق اخلاقی استثناء-بردار نیست و همه افراد تحت هر شزطی از شرائط قرار داشته باشند، موظف به رعایت آن‌ها می‌باشند، بلکه «هر که بامش بیش برفش بیشتر» هر کس مسئولیت، موقعیت، محبوبیت و اثرگذاری بیشتر در جامعه دارد، وظیفه او در حفظ و رعایت اخلاق و اصول و ارزش‌ها سنگین‌تر است.

دروغ در اسلام:

دروغ به معنای بیان خلاف واقع است، چه در رابطه با حوادث و وقایع خارجی و اتفاقاتی که رخ می‌دهد و چه در مورد عقیده و تصمیم قلبی شخص اظهارکننده و به طور کلی هرگونه اظهاری چه در کلام و چه در عمل و رفتار که مخالف با واقع باشد مصداق دروغ به شمار می‌آید. در آیات قرآن و روایات اهل بیت(ع) نسبت به دروغ تعابیر و بیاناتی رسیده است که بسیار عجیب بوده و نشان می‌دهد که کلید همه گناهان و جنایات، همین خصلت و رفتار می‌باشد، ما در اینجا به نمونه‌هایی از آن‌ها می‌پردازیم:

- ۱- از امیرمؤمنان علی(ع) نقل شده است که: «هیچ کس طعم ایمان را نخواهد چشید مگر آن که از دروغ جدی و شوخی پرهیز کند». (اصول کافی ۲/۳۴۰)
- ۲- از امام باقر(ع) روایت شده است که: «دروغ گفتن، ایمان انسان را ویران می‌کند». (همان ۲/۳۴۱)
- ۳- باز از آن حضرت نقل شده است که: «خداوند عزّ و جلّ برای شرور و بدی‌ها قفل‌هایی قرار داده است و کلید این قفل‌ها را در شراب، گذاشته است و دروغ از شراب بدتر می‌باشد». (همان)
- ۴- از امیرمؤمنان علی(ع) آمده: «شایسته است که مسلمانان با افراد دروغگو دوستی و رفاقت نکنند. زیرا در اثر دروغگویی، سخن راست آن‌ها نیز پذیرفته نخواهد شد». (قصارالجمل ۲/۱۸۳)
- ۵- و از آن حضرت نقل کرده اند که: «نشانه ایمان آن است که حتی در صورتی که راست گفتن به تو زیان می‌رساند آن را بر دروغی که به تو منفعت می‌رساند، راست گفتن را مقدم بداری...» (همان ۲/۱۸۲)
- ۶- و نیز آن حضرت فرموده است: «راستی موجب صلاح هر چیز، و دروغ باعث فساد همه چیز است». (میزان الحکمه ۵/۲۸۵)

۷- از پیامبر اکرم(ص) نقل شده است که: «به زیاد انجام دادن نماز، روزه، حجّ، و معروف و شب-زنده داری افراد نگاه نکنید، بلکه به راست گفتن و امانت-داری آنان بنگرید». (همان ۲۸۸/۵)

۸- و از امام صادق روایت شده است که: «نماز و روزه افراد شما را فریب ندهد، زیرا چه بسا شخصی به نماز و روزه، چنان عادت کرده باشد که اگر آن را ترک کند وحشت می-کند، ولکن آن-ها را آزمایش کنید به هنگام راستی در گفتار و امانتداری». (همان)

حاصل روایات: آنکه «دروغ گفتن، ایمان را از بین می-برد، کلید همه شرور و بدی-ها است، موجب فساد و خرابی همه امور می-گردد، و نشانه منافق و انسان بی-ایمان است، و از شرابخواری بدتر است، و با دروغگویان نباید دوستی و نشست و برخاست کرد و ...».

گفتن راست واجب نیست:

چون هر فرد و جمعی اسرار پنهانی دارند که صلاح آنان در افشای آن نیست، چه آن اسرار شخصی یا خانوادگی باشد و چه مربوط به ملت و نظام، از این جهت توصیه شده است، هر کجا که بر راست گفتن مفسده-ای چون افشای اسرار مترتب می-شود نباید دروغ گفت بلکه باید سکوت را بر سخن گفتن مقدم داشت. امیرمومنان(ع) فرمود: «آنچه نمی-دانی نگو، بلکه همه آنچه را که می-دانی نیز مگو ...» (نهج-البلاغه حکمت ۳۸۲)

استثناء از حرمت دروغ:

در روایات اسلامی مواردی از قاعده کلی مستثنی شده است، مانند: «اصلاح ذات البین» و آشتی دادن افرادی که از هم قهر کرده اند. از امام صادق (ع) نقل شده است: «انسانی که در مقام اصلاح میان مردم است، اگر خلاف واقع بگوید، دروغگو محسوب نمی-شود.» (قصار الجمل ۱۸۳ /۲)

در برخی روایات، دروغ گفتن در میدان جنگ، برای فریب دادن دشمن و موارد دیگر تجویز شده است. فقهای شیعه، آن را تحت عنوان کلی که «وجود مصلحت الزام آور» و یا در ترک آن و در راست گفتن، وجود «مفسده و خطر بزرگ» برای فرد یا جامعه، تنظیم کرده-اند، و شاید دلیل این استثناء، علاوه بر روایات قاعده عقلی، تقدیم «اهم بر مهم» و یا «دفع افسد به فاسد» باشد.

وانگهی، برخی از فقهاء، در موارد استثنائی، تأکید بر استفاده از «توریه» یعنی به کار بردن عبارتی که دروغ نباشد ولی مخاطب، مطلب دیگری از آن می-فهمد، نموده-اند. یادآوری می-شود، هرگونه ضرر هر چند جزئی و غیرمهم، موجب جواز دروغ نمی-باشد، بلکه تنها در مواردی است صدق و راستی باعث فساد، اختلاف شود و سخن گفتن و عدم سکوت هم، لازم باشد.

آیا در میدان سیاست دروغ جایز است یا نه؟:

با توجه به تعریفی که از سیاست کردیم و ارتباطی که میان سیاست و دیانت وجود دارد و به عبارت دیگر گسترش احکام و دستورات دینی بر همه امور زندگی از جمله فعالیت-های سیاسی، پاسخ این سؤال، قطعاً منفی است. چرا که دروغ گفتن و اظهار خلاف واقع، برای اداء وظیفه اجتماعی و فعالیت سیاسی، هر چند که باعث پیروزی انسان در ظاهر بشود، جایز نیست و از حرمت و ممنوعیت استثناء نشده است. بلکه چه بسا گناه و جرم آن به مراتب از دروغ گفتن در امور جزئی، فردی و خانوادگی بزرگتر باشد. چرا که باعث قلب و تحریف حقایق و واقعیات و موجب اغفال و فریب مردم می-گردد.

آیات مسئولان می-توانند دروغ بگویند؟:

به چند دلیل جرم و گناه دروغ مسئولان و اولیاء امور کشور بیشتر و بزرگتر از افراد دیگر می-باشد:

۱- دروغ گفتن آن-ها فردی نبوده بلکه اجتماعی است و مخاطب آنان، مردم و گاهی جهان معاصر است. با توجه به وجود دستگاه-های ارتباطی و انتقال گفتار مسئولان به دورترین نقطه جهان.

۲- دروغ گفتن مسئولان باعث فریب افکار عمومی و اغفال عامه مردم می-شود که خود جرم بزرگی است.

۳- این اقدام مسئولان، موجب بدآموزی و تجویز بلکه رواج و گسترش فرهنگ دروغگویی در جامعه می-گردد، و مصداق «اشاعه فحشاء» و «ترویج منکر است» می-باشد.

۴- دروغ گفتن مسئولان و اولیاء امور، در هر سطح و سمتی باشند، پیش از هر چیزی، دلیل سلب صلاحیت و شایستگی آنان و در واقع انفرال و برکنار شدن از آن مسئولیت خواهد بود و

پس از انجام آن عمل، شرط لازم عهده-داری مسئولیت-های اجتماعی و حکومتی که صداقت و راستی و امانت-داری است را از دست داده-اند.

۵- این نوع اقدام، چنانچه در روایات به آن اشاره شده است، باعث سلب اعتماد مردم و بدبینی و بدگمانی نسبت به مسئولان حکومتی می-گردد و به اصطلاح رایج با دید «چوپان دروغگو» به آنان می-نگرند.

دروغ در خبرها و گزارشات:

از مصادیق روشن دروغ حرام و گناه برای مردم و مسئولان، جعل اخبار و ساختن و پرداختن خبرهای کذب و غیرواقعی، و یا تحریف و قلب واقعیت-ها است. چنانچه در ارائه گزارش مسئولان به مردم و یا به مقامات مافوق، کمترین دخل و تصرف و زیر و بالا کردن واقعیات، به منظور جلب توجه و رضایت آنان، مصداق دروغ، اغفال، تحریف و تدلیس می-باشد.

حفظ حرمت انسان-ها، بدون تردید یکی از سرمایه-های بزرگ و معنوی هر انسان حرمت و حیثیت اجتماعی او است، این سرمایه معنوی، از یک سو به صورت ذاتی و همگانی است، به لحاظ آنکه نوع انسان، اشرف و ارزشمندترین موجودات هستی است، و هیچ پدیده-ای مادی و ماورائی، به جز پروردگار متعال که کمال مطلق و بی-نهایت است در حرمت و ارزش به پای انسان نمی-رسد. حتی فرشتگان که کارگزاران معصوم و گوش به فرمان حق می-باشند هم به یک معنی خدمتگزار انسان بوده چنانچه به نقل قرآن سجده کننده در برابر آدم شدند. و از سوی دیگر، هر فردی از انسان، در مدت کوتاه یا طولانی عمر خود با تلاش و کوشش و صرف هزینه-های مادی و معنوی در میان جامعه، برای خود آبرو و حیثیتی کسب کرده است، و حاضر نیست آن را به هیچ بهایی معاوضه مبادله کند و چه بسا خدشه-دار شدن آن را بدتر از مرگ خویش می-داند، و لذا برای پاسداری و حراست از آن، انواع تلاش-ها و سرمایه-گذاری-ها را می-پذیرد. و از طرف دیگر، دین اسلام، برای مسلمانان و اهل ایمان، حرمت و ارزش مضاعفی را قائل شده و به تمامی آن-ها در حفظ و نگهداری از حرمت، عزت و شرافت خود و سایر افراد، فوق-العاده تأکید کرده است:

در روایتی مشهور، پیامبر اکرم(ص) می-فرماید: «خداوند به هیچ مومنی اجازه نمی-دهد که خود را به ذلت و خواری بکشاند». و یا در روایت دیگر روزی پیامبر گرامی(ص) در مسجدالحرام ایستاده بود، رو کرد به مردم و به خانه خدا اشاره کرد و چنین جملاتی را فرمود: «سوگند به خدایی که مرا مبعوث به رسالت فرمود، احترام انسان مومن از احترام این خانه خدا بیشتر است».

بنابراین از نظر عقل و منطق و از دیدگاه شرع و مذهب، حفظ و نگهداری حرمت انسان-ها دارای هر مذهب و مرام، سلیقه و گرایش باشند، بر همگان واجب و لازم بوده و بی-حرمتی و هتک حیثیت انسان-ها، برای هیچ کس و هیچ مقام و تحت هر عنوان و بهانه جایز نمی-باشد. چرا که بی-احترامی به افراد، بی-احترامی به انسانیت و در صورت مسلمان و مومن بودن بی-حرمتی به اسلام و ایمان می-باشد. چنانکه هر فردی از انسان، باید از حرمت و حیثیت انسانی و اسلامی خود دفاع کند، و خود را در معرض هتک و بی-حرمتی قرار ندهد.

فرهنگ حرمت شکنی:

و اگر در میان جامعه حرمت-شکنی، باب شود و هر کس به بهانه-ای به خود اجازه دهد به حریم و شخصیت دیگران، خدشه وارد سازد، و اگر آنان که در رئوس قدرت و حکومت هستند، با مخالفان و منتقدان خود و یا منتقدان اعمال و سیاست-های جاری، بی-حرمتی کنند و اگر صاحبان و دست-اندرکاران رسانه-های مکتوب و یا صوتی و تصویری و به خصوص رسانه ملی، و نیز صاحبان تریبون-های عمومی، با استفاده از آن رسانه و تریبون، در مقام هتک حیثیت و مخدوش ساختن آبرو و موقعیت اجتماعی منتقدان و یا رقبای سیاسی برآیند، علاوه بر آنکه نفس عمل و اقدام آنان، جرمی بزرگ حقوقی و فقهی به شمار می-آید و آمران و مباشران مستحق مجازات-های قانونی و شرعی می-باشند و پس از تحمّل مجازات و کیفر مربوط، به جرم حرمت-شکنی و تجاوز به بزرگترین سرمایه معنوی انسان-ها، لیاقت و صلاحیت خود را برای ادامه مسئولیت از دست داده و باید مسئولیت عزل شوند.

از همه مهم-تر، به دست اولیاء امور، صاحبان و متولیان رسانه-ها و تریبون-ها، فرهنگ حرمت-شکنی، هتاک، و تعدی به حقوق معنوی و اجتماعی دیگران، در جامعه حاکم و رائج خواهد شد و از آن پس امنیت حیثیتی و اجتماعی در چنان جامعه-ای وجود نخواهد داشت.

فراگیری شعله های آتش:

پیدایش و گسترش فرهنگ حرمت-شکنی، چونان پیدایش شعله-های آتش در انبارهای غلات و یا جنگل-های پر از درخت می-باشد که پس از سر بر آوردن، تر و خشک، سره و ناسره، کوچک و بزرگ را یک سره می-سوزاند و خاکستر می-کند، حتی تمامی حرمت-شکنان، اعم از طراحان، حامیان، راضیان، مشوقان، مجریان و مباشران را در دام خود قرار می-دهد. و یا بسان سیل خروشان می-ماند که اگر از کوهساران جاری گردید، آنچه و آن کس را که در مسیر خود ببیند از بین می-برد و یا همراه خود به حرکت در می-آورد.

اگر در سال-های اخیر شاهد بی-احترامی به همه مسئولان و مدیران جامعه و در سطوح مختلف می-باشیم، و اگر در میان عامه مردم در برابر بی-حرمتی-ها و توهین و جسارت-ها به بزرگان انقلاب و نظام، عکس-العمل و دفاعی مشاهده نمی-شود، همگی، معلول تجویز حرمت-شکنی در

مورد شخصیت‌های منتقد، نخبگان، اندیشمندان، فعالان سیاسی و افراد عادی، و حتی مراجع تقلید شیعه و بزرگان دین می‌باشد. و به عبارت دیگر علت اصلی و مقصّر واقعی در انجام حرمت‌شکنی‌ها و توهین و جسارت به همه افراد و معتقدات ملت، مسببان و مباشران اولیه می‌باشند، و این جریان ضدفرهنگی و این فرهنگ و روش غیرعقلانی و نامشروع همچنان ادامه خواهد یافت، تا زمانی که طراحان و مسببان به اشتباه و گناه بزرگ خود پی برده و به سرعت در صدد جبران مافات برآیند و حرمت‌های شکسته و حریم‌های خدشه‌دار شده را ترمیم کرده و با قاطعیت و جدیت با هرگونه حرمت‌شکنی نسبت به هر فرد، گروه، جریان و جناحی، مقابله نمایند. آن گاه است که تا حدی از ادامه این سیل خروشان و گسترش بیشتر شعله‌های این آتش، جلوگیری خواهد شد.

تهمت و افترا:

عملیات حرمت-شکنی و تجاوز به حریم و حرمت دیگران در قالب مصادیق و مواردی در جامعه قابل تحقق و عینیت است. از این رو در فرهنگ اسلام و تشیع و در قوانین موضوعه بین-الملل و کشورهای مختلف برای پیشگیری و درمان آن، مقرراتی تشریح و وضع شده است. و در عالم اخلاق و حکمت عملی در زمینه هر مصداق از آن، برای شناسایی پیشگیری و مصالحه آن به تفضیل بحث و بررسی به عمل آمده است. که ما بخش عمده آن را طی این یادداشت و شماره-های بعدی، موضوع بحث و مطالعه قرار خواهیم داد.

واژه «تهمت و اتّهام» به معنای نسبت دادن صفت و یا گفتار و رفتاری بر خلاف واقع به شخص یا اشخاص، و گروه و جمعیت و یا منسوبان و مرتبطنان به آن-ها است. و این مفهوم کلی دارای مصادیقی می-باشد.

عناوین و تعابیر فقهی و حقوقی:

در منابع فقهی اسلام (آیات و روایات) عناوینی برای مصادیق تهمت و افترا آمده است که در عین مشترک بودن همه در زمینه توهین و هتک حیثیت، هر یک دارای ویژگی خاصی است و بر اساس آن احکام حقوقی و جزائی خاصی دارد.

قذف: در اصطلاح به معنای نسبت دادن «زنا یا لواط» به کسی است، این نوع تهمت زدن، از نظر فقهی و حقوق جزائی، مجازات حدّ، یعنی ۸۰ ضربه شلاق را به دنبال دارد. به حکم آیه شریفه ۴ سوره نور، البتّه شرائط و خصوصیات آن در کتب فقهی و حقوقی به تفضیل ذکر شده است.

شتم و دشنام: چنانچه غیر از زنا و لواط به او نسبت داده شود و یا در آن دو مورد شرائط قذف را نداشته باشد، ولیکن اثر هتک حیثیت بر آن مترتب شود، مجازات از حدّ شرعی قذف پایین-تر است ولیکن در عین حال کیفر شدیدی برای وی مقرر شده است. این نوع تهمت مانند آن است که به شخص و یا جماعتی بگویید: «فاسق، شارب-الخمّر، سگ، خوک، پست، حقیر، کافر، مرتد و ...». پس از اثبات این تهمت در دادگاه اسلامی تعزیر می-شود، یعنی حاکم شرع و قاضی، به هر اندازه-ای که تشخیص دهد (البته پایین-تر از قذف) او را مجازات خواهد کرد، و این حکم

تعزیر در مورد هر سخن و نسبتی که به شخص داده شود و او ناراحت و ناراضی باشد چه حاضر باشد و چه غائب، چه به شخص واحدی نسبت دهد و چه به جماعت و گروهی. (کتاب لمعه دمشقیه شهید اول حدود)

تهمت-های جدید:

عنوان کلی «نسبت دادن چیزی که موجب کراهت، ناراحتی و هتک او باشد» که در کلام فقهاء آمده است و موجب استحقاق تعزیر و مجازات شدید می-شود، شامل هر گونه انتساب و اتهام خواهد شد مانند: «ضدانقلاب، ضدولایت، مخالف نظام، بی-دین، سکولار، وابسته به بیگانه، جاسوس استکبار، مرتبط با آمریکا و انگلیس، وابسته یا عامل اسرائیل، بهائیت و ...» و در صورتی که آن شخص به صراحت آن اتهام را نپذیرد و یا از گفتن آن ناراضی باشد، مصداق دشنام و شتم خواهد بود، و هر شخص، مقام و مسئول نهاد و ارگان و جماعت و یا صاحب رسانه و تریبونی که مرتکب چنین عملی شود، طبق قوانین شرعی و مجازات اسلامی، باید در دادگاه اسلامی پس از ثبوت، به شدت تعزیر و مجازات شود.

و اینک برخی از آیات و روایات دال بر حرمت، ممنوعیت، زشتی و گناه، هر نوع تهمت و افتراء:

آیات ۴ تا ۱۸ سوره نور، که در مورد تهمت و افترائی که به یکی از زنان پیامبر(ص) زده شده نازل شده است و در آن حد قذف بیان شده و چگونگی اثبات جرم تشریح گردیده است. در این آیات آمده است: «هر کس منشاء و سبب این گناه بزرگ بود برای او عذاب بزرگی است» و یا «چرا هنگامی که مردم این تهمت را شنیدند با حسن ظن برخورد نکرده و نگفتند این تهمت آشکاری است؟!» و «چرا نتوانستند برای اثبات آن چهار شاهد عادل بیاورند و به همین جهت نزد خدا از دروغگویانند». و «وقتی شما آن نسبت را شنیدید، زبان آن را نقل کردید، و این عمل را کوچک شمردید در صورتی که نزد خداوند این گناه بزرگی است!». و «چرا هنگامی که آن را شنیدید نگفتید ما نمی-توانیم به چنین سخنی، مبادرت کنیم چون این تهمت بزرگی است?!».

همینطور در سوره احزاب آیه ۵۸ و سوره نساء آیه ۱۱۲ و سوره حجرات آیه ۱۲: در این مورد بحث و توصیه شده است.

روایات متعددی در این زمینه از معصومان(ع) رسیده است، از آن جمله:

پیامبر اکرم(ص) فرمود: «هر کسی به مرد یا زن باایمانی تهمت بزند و یا چیزی به آن-ها نسبت دهد که در آنان نیست خداوند در قیامت او را در بلندی از آتش نگه میدارد تا مجازات آن تهمت را تحمل کند» (بحار ۵ / ۱۹۴)

همان حضرت فرمود: «هر کس به مسلمانی چیزی را که در او نیست نسبت دهد تا او را بیازارد خداوند در روز قیامت او نقطه-ای بسیار کثیف و آلوده «ردغه-الجنال» قرار دهد تا قضاوت بین مردم به پایان رسد. (کنز العمال خ ۲۵- ۷۹)

از امام باقر ادق(ع) نقل شده است که: «هر کس به مردم نسبتی دهد که در آن-ها وجود ندارد، مردم هم او را به چیزی نسبت خواهند داد که در او نباشد». (بحار ۷۸ / ۱۶۰)

در این روایت، به گسترش فرهنگ تهمت و افتراء و دامنگیر همه افراد شدن، اشاره شده است. امام باقر(ع) فرمود: «خداوند متعال هر انسان ناسزا-دهنده و توهین-کننده را دوست ندارد». (تحف-العقول صفحه ۲۱۶)

همان حضرت فرمود: مومن برادر سایر مومنان است، و نباید آن-ها را دشنام دهد و به آنان بی-حرمتی کند و نسبت به آن-ها سوءظن داشته باشد». (همان)

دوست ندارم شما دشنام دهنده باشید:

دو تن از یاران امیر مومنان علی(ع) یعنی «حجر بن عدی و عمر و بن الحمق» نسبت به مردم شام، دشنام داده و از آنان اظهار بیزاری و نفرت کردند: آن حضرت به آن-ها فرمود: «من دوست ندارم که شما لعنت-کننده و دشنام-دهنده باشید و همواره دیگران را مورد دشنام قرار داده و از آنان اظهار برائت کنید! و اگر شما صفات و اعمال زشت آن-ها را بیان کنید، به حقیقت نزدیکتر و به عذر آوردن مناسب-تر است، شما به جای لعنت کردن دیگران و برائت جستن، بگویید: خداوندا خون-های ما و آنان را حفظ فرما و بین ما صلح برقرار فرما و آن-ها را از گمراهی هدایت کن تا آنکه جاهلان آن-ها، حقیقت را شناخته و دست از ظلم و گمراهی بردارند، (این گونه سخن گفتن) را هم من دوست ندارم و هم برای شما بهتر است».

حجر و عمرو، عرض کردند موعظه شما را پذیرفتیم و بر اساس رهنمودهای شما خود را تربیت خواهیم کرد. (سفینه النجاه ۱ / ۶۸۸)

فرهنگ تملق و چاپلوسی:

بدون شک یکی از نشانه های رشد و تعالی جامعه، وجود و حاکمیت فرهنگ عزت-نفس، مناعت-طبع، حق-بینی و حقیقت-محوری، واقع-بینی، نقادی، شهامت و شجاعت است. چنانکه علامت انحطاط و ابتذال فرهنگی جامعه، گسترش روحیه حقارت، ذلت-پذیری، قدرت-محوری، چاپلوسی، تملق و مداحی می-باشد.

در جامعه ای که تمامی گویندگان، نویسندگان، اربابان جرائد و مدیران تریبون-ها، سخن و نوشتار خود را با مدح و ثنای اولیاء امور و صاحبان منصب و قدرت و یا دارندگان ثروت و موقعیت اجتماعی، آغاز کرده و به پایان می-رسانند، و همواره در راستای جلب رضایت و تأمین منویات آنان، حرکت می-کنند، در آن جامعه، کمترین نشانه-ای از عزت و سربلندی، شرافت و بزرگواری، فضائل و کمالات انسانی و الهی مشاهده نمی-شود، بلکه چنین مجتمعی در حضيض انحطاط، سقوط و ابتذال به سر می-برد.

نفاق پروری:

در جامعه ای که فرهنگ تملق و چاپلوسی و مدح و ثنای اربابان قدرت و منصب حاکم است، اکثر مردم برای امرار معاش و ادامه زندگی خویش ناچارند خواسته یا ناخواسته به چاپلوسی و دريوزگی تن دهند و فرصت-طلبان از این فضا نهایت بهره-برداری را کرده و شبانه-روز به تملق و چاپلوسی، تعریف و تمجید مسئولان می-پردازند، و از این پلکان مناسب به مقامات و درجات بالا دست یافته و ثروت-های کلان به تیول خود در می-آورند. یکی از خواص و لوازم لاینفک چنین جامعه-ای، رشد و گسترش فرهنگ نفاق و دورویی و کساد شدن بازار صداقت، راستی و اخلاص است. چرا که اولیاء امور با چنین فضیلت اخلاقی نسبتی و گرایشی ندارند. از این رو، هر که بخواهد در جامعه بماند و از او نام و عنوانی مطرح شود و به نان و نوایی برسد، چاره-ای جز دعاگو بودن و مدح و ثنای مسئولان ندارد. و جالب آنکه به مجرد افول کردن ستاره اربابان قدرت، تمامی متملقان و فدویان و صاحبان منصب، راه بازگشت را پیموده و به سرعت در جرگه منتقدان

و مخالفان مسئولان در می-آیند و اسرار پنهان و ناگفته-های دوران سیاه و تاریک حاکمیت آنان را بازگو می-نمایند.

ارکان فرهنگ چاپلوسی:

چنین فرهنگ و فضای فرهنگی-سیاسی جامعه دارای ارکان و شاخصه-هایی است:

قدرت-پرست بودن، منیت و انیت مسئولان، و اینکه دوست دارند دیگران آنان را بستایید و سر به آستان آن-ها بسایند، و سرچشمه چنین روحیه-ای عقده حقارت و خود کم-بینی است که صاحب آن، می-خواهد از طریق شنیدن مدح و ثنا و چاپلوسی و تملق، آن کمبودهای روانی و ذاتی خود را جبران کند، و در خویشتن، فضائل و کمالات تخیلی و ادعایی به وجود آورد. و لذا هرچه مدح و ثنا قوی-تر و پرمحتواتر باشد، از آن بیشتر شاد و خشنود می-شود و هرآنچه اغراق آمیزتر باشد و غلو و بزرگنمایی فزونتر در آن موجود باشد، بیشتر احساس بزرگی، کمال، فضیلت و عظمت می-کند. و چنین فرد بی-شخصیت و بی-فضیلتی، هرگز از مدح و ثنا و غلو و اغراق، اشباع نشده و مانع افزایش و ارتقاء آن نمی-گردد، و اگر او را تا حد اولیاء الهی بالا ببرند، هنوز احساس کمبود می-کند، چنانچه او را در حد عصمت، امامت و نبوت قرار دهند، شاید باز در خود احساس نقصان می-نماید، و اگر صفات و خصوصیات آفریدگار را به او نسبت دهند، شاید تا حدی راضی-شود.

در تاریخ می-خوانیم که فرعون، خود را هدایتگر جامعه بشری معرفی کرد، سپس عنوان «رب اعلی» بر خود نهاد و سرانجام، رسماً اعلام کرد که «من به جز خود الهی را نمی-بینیم».

فقدان ارزش، فضیلت و شخصیت ذاتی در ثناگویان، مداخلان و چاپلوسان، چرا که در صورت وجود عزت، شرافت و کرامت ذاتی، هرگز حاضر به ذلت-پذیری، خواری و حقارت نمی-شوند، و زندگی مقتصدانه و گمنامی و انزوای توأم با سربلندی و بزرگی را بر زندگی مرقه و اشرافی، صاحب الاف و الوف شدن، و بر پست و مقام دنیوی تکیه زدن، در عین ذلت و خواری، در یوزگی و حقارت، ترجیح می-دادند.

ثمرات تلخ چاپلوسی:

پیدایش و گسترش فرهنگ تملق و چاپلوسی و مدح و ثناگویی مسئولان، آثار سوء، ثمرات تلخ، بلکه خسارات و فجایع جبران-ناپذیری را برای جامعه در بر خواهد داشت و از آن جمله:

الف: پنهان ماندن نواقص و ضعف‌های مسئولان و گسترش و افزایش فوق‌العاده آن، به دلیل طرح نشدن و از بین رفتن روحیه نقادی و نقدپذیری.

ب: مبتلا شدن مسئولان به کبر، غرور، خودپسندی، خودمحوری، و وارد شدن در عالم تخیل و توهم که همه خوبی‌ها، کمالات، حقایق را در انحصار خود قرار داده و هرکس کمترین شک و تردید یا نقد و اعتراض به آنان داشته باشد، او را باطل محض، منحرف، کافر، مفسد و واجب‌القتل و مهدورالمال می‌دانند.

ج: گسترش و حاکمیت فرهنگ نفاق و دورویی، و از میان رفتن صداقت، خلوص، وفا و صمیمیت.

د: رخت بر بستن همه کمالات، فضیلت‌ها از چنین جامعه و ملت.

ه: و در نتیجه، در سرآشویی سقوط و انحطاط قطعی و حتمی قرار گرفتن آن ملت و حکومت می‌باشد.

پیشوایان دین و تملق و چاپلوسی:

از امیرمومنان علی(ع): «از تملق و چاپلوسی بپرهیز زیرا این صفت از ویژگی‌های ایمان نیست». (غررالْحکَم)

از همان حضرت: «چاپلوسی از اخلاق پیامبران نمی‌باشد». (همان)

از آن حضرت: «چاپلوسی و حسادت به جز در طلب علم، از اخلاق مومن نیست». (کنز العمال خ ۲۹۳۶۴ و تحف‌العقول ۱۴۷)

از همان حضرت: «تعریف و ستایش از حدّ استحقاق، تملق است و کمتر از آن ستم و حسادت». (نهج البلاغه حکمت ۳۴۷)

باز از آن حضرت: «ستایش زیاد چاپلوسی است، در انسان کبر و غرور ایجاد می‌کند. (غررالْحکَم)

از همان حضرت: «کسی تو را دوست می‌دارد که با تو تملق و چاپلوسی نمی‌کند، و کسی که تو را ستایش می‌کند، از تو شنوایی ندارد.» (همان)

و از آن حضرت: «ریاکار؛ بی شرم، نفهم، چاپلوس و بدبخت است.» (همان)

مردی از امام حسن مجتبی(ع) خواست که در سفر همراه او باشد، امام(ع) فرمود: «باید از اینکه مرا ستایش کنی بپرهیزی چون من نسبت به خودم آگاهتر می-باشم، و از اینکه مرا تکذیب کنی، چون در آن صورت رأی و نظری نخواهم داشت، و یا آنکه نزد من غیبت کسی بنمایی! آن مرد گفت: آیا اجازه می-دهید من مرخص شوم؟ فرمود: آری اگر می-خواهی. (تحف-العقول ۱۷۰)

از امیرمومنان علی(ع): «کسی که دوست خود را نصیحت نکند، دوستی او خالص نیست». (قصارالجمل ۲/۲۶۱)

از امام جواد(ع): «هر مومنی نیازمند به سه امر است: توفیق الهی، واعظ درونی و پذیرش نصیحت کننده». (همان)

از پیامبر گرامی اسلام(ص): «خاک به روی چاپلوسان و ستایشگران بپاشید». (سفینه-البحار)

پیامبر اکرم(ص) در وصیت خود فرمود: «ای علی؛ هرگاه در حضور تو، کسی مدح و ثنا کند تو را، بگو: خداوندا مرا از آنچه گمان می-کنند بهتر قرار بده و آنچه را نمی-دانند بیامرز و از آنچه درباره من می-گویند مرا مواخذه نفرما». (تحف-العقول صفحه ۱۷)

همان حضرت فرمود: «انسان ریاکار و فریبکار سه نشانه دارد: در حضور افراد تملق و چاپلوسی می-کند، و در غیاب آن-ها بدگویی می-نماید و هنگام وارد شدن مصیبت، آنان را شماتت می-کند». (همان ۱۶)

علی(ع): «با من مانند صحبت کردن با ستمگران سخن نگویند و از من پنهان کنید چیزهایی را که از آن-ها پنهان می-دارید. و با من به صورت ساختگی و ریاکارانه رفتار نکنید».

هنگامی که در مسیر شام، دهقانان انبار به استقبال امیرالمومنین(ع) آمده و شادی و پایکوبی کردند، فرمود: «این چه کاری است که می-کنید؟ گفتند: این رسم ما در برابر مسئولان و بزرگان است. فرمود: به خدا سوگند، چیزی که سختی دارد و در پی آن عقاب است، چه کار زیانبار، و راحتی که به دنبال آن دوری از آتش است، چه سودبخش است». (نهج-البلاغه حکمت ۳۷)

سیره عملی پیشوایان دین:

در زندگی نورانی و پربرکت رسول اکرم(ص) و ائمه طاهرین(ع) هیچگونه اثری از چاپلوسی، تملق و ستایشگری مشاهده نمی-شود، بلکه همواره در برابر چنین افرادی با شدت برخورد می-کردند

و پیوسته مردم را به حفظ و حراست از عزّت، سربلندی، کرامت نفس، توصیه می-فرمودند. ما در اینجا به چند نمونه اکتفاء می-کنیم:

برخورد پیامبر (ص) با پای-بوسی:

ابوذر غفاری ره می-گوید: «روزی دیدم سلمان و بلال وارد بر پیامبر می-شدند. سلمان، خود را به روی پای آن حضرت انداخت و شروع کرد آن را بوسیدن، پیامبر(ص) او را از این کار نهی کرد، و سپس فرمود: ای سلمان! با من رفتاری که عجم-ها نسبت به سلاطین خود می-کنند، انجام ندهید، من بنده-ای از بندگان خدا هستم، می-خورم آنچه‌ان که سایر بندگان می-خورند، می-نشینم آنچه‌ان که سایر بندگان می-نشینند». (بحار ۶۳/۷۶)

دنیا-پرست تو را نصیحت نمی-کند:

در روایتی آمده است که «منصور دوانیقی نامه-ای به عبدالله پسر امام جعفر صادق(ع) نوشت که چرا مانند سایر مردم به زیارت ما نمی-آیی؟ عبدالله در پاسخ گفت: ما چیزی از دنیا نداریم که برای از دست دادن آن از تو بترسیم، و نزد تو چیزی از آخرت وجود ندارد که بدان امیدوار باشیم! منصور جواب داد: ای عبدالله! بیا با ما باش تا ما را نصیحت کنی، عبدالله گفت: کسیکه دنیا را می-خواهد تو را نصیحت نمی-کند و کسی که آخرت را می-خواهد با تو همراه نمی-شود. (المنهج القويم لتعلم لغه القرآن الکریم ۳۹)

تواضع و فروتنی پیامبر (ص):

مرحوم صدوق از امام رضا(ع) نقل می-کند که پیامبر(ص) فرمود: «من تا هنگام مرگ از پنج چیز دست برنمی-دارم: روی زمین با بردگان غذا خوردن، بر الاغ سوار شدن، و بز را با دست خود دوشیدن و لباس پشمینه پوشیدن و به کودکان سلام کردن، تا آنکه بعد از من سنت شود». (سنن النبی(ص) علامه طباطبائی ۴۲)

نمی-گذاشت کسی پیاده باشد و او سواره:

در کتاب مکارم-الاخلاق آمده است که رسول خدا(ص) هنگامی که سواره بود، نمی-گذاشت کسی پیاده با آن حضرت حرکت کند، یا او را با خود سوار می-کرد و چنانچه قبول نمی-کرد، می-فرمود: تو جلوتر برو در فلان جا منتظر من باش». (همان ۵۰)

مرگ بهتر از ذلت است:

امیرمومنان علی(ع): مرگ، بهتر از تن به ذلت دادن و به اندک ساختن بهتر از دست نیاز به سوی مردم داشتن است. اگر به انسان نشسته در جای خویش چیزی ندهند، با حرکت و تلاش، نیز نخواهند داد...» (نهج البلاغه حکمت ۳۹۶)

دستبوسی و پای-بوسی:

اگر چه در میان بعضی اقوام و ملل مانند ایرانیان قدیم پای-بوسی و دستبوسی سلاطین و پادشاهان مرسوم بوده است و دستبوسی علما و روحانیت نیز، عادتی است در بین دینداران سنتی، ولکن در مورد پای-بوسی چون در تلقی عرفی از این عمل، نوعی کرنش و خضوع در حدّ ذلت و خواری است، برای احدی حتی پیامبران و ائمه هدی(ع) جایز نیست، همانطور که در روایت سابق از پیامبر(ص) نقل کردیم که سلمان و بلال را به شدت از این عمل نهی فرمود.

اما دستبوسی، نسبت به اربابان قدرت و مسئولیت، چون هیچگونه توجیهی به جز خضوع در برابر قدرت و مکنت آنان ندارد، آن هم قطعاً جایز نیست زیرا مستلزم ذلت و خواری انسان می-باشد، و اما در مورد علمای اسلام و سادات و به طریق اولی پیامبر اکرم(ص) و ائمه هدی(ع)، در میان علماء مورد بحث است که ما نقل مرحوم محدث قمی اکتفا می-کنیم:

«از موسی بن جعفر(ع)، نقل شده است که نباید سر و دست کسی را بوسید مگر رسول خدا(ص) یا کسی که به قصد رسول خدا بوسیده شود، در تبیان آمده است که «من ارید به رسول الله(ص)» مقصود ائمه(ع) است اجماعاً و اما غیر آن-ها از سادات و علماء مورد اختلاف است. هر چند کسی که فتوا به حرمت بدهد را ندیدم، و بعض محققین گفته-اند: شاید مراد از «من ارید به رسول-الله(ص)»، ائمه معصومین(ع) باشد چنانکه از حدیث آتی استفاده می-شود، و احتمال دارد شامل علماء بالله که عامل به علم خود بوده و مردم را هدایت می-کنند و قول آنان با فعل آن-ها مطابقت دارد، بشود. چون علماء حقّ، وارثان انبیاء می-باشند، پس بعید نیست که داخل دایره «من ارید به رسول-الله(ص)» بشوند... و از علی بن مزید صاحب سابری نقل شده است که وارد شدم بر امام صادق(ع)، و دست او را گرفته و بوسیدم، آن حضرت فرمود: بدان که این کار صحیح نیست مگر در مورد پیامبر(ص) یا وصی او، این دلالت می-کند بر ممنوع بودن بوسیدن دست

غیر از معصومین(ع)، ولکن این خبر با اینکه مجهول است، صراحت در حرمت نداشته و ظاهر آن کراحت این عمل می-باشد». (سفینه البحار ۴۰۳/۲)

چنانکه گفته شد، این سنت بین مردم و سلاطین بوه است،

فردوسی می-گوید: «چو نزدیک شد رستم شیرزاد برفت و روان دست او بوسه داد»

و «بپرسید و بر دست او بوسه داد ز دیدار آن خوب رخ گشت شاد»

سعدی می-گوید: «اگر بوسه بر خاک مردان زنی به مردی که پیش آیدت روشنی»

و صائب می-گوید:

«دست و پای باغبان بوسیدن از دون همتی است سعی کن تا با کلید، این در برویت وا شود».

علی (ع) و ستایشگران:

روزی، گروهی از مردم در حضور امیرمومنان(ع) از او مدح و ستایش کردند، آن حضرت فرمود:

«بارخدا یا تو مرا از خودم بهتر می-شناسی، و من خود را بیشتر از آنان می-شناسم، خدایا مرا از

آنچه اینان می-پندارند نیکوتر قرار ده، و آنچه را که نمی-دانند بیامرزم». (نهج البلاغه حکمت

۱۰۰)

همان حضرت در هنگام ورود به مدائن، آنگاه که جماعتی از مردم اطراف مرکب آن حضرت به

خوشحالی و پایکوبی پرداختند، فرمود: بروید، این کار شما باعث ذلت و حقارت شما و کبر و

نخوت مسئولان خواهد شد».

امام خمینی ره و ستایشگران:

رهبر کبیر انقلاب اسلامی بارها نسبت به اظهار چاپلوسی و تملق و یا مداحی و ثناگویی و یا

اغراق و مبالغه در مورد خود ابراز نگرانی و ناخرسندی می-کرد، از آن جمله:

به نقل یکی از نزدیکان امام، روزی در ملاقات مدیران صدا و سیما به آنان گفت: «این چه کاری

است که هر وقت رادیو و تلویزیون را روشن می-کنند، اسم من و اخبار مربوط به من در صدر

اخبار گفته می-شود؟ شما به اهمیت موضوع توجه کنید نه به اشخاص و شخصیت-ها».

وقتی به ایشان گفته شد، فلانی شما را قبول ندارد! فرمود: «چه اشکالی دارد، مگر من از اصول دین هستم که باید همه مرا قبول داشته باشند!»

هنگامی که مرحوم فخرالدین حجازی، در حضور امام، سخنرانی اغراق-آمیزی کرد، امام بلافاصله در سخنرانی خود ضمن تعریف و تجلیل از ایشان، نسبت به اغراق کردن در مورد خویش از وی گله کرد.

امام شنید که برخی گویندگان و نویسندگان، او را با پیامبر(ص) و ائمه و طاهرين(ع) مقایسه کرده و آیات و روایاتی که در مورد آنان است را به او تطبیق می-کنند، باز اظهار نارضایی کرده و رسماً آن را مردود دانست.

وفاء به عهد و پیمان-شکنی:

یکی از صفات برجسته و پسندیده انسانی، تعهد و تقید به پیمان-ها و قول و قرارها، و اجرای دقیق آن-ها و یکی از اوصاف زشت و ناپسند، عدم تقید به آن-ها و خلف وعده و پیمان-شکنی است. زیبایی و زشتی، خوبی و بدی این دو ویژگی جزء بدیهیات اخلاقی است، چرا که طبع دو وجدان، عقل و منطق به طور ضروری و بدیهی بر آن دلالت می-کند و هیچ نیازی به استدلال و اقامه برهان ندارد. در عین حال ما در این یادداشت به برخی از ادله نقلی و آیات و روایات اشاره خواهیم کرد:

در قرآن:

سوره رعد آیه ۲۵: «کسانی که پس از پیمان با خدا آن را می-شکنند و آنچه خداوند دستور به پیوند آن داده است آن را می-برند و روی زمین فساد می-کنند برای آنان سرای بدی است».

سوره آل عمران آیه ۷۰: «آری کسی که به عهد خود وفا کند و با تقوا باشد خداوند متقیان را دوست می-دارد».

سوره اسراء آیه ۳۶: «و به پیمان-های خود وفا کنید، زیرا پیمان مورد بازخواست قرار خواهد گرفت».

سوره مائده آیه ۱: «ای گروه با ایمان به عهد خود وفا کنید».

سوره بقره آیه ۱۷۲: «مومنان کسانی-اند که به عهدهای بسته شده خود وفا می-کنند».

سوره انفال آیه ۵۷: «به راستی بدترین جنبنندگان روی زمین نزد خداوند کافرانند، آنان که با تو پیمان بسته-اند، سپس در هر بار، پیمان خود را شکستند و هراسی هم ندارند».

روایات اهل بیت(ع):

رسول خدا(ص): «کسی که پایبند به پیمان خود نیست، دین ندارد». (بحار الانوار)

علی(ع): «پیمان-شکنی موجب خشم خدا و مردم است، خداوند می-فرماید: خشم خدا بزرگ است در اینکه می-گویید آنچه را که بجا نمی-آورید». (نهج البلاغه عهدنامه مالک اشتر)

پیامبر اکرم(ص): «هر کس به خداوند و روز قیامت ایمان دارد، هرگاه وعده می-دهد به آن وفا کند». (اصول کافی)

همان حضرت: «سه خصلت در هر کسی باشد او منافق است هر چند نماز بخواند و روزه بگیرد و تصور کند که مومن است: هر گاه به او اعتماد کنند، خیانت نماید و هر وقت سخن بگوید، به دروغ مبادرت ورزد و هر زمان وعده-ای دهد، تخلف کند». (همان)

آیات و روایات در این زمینه بسیار است، آنچه گفتیم به عنوان نمونه-ای از آن-ها بود.

عمومیت لزوم وفاء به پیمان:

اصل پیمان-داری و وفاء به عهد، اصلی کلی و بدون استثناء، چه در مورد کسی که قول می-دهد و پیمان می-بندد و چه نسبت به فرد یا افرادی که به آن-ها قول داده می-شود و با آن-ها پیمانی منعقد می-گردد، کوچک و بزرگ، زن و مرد، مومن و کافر، فرد و جامعه، در این اصل تفاوتی ندارند و لذا در آیات و روایات اسلامی، طرف عقد و پیمان به: خداوند(رعد ۲۵) پیامبر(ص) .. (۵۷) مومنین، کفار و مشرکین (سوره آیه ۴) تقسیم شده است و در برخی روایات، به عمومیت و عدم تفاوت در مومن و غیرمومن بودن، تصریح شده است، از جمله: امام صادق(ع): «خداوند در سه حکم به احدی اجازه و رخصت تخلف نداده است: نیکی به پدر و مادر چه نیکوکار باشند و چه بدکار، وفای به عهد و پیمان نسبت نیکوکار و بدکار، و امانت-داری و برگرداندن امانت به صاحب آن، چه نیکوکار باشد و چه بدکار. (خصال صدوق)

در مورد وعده دادن به همسر:

علی(ع): هر کس به همسر خود قولی داد و شرطی گذاشت، باید به آن وفاء کند. زیرا مسلمانان با عهد و شرط خود همراهند به جز شرطی که حلالی را حرام و یا حرامی را حلال کند». (تهذیب شیخ)

و نسبت به فرزندان خویش: (ع): «هر کس به فرزند خود وعده-ای داد باید به آن عمل کند».

()

پیمان-ها و قراردادهای بین المللی و یا منطقه-ای:

حکم ضرورت وفاء به عهد و عمل کردن به پیمان-ها شامل قراردادها و مقابله-های خارجی، بین کشور اسلامی و سایر کشورها و نیز قراردادهای بین المللی میشود، و تخلف و زیر پا گذاشتن آن-ها برای مسئولان کشور اسلامی عقلا و شرعا ممنوع و حرام می-باشد، چنانچه بین دولت و ملت، دولت و قبائل و اقوام، دولت و اقلیت-های دینی و مذهبی، همگی تحت عنوان کلی لزوم وفاء به عهد، مندرج می-باشند.

وعده-های مسئولان به مردم:

قول-هایی که رئیس جمهوری، وزراء، نمایندگان مجلس، قوه قضائیه و سایر مسئولان کشور حتی رهبری نظام، به ملت و یا فرد و جمع خاص می-دهد، وفاء به آن واجب است، مگر مستلزم امری خلاف شرع و خلاف قانون و یا موجب تضییع حقوق دیگران بشود. و لذا در وعده دادن، همگی به خصوص مسئولان باید به امکان وفاء به آن و عمل کردن به قول-ها توجه کنند، در روایتی معصوم(ع) می-فرماید: «وعده-ای نده به چیزی که از عمل کردن به آن عاجز هستی!»

مفاسد بدقولی مسئولان:

خلف وعده و بدقولی برای همه مسلمانان بلکه همه انسان-ها ناپسند و ضدارزش است، اما در مورد مسئولان و مدیران نظام که علی-القاعده باید مجری قانون و شرع باشند، بدقولی کردن آنان، علاوه بر گناه و زشتی ذاتی این عمل، توالی فاسد دیگری هم در بر خواهد داشت، مانند سوءظن و بی-اعتمادی به مسئولان نظام، چوپان دروغگو شدن مسئولان و بی-اعتنایی مردم به سایر گفته-ها و وعده-های آنان، و نیز تضییع حقوق و ظلم و ستم به آحاد ملت، و لذا هر کسی عهده-دار مسئولیتی اجتماعی و سیاسی است، بیش از دیگران باید در وعده دادن و وفاء کردن به وعده-های خود و یا سازمان و تشکیلات متبوع خویش، دقت کند، که برای جلب نظر و رضایت مردم، بدون مطالعه و کارشناسی وعده ندهد و پس از مطالعه، چنانچه وعده داد، با تمام توان و قدرت در عمل کردن به آن تلاش کند.

چنانچه نسبت به پیمان-های بین کشورها و بین-المللی، بیش از سایر کشورها و دولت-ها، و به آن-ها توجه کند و مو به مو آن-ها را به اجرا درآورد تا ضمن عمل به تکلیف و وظیفه انسانی، اسلامی خود، اعتبار و اقتدار نظام را در افکار عمومی جهانیان افزایش بخشد.

اولاً: از آن‌جاکه یکی از ابعاد شناخت و معرفت انسان در صحنه زندگی اجتماعی و یکی از شاخه‌های جامعه‌شناسی سیاسی و فرهنگی، شناخت و آگاهی دقیق نسبت به جریان‌ات فکری و نظری موجود در جهان و حداقل، موجود در کشور است و بدون آن نمی‌توان راه و روش صحیح و اساسی و فکر و ایده عقلانی و منطقی را برگزید و از آن پیروی کرد؛ چراکه اگر نگوییم تمامی رفتارهای فردی و اجتماعی، لاقلاً اغلب و اکثر آن‌ها از فکر و اندیشه‌ای خاص برخاسته و از ایده و هدفی ویژه تبعیت می‌کنند.

ثانیاً: در جامعه امروز ما و در شرایط کنونی کشور، اندیشه‌ها و جریان‌ات فرهنگی و سیاسی، نوعاً خود را تحت پوشش شعارهای مورد علاقه مردم و پشت جملات و کلمات زیبا، جذاب و مردم‌پسند پنهان کرده و با زرنگی و زیرکی خاص که برگرفته از تجربیات ۵۰ ساله آغاز پویش انقلاب تا امروز است؛ زیر آن پوشش، اهداف و راهبردهای خود را دنبال کرده و یکی پس از دیگری، آن‌ها را به منصفه ظهور و بروز می‌رسانند. و در این میان، کسی که دارای آگاهی عمیق سیاسی و تجربه فعالیت سیاسی-اجتماعی زیادی نیست، تصور می‌کند که حوادث اجتماعی و دگرگونی‌هایی که در سطح مدیریت جامعه و در بافت‌ها و ارکان آن پدید آمده و یا خواهد آمد، به طور اتفاقی و خلق‌الساعه بوده است. در حالی که قانون کلی علیّت و تبعیت معلول‌ها از علت‌ها، بر همه چیز و همه جا، از جمله پدیده‌های اجتماعی-فرهنگی، سیاسی و اقتصادی حاکم می‌باشد.

ثالثاً: نقش شفاف‌سازی جریان‌ات و پرده‌برداری از چهره اندیشه‌های اجتماعی و تبارشناسی جریان‌ات فکری، افراد و جوامع را در راستای مقایسه، بررسی و گزینش بهترین اندیشه و جریان، کمک می‌کند. و در مقابل، پنهان‌کاری و روشن نبودن اندیشه‌ها و چهره‌ها، آنان را دچار سرگردانی و سردرگمی کرده، یا همواره در شک و تردید و بی‌اعتمادی باقی می‌مانند و یا بنا به ضرورت زندگی، به صورت تصادفی و یا با بهره‌گیری از قرعه‌که برای رفع مشکل است، خود را به یکی از اندیشه‌ها و جریان‌ات، وابسته می‌کنند؛ بدون آنکه هیچ‌گونه شناخت و آگاهی از پیشینه و

تبار آن داشته باشند. و اصولاً در محیط آلوده به شبهات و غیرشفاف، هرگونه تصمیم‌گیری، انتخاب اعم از راه و روش، یارگیری و تشخیص دوست از دشمن، امری ناممکن و یا بسیار دشوار و در نتیجه دست‌نیافتنی است.

در اینجا خطبه‌های کوتاهی از مولای متقیان «علی بن ابیطالب (ع)» را می‌آوریم:

«همانا آغاز فتنه‌ها، در هواپرستی و بدعت‌گذاری در احکام آسمانی است. نوآوری‌هایی که قرآن با آن مخالف است و گروهی با دو انحراف یاد شده، برگروه دیگر سلطه و ولایت یابند که بر خلاف دین خدا است. پس اگر باطل با حق مخلوط نمی‌شد، بر طالبان حق پوشیده نمی‌ماند، و اگر حق از باطل جدا و خالص می‌گشت، زبان دشمنان قطع می‌گردید. اما قسمتی از حق و قسمتی از باطل را می‌گیرند و به هم می‌آمیزند، آنجاست که شیطان بر دوستان خود چیره می‌گردد و تنها آنان که مشمول لطف و رحمت پروردگارند، نجات خواهند یافت.»

(نهج‌البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۵۰، صفحه ۱۰۳)

همان حضرت در جای دیگر می‌فرماید: «شُبّه را برای این شبهه نامیدند که به حق شباهت دارد، اما نور هدایت‌کننده دوستان خدا در شبهات، یقین است و راهنمای آنان مسیر هدایت الهی است. اما دشمنان خدا، دعوت‌کننده‌شان در شبهات، گمراهی است و راهنمای آنان کوری است. آن کس که از مرگ بترسد، نجات نمی‌یابد و آن کس که زنده ماندن را دوست دارد، برای همیشه در دنیا نخواهد ماند.»

(همان، خطبه ۳۸، صفحه ۹۱)

و باز می‌فرماید: «به خدا سوگند، کلمه‌ای از حق را نپوشاندم، هیچ‌گاه دروغی نگفتم، از روز نخست به این مقام خلافت و چنین روزی خبردار شدم... حق و باطل همیشه در پیکارند و برای هر کدام طرفدارانی است. اگر باطل پیروز شود، جای شگفتی نیست، از دیرباز چنین بوده و اگر طرفداران حق اندک‌اند، چه بسا روزی فراوان گردند و پیروز شوند. اما کمتر اتفاق می‌افتد که چیز رفته باز گردد.»

(همان، خطبه ۱۶، صفحه ۵۹)

از آغاز پیروزی انقلاب تا ...

جریانات فرهنگی - سیاسی داخل کشور که هم‌اکنون در جامعه به صورت آشکار یا پنهان، بی‌پرده و یا زیر پوشش، موجود و فعال بوده و می‌باشند، عبارتند از:

۱- جریان خط امام. ۲- جریان بازار. ۳- جریان رادیکال حزب‌الله سال ۵۷ تا ۶۸. ۴- جریان ارتجاع و متحجر. ۵- جریان ولایتی‌ها. ۶- جریان انجمن حجتیه. ۷- جریان ملی-مذهبی‌ها. ۸- جریان روشنفکری دینی. ۹- جریان اصلاحات. ۱۰- جریان اصول‌گرایی. ۱۱- جریان آبادگران. ۱۲- جریان خط امام و رهبری. ۱۳- جنبش سبز. ۱۴- جریان گروه فشار. ۱۵- جریان لباس شخصی‌ها. ۱۶- جریان مصباح یزدی (فرقه مصباحیه). ۱۷- جریان لائیک. ۱۸- جریان ضدانقلاب. ۱۹- جریان اباحی‌گری و هرزگی. ۲۰- جریان وابسته به خارج.

اگرچه اذعان داریم که برخی از جریانات فوق‌الذکر، در برهه‌ای از دوران پس از انقلاب، با نام و عنوانی شناخته می‌شدند و در برهه‌ای دیگر با عنوان دیگر؛ و چه بسا که چند جریان در هم ادغام شده و به صورت جریانی و با نامی دیگر ظهور یافته باشند. و در نتیجه، ما تنها چند جریان فکری، فرهنگی و سیاسی را در جامعه مشاهده می‌کنیم. لکن به منظور تبارشناسی و کالبدشکافی این جریانات و نیز شناخت و آگاهی دقیق از هویت و حقیقت آن‌ها، لازم است تا نسبت به هر یک از جریانات مزبور، نگاهی عمیق و واقع‌بینانه داشته باشیم.

جریان فکری خط امام خمینی ره:

این پدیده‌ی نظری و عملی، امری تصادفی و دفعی نبوده و نیست، که یک روزه و یا بنا به دستور و بر اساس بخشنامه صادره، پدید آمده باشد؛ بلکه ریشه این نوع نگاه و برداشت اجتماعی را می‌بایست از سال ۱۳۴۰ به بعد مورد بررسی و مطالعه قرار داد. از زمانی که اندیشه‌ای جدید و شناختی نوین نسبت به مسایل اجتماعی و ملی و نیز در مورد مفاهیم و حقایق دینی و مذهبی در حوزه علمیه قم، توسط شخصیتی علمی-سیاسی که برای خواص شناخته شده بود، ولکن عامه مردم نسبت به او شناخت نداشتند، مطرح گردید؛ و از کرسی تدریس فقه اصول فلسفه و اخلاق برای نشر و گسترش آن استفاده کرد. این نگاه نسبت به مردم، نسبت به اسلام و تشیع، با نگاه سایر مدرسان و اساتید و حتی نوع مراجع تقلید متفاوت بود. در این نگاه «اسلام، تشیع، فقه و سایر علوم اسلامی» به عنوان راه سعادت افراد و جوامع بشری، و به صورت مکتبی پاسخگوی

همه نیازها و پرسش‌های گوناگون ملت‌ها در تمامی اعصار و امصار مطرح شد. در این بینش، فقه حوزوی و مدرسه‌ای به فقه اجتماعی، حکومتی و جهانی تبدیل شد و حصار حجره‌ها و مدرسه‌ها شکسته و به عرصه مجامع علمی جهانی، دانشگاه‌ها، پژوهشگاه‌ها و میدان‌های اجتماعی، مراکز فرهنگی، پایگاه‌های اقتصادی، صنعتی و مجامع سیاسی داخلی و بین‌المللی راه یافت.

آری در این بینش، انسان جایگاه خاصی داشته و مجموعه افراد «ملت» پایگاه ارزشی بالاتری را به خود اختصاص داده است، و همه افراد، جوامع و ملت‌ها از مطمئن‌ترین راه‌ها و با استفاده از پیشرفته‌ترین و علمی‌ترین ابزارها راه نیل به کمال انسانی و وصول به حقیقت مطلق را می‌پیمایند.

تئورسین و اندیشه‌پرداز این خط فکری، با تعلم و فراگیری، تحقیق و پژوهش، مطالعه و مذاقه، بهره‌گیری از انسان‌های کامل زمان خویش، مشاهده از نزدیک جریان‌ات گوناگون، کسب تجربه و استفاده از باطنی صاف، نورانی و دریافت درخشش‌های ماورائی و الهامات الهی، ظرف حدود شش دهه توانست به این اندیشه برتر و کامل دست یابد و خود را چنان بسازد که تجلی و تجسم آن تئوری و اندیشه شود. و او پس از ارائه طرح نوین خود از اندیشیدن، دینداری، زندگی و جامعه به تحقق و اجرای آن در سطح نفوس، مغزها، قلب‌ها و اندیشه‌های خواص و سپس عامه مردم پرداخت؛ و نخست شاگردان و دست‌پروردگانی چون مطهری، بهشتی، منتظری، ربانی، مفتاح و ... را پرورش داد.

تئوری‌پرداز خط امام، از سال ۴۰ تا ۵۷ در مدرسه فیضیه و مسجد اعظم قم، در زندان قزل‌قلعه، در ترکیه، در حوزه علمیه نجف، و در روستای نوفل‌لوشاتوی فرانسه به پردازش، نشر و گسترش آن و در حقیقت آموزش و پرورش انسان‌های مستعد و اندیشه‌های قابل، همت‌گماشت. و از ۱۲ بهمن ۵۷ که زمینه فکری و اجتماعی را برای پذیرش و تحقق آن نظام فکری مهیا دید، به میان مردم یعنی دست‌پروردگان خود آمد و از نزدیک هم شاهد شکوفایی استعدادها و ثمر دادن نهال‌های کاشته خود و هم دست‌اندرکار عینیت بخشیدن آن نظام فکری و تبدیل آن به نظامی اجتماعی و حکومتی و تشکیل نخستین حکومت دینی پس از حکومت علی بن ابیطالب (ع) مبتنی بر جهان‌بینی توحیدی و اندیشه مترقی، علمی و معنوی تشیع علوی (ع) و اسلام ناب محمدی (ص) گردید. و توفیقی را که خداوند نصیب معدودی از پیامبران الهی و اوصیای آن‌ها فرمود، به صورت جامع‌تر و نوین‌تر به او عنایت کرد.

در نظام فکری و اجتماعی امام خمینی‌ره که به خط امام موسوم است، این شاخصه‌ها به عنوان مقومات و ارکان، ضرورت وجود دارند:

۱- شناخت انسان به عنوان پدیده‌ای برتر در جهان و دارای همه استعدادها و شایستگی‌های کمالات‌گوناگون.

۲- تاکید بر جماعت و امت و بها دادن به مردم و تلاش در ایجاد وحدت، انسجام، برابری و برادری بین افراد.

۳- تاکید بر جنبه‌های معنوی و مفاهیم دینی و بهره‌گیری از منابع وحیانی و الهامات ماورایی.

۴- ارزش قائل شدن برای آزادی، رأی، نظر، مشاوره، انتقاد، اعتراض و مطالبات آحاد ملت.

۵- اهتمام جدی به دانش و پژوهش و گسترش پیشرفت‌های علمی، اعم از نظری و تجربی.

۶- تلاش در جهت حاکمیت احکام الهی و اخلاق اسلامی و انسانی و زدودن هرگونه بداخلاقی و دنائت و پستی.

۷- تنظیم روابط انسانی و اسلام سالم بین مسئولان و مردم، بلکه تحکیم رابطه خادم و مخدومی بین آنان.

۸- پرهیز از توسل به زور و سرنیزه و خشونت برای حاکم نمودن این فکر و اندیشه و یا تقویت حاکمیت و مسئولان.

۹- تلاش بی‌وقفه در جهت صدور و گسترش اندیشه مترقی، انسان‌دوستانه و سعادت‌آفرین اسلام و تشیع در عرصه بین‌المللی و تبیین و تشریح حقایق و مفاهیم مترقی این مکتب.

۱۰- گسترش و تقویت رابطه کشور با سایر ملت‌ها و دولت‌ها.

شاغول و معیار خط امام:

خط و روش امام‌ره دارای دو معیار و شاغول می‌باشد.

اول- گفتارها و نوشتارهای او، که خوشبختانه تقریباً تمامی پیام‌ها، احکام، نامه‌ها و بیانات و سخنرانی‌های امام ثبت و ضبط شده است. چه آنچه مربوط به قبل از انقلاب از سال ۴۱ تا ۵۷

است و چه آنچه مربوط به بعد انقلاب یعنی سال ۵۷ تا ۶۸، همه در صحیفه نور و سایر منابع درج شده است و اغلب نوارهای سخنرانی معظم‌له موجود است.

دوم- سیره عملی و رفتارهای امام، چراکه امام به آنچه می‌گفت و می‌نوشت، بیش از دیگران عمل می‌کرد. باز هم چه برخوردهای او پیش از پیروزی انقلاب و چه در زمان حاکمیت و قدرت، نسبت به خدا و مردم، نسبت به مسئولان و مدیران، نسبت به منتقدان و هواداران، نسبت به ابرقدرت‌ها و قدرت‌های خارجی.

و هیچ‌کس مفسر خط امام، به جز گفتار و رفتار امام‌ره نمی‌باشد، بلکه همگی باید تلاش کنند خود را با این اسوه‌حسنه عصر حاضر منطبق سازند. زیرا او هم مبدع و نظریه‌پرداز این نوع اندیشه دینی و اجتماعی بود و هم معمار و بنیان‌گذار انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی. علاوه بر آن که او اسلام‌شناسی عالی‌رتبه و کم‌نظیر، عارفی دلسوخته، سیاستمداری انقلابی و بی‌بدیل و خلاصه آن که انسانی کامل بود.

نیروه‌های خط امام :

پس از تبیین جریان خط امام و کیفیت ترسیم و تشکیل این جریان فکری در تاریخ انقلاب اسلامی، به تشریح افراد و گروه‌های موسوم به خط امام می‌پردازیم:

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، اگرچه از این تعبیر استفاده نمی‌شد، بلکه همه افراد و گروه‌هایی که به تبعیت از رهبر انقلاب به امر مبارزه با رژیم پادشاهی قیام کرده بودند را انقلابی و انقلابیون و یا طرفداران انقلاب می‌نامیدند، در مقابل کسانی که یا مخالف با مبارزه بوده و یا بی‌تفاوت بودند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل جمهوری اسلامی و روی کار آمدن دولت موقت که اعضا و طرفداران نهضت آزادی بودند و از نظر اندیشه سیاسی با امام و یاران نزدیک وی متفاوت بودند، اصطلاح «خط امام» رفته‌رفته بر سر زبان‌ها افتاد. به خصوص از زمان تسخیر لانه جاسوسی توسط دانشجویان انقلابی، با عنوان خط امام خوانده می‌شدند، و بعد از انقلاب فرهنگی و بازگشایی دانشگاه‌ها پس از مدتی تعطیلی؛ انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها که عموماً دارای تفکر انقلابی بوده و از خط امام خمینی‌ره پیروی می‌کردند، اقدام به تاسیس اتحادیه دانشجویان دانشگاه‌های کشور و ایجاد دفتر تحکیم وحدت نمودند و پس از مدتی به عنوان مرکزیتی پر قدرت و پرنفوذ در میان دانشجویان کشور مطرح شدند. دفتر تحکیم علاوه بر نظارت بر انجمن‌های اسلامی دانشجویان سراسر کشور، همه ساله در روز «۱۳ آبان» سالروز تسخیر سفارت آمریکا، در نقاط مختلف کشور به خصوص تهران، مراسم راهپیمایی و تظاهرات عظیمی بر پا کرده و با شعارهای انقلابی و رادیکال، پیام خود را به جامعه و نظام اعلام می‌کردند.

دفتر تحکیم وحدت تا رحلت حضرت امام‌ره به صورت مرکزیت قدرتمند خط امام در دانشگاه‌ها فعال بودند. پس از ارتحال رهبر انقلاب، با فاصله کمی، سازمان تبلیغات اسلامی به عنوان معارض و رقیب دفتر، تولید موضوع راهپیمایی ۱۳ آبان را عهده‌دار شد و تا چند سال، شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی به موازات دفتر تحکیم وحدت و به طور جداگانه راهپیمایی برگزار می‌کردند؛ تا

رفته‌رفته کلاً میدان را از آن دفتر گرفته و تجمع و تظاهراتی مردمی و دانشجویی را به راهپیمایی دولتی و حکومتی و کم رونق و تشریفاتی تبدیل کردند.

از سوی دیگر علاوه بر تاسیس جامعه اسلامی دانشجویان در دانشگاه‌ها و رقابت شدید آن با دفتر تحکیم، پس از بروز اختلاف فکری بین شورای مرکزی دفتر تحکیم و پیدایش دو یا سه جریان افراطی، تفریطی و معتدل؛ جمعی از اعضاء با هدایت و حمایت خارج از دانشگاه، اقدام به اجرای انتخابات در دانشگاه شیراز کرده و در نتیجه دفتر تحکیم وحدت عملاً به دو دسته «علامه و شیراز» تقسیم گردید. با توجه به حمایت مادی و معنوی دفتر تحکیم وحدت شاخه شیراز از داخل و خارج دانشگاه و به ویژه مخالفت شدید دولت نهم با شاخه علامه، و نیز انحلال برخی انجمن‌های کشور، عملاً میدان را از شاخه علامه گرفته و فعالیت آن شاخه را تعطیل کردند. و جالب آنکه شاخه شیراز که مورد حمایت دولت بود نیز نتوانست بین دانشجویان فعالیت چشمگیری داشته باشد.

خط امام در احزاب :

اگرچه احزاب رسمی چون حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در ابتدا بر پایه و محور خط امام شکل گرفته و شعار پیروی از امام سر می‌دادند، اما پس از توسعه و قدرت گرفتن، رفته‌رفته به دو دسته «خط امام» و «خط بازار» تقسیم شدند و در پی تعامل، تعارض و درگیری‌های فراوان در درون آن احزاب، مقدمات انحلال آن‌ها نیز فراهم گردید.

در دوره سوم مجلس شورای اسلامی، بخش خط امامی سازمان مجاهدین انقلاب، اقدام به اخذ مجوز فعالیت مجدد با اساسنامه و مرامنامه و شورای مرکزی جدید کرد و با هماهنگی و هم‌فکری کامل، فعالیت سیاسی خویش را آرام آرام گسترش داد.

در سال ۶۷، به همت جمعی از روحانیون مبارز تهران که تعدادی از آنان عضو شورای مرکزی جامعه روحانیت بوده و به دلیل ناهماهنگی فکری استعفا داده بودند، باکسب تکلیف و جلب نظر موافق امام، اقدام به تاسیس مجمع روحانیون مبارز کرده و به سرعت در قامت تشکیلاتی صنفی - سیاسی و پر قدرت و بی‌بدیل و خط امامی، ظاهر شدند. این تشکیلات سیاسی تا رحلت امام‌ره همواره مورد توجه رهبری و تکیه‌گاه نیروهای خط امام بود، و پس از رحلت امام، اگرچه گهگاهی مورد تفقد رهبری جدید واقع می‌گردید، لکن بنا به اقتضای شرایط و فضای سیاسی جدید، از

میزان قدرت و اثرگذاری آن کاسته شد، ولیکن تاکنون همچنان به حیات سیاسی محدود خود ادامه می‌دهد. البته پس از انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری و استعفای دبیرکل مجمع به اضافه سه تن دیگر از شورای مرکزی، عرصه فعالیت مجمع بسیار محدود گردید و تمامی دفاتر مجمع (به جز مشهد و تهران) برچیده شد و در جلسات شورای مرکزی خلاصه گردید.

دولت خط امام :

از زمان انتخاب مهندس میرحسین موسوی به نخست‌وزیری، تفکر و گرایش دولت، کاملاً منطبق با خط امام شد و وزرای کابینه نوعاً دارای این اندیشه بودند. البته یکی دو نفر از وزرا که به آن تفکر اعتقادی نداشتند، به تدریج کناره‌گیری کردند. دولت مهندس موسوی، کاملاً مطیع فرمایشات امام بود و علاوه بر آن، تلاش در جهت تقویت جریان خط امام در سطح کشور داشت. و به همین جهت همواره مورد بی‌مهری مسئولان، گروه‌ها و افراد جناح بازار قرار می‌گرفت و ولیکن حمایت بی‌چون و چرا و قاطع امام، بهترین عامل برای اقتدار و پابرجایی آن دولت بود.

این جریان در دولت ادامه یافت تا پس از رحلت امام و ادغام نخست‌وزیری در ریاست جمهوری، و روی کار آمدن دولت آقای هاشمی که شعار او «دولت کار و نه سیاسی» یا «دولت سازندگی» که در واقع تکنوکرات‌ها بیشترین نقش و تاثیر را در دولت داشتند، علاوه بر فضایی که در سطح کشور بر علیه نیروهای خط به وجود آمد.

مجلس و خط امام :

در سه دوره منتهی به رحلت حضرت امام، جریان خط امام در مجلس شورای اسلامی با نوسان‌هایی مواجه بود. در دوره اول به دلیل حضور چشمگیر نیروهای لیبرال و ملی-مذهبی و طرفدار بازار، این جریان فکری به موازات سایر جریان‌ها حرکت می‌کرد و در بسیاری از موارد در مواجهه با غیرانقلابیون، با جریان بازار همکاری و همراهی داشت. چنانچه در مواردی نیز با آن جریان اختلاف و تضاد پیدا می‌کرد. در مجلس اول، روزهای سه‌شنبه جلسات «حزب‌الله» مرکب از کلیه نمایندگان انقلابی تشکیل می‌شد و در آن جلسه، نمایندگان به بحث و تبادل نظر می‌پرداختند. و اما در دوره دوم مجلس که جریان‌های غیرانقلابی، موفق به ورود در مجلس نشدند، مرز میان نمایندگان خط امام و سایر خطوط مشخص‌تر شد، و آن مجلس را می‌توان سرآغاز برخورد و رقابت میان این دو جریان دانست.

در این دوره، جلسات غیررسمی و غیرعلنی و بهتر بگوییم جلسات خطی و جناحی به سه دسته تقسیم شد:

۱- جلسه حزب‌الله که در ادامه دوره اول بود. با این تفاوت که مدیریت جلسه در دوره اول به دست آقای محمد یزدی و آقای بیات بود. ولی در دور دوم عملاً در دست آقایان بیات، منتجب‌نیا و هاشمیان قرار گرفت.

۲- جلسه خط امام که تنها نیروهای خط امام دعوت می‌شدند.

۳- جلسه خط بازار که فقط طرفداران آن خط فکری شرکت می‌کردند.

البته کانون حزب جمهوری اسلامی در مجلس نیز جلسات دوهفتگی با ریاست آقای هاشمی رفسنجانی داشت که در آن جلسه، نمایندگان حزبی از دو جناح شرکت می‌کردند.

و اما در دوره سوم، به جهت موضع‌گیری حضرت امام در آستانه انتخابات در برابر جناح بازار و اعلام پیام تاریخی تقسیم اسلام ناب محمدی(ص) و اسلام آمریکایی، اکثریت نمایندگان این دوره را نیروهای خط امامی تشکیل دادند، به طوری که ۱۲ نفر عضو هیأت رئیسه همگی از این جریان انتخاب می‌شد. جریان خط امام در مجلس، تا رحلت امام، در کمال اقتدار بود. ولیکن به مجرد ارتحال رهبر، ستاره این جناح در مجلس و خارج از آن افول کرد. به گونه‌ای که در سال‌های آخر این دوره، در عین داشتن اکثریت، در نهایت غربت و مظلومیت به سر برده و همواره مورد حملات و هجمه‌های فراوان از خارج بودند. و سرانجام نیز در انتخابات دوره چهارم مجلس، در کنار هزاران تن از نامزدهای خط امامی رد صلاحیت شده، بیش از چهل تن از نمایندگان دوره سوم نیز رد صلاحیت شدند که از آن جمله خانم رجایی(همسر شهید رجایی)، مرحوم آیت‌الله خلخالی، آیت‌الله بیات و... بودند.

در دوره سوم مجلس، به طور طبیعی جلسات خط امام با عضویت بیش از دوسوم نمایندگان و با مدیریت اینجانب تشکیل می‌شد. چنانچه جناح اقلیت(بازار) نیز جلسات درون‌گروهی داشتند.

در دوره چهارم مجلس، نیروهای خط امام در اقلیت غیرمؤثر و تحت فشار جناح رقیب بودند. و در دوره پنجم مجلس به دلیل جدا شدن آقای هاشمی از جناح بازار و تشکیل حزب کارگزاران، نمایندگان خط امامی با وجود داشتن اقلیت، در فضای بازتری قرار گرفتند.

در سال ۷۵ و در آستانه انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری، جریان خط امام مرکب از: مجمع روحانیون مبارز، دفتر تحکیم وحدت، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، انجمن اسلامی معلمان، انجمن اسلامی مدرسان دانشگاه‌ها، انجمن اسلامی پزشکان و انجمن اسلامی مهندسان که جلسات هماهنگی داشتند و از سال ۷۱ فعالیت خود را عملاً تعطیل کرده بودند؛ مجدداً نشست‌های خود را با محوریت مجمع روحانیون مبارز آغاز و فعال کردند. و با احراز آمادگی فضای سیاسی، تصمیم به حضور فعال در انتخابات گرفتند. و ابتدا مهندس موسوی را نامزد کردند و در پی اعلام انصراف وی، آقای سیدمحمد خاتمی را نامزد نموده و به تبلیغ و معرفی او به جامعه پرداختند. و با توجه به نارضایی عمومی جامعه و جاذبه آقای خاتمی و تلاش بی‌وقفه هواداران، در انتخابات دوم خرداد با به دست آوردن رأی بیش از بیست میلیونی، موفقیت بی‌سابقه‌ای را کسب نمودند. و این‌چنین وارد مرحله دیگری از سیر تکاملی سیاسی خود بعد از دوم خرداد در قالب «اصلاح‌طلبان» یا «دوم‌خردادی‌ها» شدند.

اصلاحات:

یکی از جریان‌های فکری-سیاسی موجود در جامعه ما، جریان «اصلاحات» یا همان اصلاح‌طلبی است. برای کالبدشکافی این جریان، لازم است ابتدائاً تاریخچه پیدایش و گسترش آن را تشریح نماییم، سپس به هویت‌شناسی آن پردازیم و در آخر هم، به تحول آن تا امروز اشاره کنیم.

پیدایش اصلاحات:

در تبارشناسی خط امام، به این مطلب اشاره کردیم که پیش از حماسه دوم خرداد، از احزاب و گروه‌های سیاسی موجود، کمتر خبری بود؛ چه در جریان خط امام و چه در جریان خط بازار آن روز. بلکه در جریان اول، چندین گروه با محوریت مجمع روحانیون مبارز و در جریان دوم نیز چندین گروه با محوریت جامعه روحانیت مبارز در صحنه سیاست، فعالیت می‌کردند.

در انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری و در دوم خرداد ۷۶، به رغم نارضایی و بی‌اعتمادی عمومی نسبت به جریان حاکم، اما مردم به صورت غیرقابل باوری در صحنه انتخابات شرکت کرده و برای اولین بار، بیش از سی میلیون رأی به صندوق‌ها ریخته شد، که به گونه شگفت‌آوری، بیش از بیست میلیون رأی از آن، به آقای سیدمحمد خاتمی اختصاص یافت. چهره‌ای که به رغم جذابیت و متانت و دارا بودن ادبیات و گفتمان اخلاقی و انسان‌دوستانه، اما از شهرت زیادی برخوردار نبود. و این در حالی بود که رقیب او، آقای ناطق نوری، شخصیتی شناخته شده، مشهور و رسانه‌ای بود. معذک، مردم نشان دادند که در پی هدف و مقصد دیگری بوده و به شهرت و مسئولیت، توجه ندارند.

آری، پس از پیروزی شگرف نیروهای خط امام و شروع به کار دولت برگزیده مردم، رفته‌رفته شعارهای انتخاباتی، هم‌چون: جامعه مدنی، آزادی، کرامت انسان و ... در قالب برنامه‌ها درآمد و در مسیر اجرا قرار گرفت. با اینکه شعار «اصلاحات» در میان شعارهای انتخاباتی جناح خط امام یافت نمی‌شد، ولیکن با عطف توجه نیاز جامعه و انتظارات مردم، مبنی بر ایجاد تحول در سیاست‌ها و برنامه‌ها، و پاسخگو بودن کلمه اصلاحات به آن نیازها، کم‌کم عنوان «خط امام» در میان نظریه‌پردازان، نویسندگان و سخنگویان خط امام، به «اصلاحات و اصلاح‌طلبی» تغییر یافت.

چنانچه بر اساس مقدماتی در جناح مقابل، نام‌واژه‌ی خط بازار یا راست، به «اصولگرایی» مبدل شد.

«اصلاحات» از دو منظر، قابل تعریف و توصیف بود؛ یکی از منظر دنیای غرب و کشورهای توسعه‌یافته، که آن را نقطه مقابل «انقلاب» و «رادیکالیسم» می‌دانند و در حقیقت، مقصود از آن رفع نواقص و کاستی‌ها، کژی‌ها. جایگزین ساختن پیشرفت، ترقی و درستی‌ها است. دوم از منظر اسلام و فرهنگ دینی که در قرآن کریم، هدف پیامبران بزرگ الهی را «اصلاح» در حدّ توان و قدرت بشری دانسته است. و در روایات، هدف امامان معصوم، چون علی بن ابیطالب و حسین بن علی (ع)، «اصلاح در میان امت» معرفی گردیده است.

عدم تعریف اصلاحات:

در عین تفاوت میان مفهوم اصلاحات از نگاه جهان امروز از یک‌سو و پیشوایان دینی از سوی دیگر، در پی تبدیل شعار و تغییر عنوان «جریان خط امام»، اصلاح‌طلبان هرگز درصدد تبیین تعریفی روشن و شفاف از اصلاحات مورد نظر خود، به جامعه بر نیامدند؛ چه اعضاء دولت و چه نمایندگان مجلس و چه نویسندگان و گویندگان آن. ازین رو، هر شخص و گروهی بر پایه برداشت و سلیقه خود، به‌گونه‌ای اصلاحات را تبیین و اعلام می‌کرد، که گاهی با تعاریف دیگر کاملاً متباین و متفاوت بود.

البته برخی دلسوزان و علاقه‌مندان به این جریان، از جمله اینجانب، بارها در سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و ملاقات با شخصیت‌های معروف و سران اصلاحات، به این نیاز و ضرورت قطعی تذکر دادند، ولی به دلیل فضای حاکم و اشتغالات آقایان، مورد توجه عملی قرار نگرفت. اینجانب طی مقاله‌ای طولانی، اصلاحات در ایران را تعریف کرده و توسط یکی از دوستان، به‌کنگره بین‌المللی دانشگاه کپنهاگ دانمارک ارسال نمودم، که در آن‌کنگره بزرگ، قرائت شد. و نیز در سخنرانی‌ها، از جمله چند شب سخنرانی در دانشگاه فردوسی مشهد، پیرامون آن بحث کردم، ولی این اقدام کافی نبود، و تشتت و تفاوت در برداشت و تعریف، هم‌چنان وجود داشت، و تاکنون هم وجود دارد.

به هر روی، جریان اصلاحات در سطح کشور گسترش فوق‌العاده یافت و در درون حکومت، حداقل دو قوه (مقننه و مجریه) از سه قوه را در اختیار گرفت. چون در این یادداشت درصدد بررسی عملکرد اصلاح‌طلبان در دولت و مجلس و خارج از آن نبوده و صرفاً در پی جریان‌شناسی

می‌باشیم، پس در اینجا به این موضوع نخواهیم پرداخت. و تنها به اختصار بازمی‌گویم که دوران اصلاحات، بهترین فرصت برای مردم و انقلاب و نظام بود. و با اینکه در دولت و مجلس اصلاحات، خدمات عظیم، بنیادین و ماندگاری برای فرهنگ، سیاست، اقتصاد، عمران و آبادی کشور و نیز افزایش حیثیت جهانی جمهوری اسلامی و سربلندی و عزت ملت شریف ایران، به جای ماند؛ و لکن ظرفیت و عظمت فرصت به دست آمده، به مراتب بیش از رهاوردهای بالفعل آن بود. و چه بسا با حسن تدبیر و مدیریت قوی و صحیح جریان اصلاحات، می‌توانست حداقل به مدت نیم قرن، بقاء و اقتدار خود را تضمین نماید. و لکن، هم به دلیل عدم استفاده صحیح از فرصت‌ها و امکانات موجود اجتماعی و سیاسی، و هم به جهت روحیه انحصارگری در برخی از دوستان، و هم به خاطر اشتباهات سیاسی و راهبردی بعضی چهره‌های شاخص در سال‌های آخر دولت و مجلس اصلاحات، قدرت و موقعیت اصلاح‌طلبان روز به روز تحلیل رفته و رقبای فرصت‌طلب در کمین نشست، ضربات کاری و مؤثری بر این جریان وارد ساختند. در نتیجه، به سادگی و سرعت، دو قوه عظیم در اختیار اصلاح‌طلبان، به یک رقیب تازه به دوران رسیده، و نه رقیب سابقه‌دار و سنتی واگذار شد.

در انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری، با اینکه هنوز جمع زیادی از مردم، مراتب وفاداری خود به اصلاح‌طلبان را عملاً ابراز داشته و حدود ۱۸ میلیون رأی به نام اصلاحات در صندوق‌ها ریخته شد، و لکن به دلایل فوق و با سوءتدبیر برخی چهره‌های شاخص جریان، سکان قوه مجریه به دست شخصی سپرده شد که در مرحله اول، رأی او نزدیک به رأی یکی از چهار نامزد اصلاح‌طلبان بود!!!

در دوره نهم ریاست جمهوری، فشارها و محدودیت‌ها بر اصلاح‌طلبان فزونی یافت، و لکن به دلیل برپا بودن احزاب و گروه‌های رسمی این جریان، گروه‌های فشار نتوانستند موقعیت اجتماعی این طیف را چندان تضعیف کنند. و به همین جهت، برای بار دیگر اصلاح‌طلبان خود را آماده حضور فعال در صحنه انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری نمودند، و چنین اعتقاد داشتند که پیروز این میدان بوده و ضرباتی که در انتخابات دوره قبل و در دوره هشتم مجلس بر آنان تحمیل شده را به خوبی جبران خواهند کرد.

و لکن، مع‌الأسف همان سوءتدبیرها، خصلت‌های انحصاری و ... بر عقل، درایت و دوراندیشی ایشان غالب شد و پس از چند ماه انتظار و التهاب، مجدداً اختلافات میان گروه‌های درون اصلاحات

بالاگرفت و مانع رسیدن به وحدت نظر و انسجام شد. هر چند که نتیجه تفرقه آن‌ها، شکست کل جریان، پیش‌بینی می‌گردید و سرانجام هم سرنوشت اصلاحات و اصلاح‌طلبان به‌گونه‌ای رقم‌خورد که امروزه شاهدش هستیم.

حال فعلی اصلاحات:

امروز اصلاحات با نام و عنوان «جنبش سبز» رخ نموده و درگستره‌ی بسیار وسیع‌تر داخل و خارج کشور جریان یافته است. به همین روی باید بگوییم، هم‌اکنون نیز همان دو اشکال عمده که در دوران اصلاحات وجود داشت و عامل تضعیف و به حاشیه رانده شدن اصلاح‌طلبان گردید، هنوز هم وجود دارد. به این معنی که اولاً تعریف روشن و ملموسی برای جنبش سبز ارائه نشده، به‌گونه‌ای که شامل نیروهای خط امامی خالص و ناب شده، و به همان نسبت شامل نیروهای خارج نظام و اپوزوسیون و غیره نیز می‌شود. و این روند در درازمدت، برای همه مسأله‌ساز خواهد شد. ثانیاً لازم است چهره‌های مورد قبول این جریان، با ارتباط و هماهنگی کامل، مدیریت و هدایت جریان را عملاً برعهده‌گیرند. بدون وقفه و به صورت مستمر، در صحنه حضور فعال و مؤثر داشته باشند و به چند اعلامیه و یا سخنرانی کوتاه در مقاطع خاص بسنده نکنند، که تنها در این صورت است که این جریان فکری و سیاسی می‌تواند از سلامت، مصونیت و رشد و بقاء برخوردار باشد و به بیان دیگر باید مرزها، چارچوب، حدود و ثغور، شعارها، اهداف، دکترین، راهبرد و حتی شیوه‌های حرکت، کاملاً روشن و تعریف‌شده باشد.

بنده با صراحت می‌گویم که تاکنون چنین اتفاق مبارکی رخ نداده است و به همین جهت هم، مردم و هواداران این جنبش، در سردرگمی و تحیر به سر می‌برند. و رسانه‌های خارجی نیز، هر روز بنا بر مصالح و منافع سیاسی- اقتصادی خود، به‌گونه‌ای طرفداران جنبش را توصیه و راهنمایی می‌کنند. و تحلیل‌گران و رسانه‌های رقیب نیز با انواع اتهامات و امور غیر واقعی، جنبش و سران و هواداران آن را توصیف می‌نمایند. و طبیعی است که در چنین آشفته‌بازاری، هرکس با سلیقه، عقیده و یا مصلحت و منفعت خویش، به نام جنبش سخن بگوید و بنویسد و تاوان همه‌گفته‌ها، نوشته‌ها و رفتارهای گوناگون را تمامی سران، اعضاء و هواداران جنبش بپردازند.

در دو بخش اول و دوم، پیرامون جریان خط امام، سابقه، پیدایش، ابعاد مختلف آن و سیر تحولات این اندیشه و نیز پیروان واقعی خط امام و دوره‌های گوناگونی را که پشت سر گذاشته و وضعیت فعلی آنان به طور اجمال بحث کردیم. در این بخش به اقسام و انواع متظاهران و مدعیان خط امام پرداخته و شکل‌های گوناگون برخورد با حقیقت و هویت امام را تا حد امکان به نمایش می‌گذاریم:

فرق ادعا و حقیقت:

تردیدی نیست که ما به دنبال کشف حقیقت و بیان واقعیت‌های موجود در جامعه هستیم و توجه به ادعای صرف و تظاهر به خط امامی بودن ظهور و بروز آن تفکر در واقعیت مدعیان و متظاهران، نداریم. خوب است پیش از دسته‌بندی کردن افراد مورد نظر، برای الگو گرفتن از کتاب آسمانی، آیه‌ای از قرآن کریم را یادآور شویم: در سوره آل عمران آیه ۶۷ آمده است: «حضرت ابراهیم(ع)، یهودی و نصرانی نبود بلکه او تابع دین توحید خالص بود از مشرکان نبود». این آیه در برابر ادعاهای یهود و نصاری نازل شد که هر کدام ابراهیم را از خود دانسته و در انصار خویش درمی‌آوردند و سایر ادیان را منحرف از مکتب ابراهیم می‌خواندند. خداوند در این آیه به طور کلی به طرفداران یهود و مسیحیت، پاسخ منفی داد که او منادی توحید بود از افرادی که «عزیر» را و یا «مسیح» را پسر می‌داند پاک و مبرا است. به دنبال آیه قبل، در آیه ۶۸ می‌فرماید: «سزاوارترین افراد و نزدیکترین افراد به حضرت ابراهیم، کسانی‌اند که از او پیروی کنند. چنانکه این پیامبر(ص) و گروندگان به او چنین می‌باشند».

روایاتی در کتب احادیث و تفاسیر از معصومان(ع) رسیده است، بدین مضمون که «دوست خدا کسی است که از او اطاعت کند، هر چند از نظر نسبت و خویشاوندی از پیامبر(ص) دور باشد؛ و دشمن خدا کسی است که با او مخالفت کند، هر چند نسبت نزدیک به آن حضرت داشته باشد».

بنابراین بسیار روشن و بدیهی است که تنها ملاک و معیار در نزدیک بودن به پیامبران و نیز اوصیاء آنان، پیروی و تأسی کردن عملی از آنان است. و بر این اساس، داشتن خویشاوندی نسبی و سببی، باعث قرابت معنوی و اولویت و احقیقت نخواهد شد. چنانکه ادعا، تظاهر بدون پشتوانه

عمل ظاهر و روشن نیز اعتبار نداشته و چه بسا به دلیل نفاق و دورویی به ضدارزش و یا مخالفت با حقیقت تبدیل شود.

پس از بیان این مقدمه و این حقیقت قرآنی و اسلامی که قطعاً مورد تأیید و تأکید عقل و عقلاء نیز خواهد بود، به تقسیم‌بندی متظاهران به اطاعت و پیروی از خطّ و مکتب امام خمینی (که راهی نوین و شیوه‌ای جدید از اندیشه اسلامی و انسانی و شناختی کامل از اسلام و دیانت و طرحی تازه برای زندگی اجتماعی انسان عصر حاضر، خاصه مسلمانان ارائه کرد) می‌پردازیم:

۱- پیروان راستین و واقعی که از دیرزمان با امام و خطّ امام آشنا شده و با عمق آگاهی و شعور آن را شناخته و با تمام وجود به آن پیوند خورده و عشق می‌ورزند و چون او و مکتب او را تجلّی اسلام ناب محمدی(ص) و تبلور اندیشه و منش پیامبر(ص) و ائمه هدی(ع) می‌دانند، ذره ذره وجود آنان از عشق آگاهانه او سرشار است. این دسته هر چند در ظاهر فراوان به نظر می‌رسند، ولی با مطالعه و بررسی‌ریال چندان هم زیاد نمی‌باشند.

۲- دسته دوم: علاقه‌مندان قلبی و احساسی حضرت امام می‌باشند. این گروه، قلبی آکنده از عشق و محبت به امام دارند. ولکن نه از شخصیت و هویت متکامل امام شناخت قابل ملاحظه‌ای دارند نه از خطّ، مذهب و روش و منش واقعی او. تنها به عشق او زنده‌اند و می‌بالند و به هر شخص و گروه که مدّعی پیروی از او باشد ابراز علاقه می‌کنند. اگرچه احساسات پاک و اعتقاد این جماعت، قابل تقدیر و ستایش است؛ ولکن در مقیاس ارزشیابی، نه ارزش و اعتبار لازم را دارا می‌باشند و نه از خطر لغزش و انحراف و به دام مدعیان دروغگوی پیروی از امام مصون هستند.

۳- دسته سوم: فرصت طلبان و به اصطلاح هواشناسان، که نه با معیار حقّ و عدالت افراد و جریانات را می‌سنجند و بر می‌گزینند که تنها ملاک آن‌ها منافع مادی (اعم از امکانات مادی و قدرت و شهرت اجتماعی و مصونیت از خطرات احتمالی) و مصالح شخصی و یا گروهی است. و به تعبیر دیگر، با شعار پیروی از امام می‌خواهند به دگان خود رونق و به بازار خویش گسترش و رواج بخشند و برای آن منافع کمربند امنیتی و حصن حصینی تهیّه کنند. زیرا اگر چه آنان در گذشته تاریخ، حتی در زمان حیات امام هیچگونه ارادتی و عنایتی به امام و خط او نداشته بلکه گاهی در صفّ مقابل او جای می‌گرفتند. ولکن امروز شعار خطّ امام را فراگیر و همگانی دیده و تضمین‌کننده منافع و مطامع خویش قلمداد می‌کنند. چنین برخوردی را با امامان معصوم(ع) مشاهده می‌کنیم، لذا خود آن‌ها در دسته‌بندی شیعیان دسته اول را «صنف یا کلون بنا» گروهی

که به وسیله شعار حمایت از ما می‌خواهند به نان و نوا برسند، نشان دادند. بدیهی است مقصود از «یاکلون بنا» فقط خوردن نیست و شامل همه مطامع نفسانی و منافع مادی می‌شود.

۴- دسته چهارم: برخورد انحصارگرانه با پیشوایان دین، مقدسات دارند و امام راحل که چهره‌ای معنوی و محبوب است را در انحصار شخص و گروه و همفکران خود قرار می‌دهند. گویی آنان تجسم حق و عدالت‌اند و نمایندگان تام و کمال خداوند و انبیاء و اولیاء الهی روی زمین. و همه فضائل و کمالات و ارزش‌ها در آن‌ها خلاصه شده است، چنانچه این نوع تفکر انحصارطلبانه در یهود وجود داشته و دارد «نحن ابناء الله و اولیاءه» و امام خمینی را تنها از آن خود می‌دانند و خویشان را متولی، مفسر و تجسم بخش خط و مکتب او.

۵- دسته پنجم، تحریف‌گرایان خط امام راحل: این دسته خطرناک‌ترین گروه‌ها بوده و نقش تخریبی و انحرافی آنان از همه دسته‌های گذشته موثرتر می‌باشد. آنان که نه تنها خود را در برابر آئینه تمام‌نمای امام قرار نمی‌دهند که ضعف‌ها و اشتباهات خود را بازشناخته و در مقام اصلاح برآیند، بلکه به منظور تأیید اندیشه و راه و روش خود (هرچند انحرافی و مخالف خط امام باشد) و تثبیت قدرت و حاکمیت خویش دست اقدامی ظالمانه و خائنانه زده و به تحریف کلام، نوشتار و یا سیره و روش عملی امام می‌پردازند. چنانکه گروه‌هایی با قرآن و روایات اهل بیت و سیره معصومین همین معامله را کرده و می‌کنند.

اقسام تحریف در کلام امام:

ما در مورد تحریف کلام‌الله و کلام معصومین چند نوع تحریف را مشاهده می‌کنیم که مشابه آن را در مورد کلام امام می‌توانیم بیابیم:

الف: بدعت و تشریح محرم، یعنی چیزی که در دین و شریعت وجود نداشته است آن را وارد کنند، در اسلام با شدت تمام با پدیده بدعت‌گذاری مقابله شده است. تا حدی که سکوت علما در برابر آنان را موجب لعنت خداوند معرفی کرده‌اند. در مورد امام راحل که معمار انقلاب و بنیانگذار جمهوری است، هرگونه معماری مخالف با طرح و نقشه امام برای انقلاب و نظام به معنای عدول از تفکر و راه امام و تغییر دادن مسیر امام می‌باشد. مانند کسانی مدعی عدم اعتبار رأی و حذف عملی جمهوریت و یا اسلامیت نظام می‌باشند. اگر این نظریه‌پردازان کج‌اندیش صرفاً نظر خود را به عنوان یک تئوری شخصی مطرح کنند، با توجه به آزاداندیشی امام، فاقد هر گونه

اشکال بوده و برای صاحب نظریه محترم می‌باشد. ولی چنانچه بخواهد به نام امام و خط امام این نظریه کج‌اندیشانه را مطرح کند و یا آن را مبنای فلسفه سیاسی نظام و انقلاب قرار دهد، این خیانت آشکار به امام، انقلاب اسلامی و ملت خواهد بود.

ب: تحریف لفظی به وسیله زیاد کردن به مطالب امام و یا کاستن از آن، چنانچه در تحریف کلام وحی همین پدیده شوم، مورد طمع دشمنان بوده، ولی دست غیبی به سینه آن نامحرمان زده است. نسبت‌های ناروا در سخن و عمل به امام دادن، از این دست تحریف‌ها می‌باشد.

در قرآن کریم با اندیشه تحریف‌گران به شدت برخورد شده است:

در سوره یونس ۶۸ می‌فرماید: «دلیل شما بر آنچه به خدا نسبت می‌دهید چیست؟»، در سوره کهف ۱۵: چرا بر آنچه نسبت می‌دهند، برهان و دلیل آشکاری نمی‌آورند. در ۹ آیه از قرآن می‌فرماید: «چه ستمگری بالاتر از ستم کسانی که دروغ به خدا می‌بندند تا مردم را ناگهانه گمراه کنند؟»، در سوره نساء ۴۶: «در میان یهودیان کسانی‌اند که کلام خدا را از جای خود تعریف می‌کنند» و در سوره بقره ۷: «کلام خدا را می‌شنوند، و پس از فهمیدن آن را تحریف می‌نمایند».

ج: تحریف معنوی، یعنی تفسیر به رأی و بر وفق منافع و مقاصد مادی خود معنی کردن. چنانچه در مورد آیات الهی این اقدام ناپسند صورت می‌گیرد و پیامبر فرمود: «هر کس قرآن را تفسیر به رأی کند، جایگاه او در آتش خواهد بود».

د: تقطیع کلام: بدین معنا که صدر یا ذیل کلام را حذف کردن و تنها به قسمتی از کلام الهی و یا کلام معصوم استدلال نمودن، آن هم به طریق غلط و به عنوان سوءاستفاده از کلام. در مورد کلام امام راحل نیز این برخورد صورت می‌پذیرد.

ه- تجزیه: به اینکه کلمات و رفتارهایی که موافق تمایلات آنان است را ترویج کرده و مابقی را نفی کنند. در قرآن نسبت به این دسته فرموده است: «اولئک هم الکافرون حقا» کافران واقعی این دسته از افرادند که بعضی از مسائل مربوط به خدا و رسولان را ایمان آورده و بعضی دیگر را کافر می‌شوند تا راه چاره‌ای برای سوءاستفاده بیابند. افرادی که تنها بیانات امام راحل که باعث تثبیت آنان و ترویج کالای آن‌ها باشد را گرفته و مابقی را محو می‌کنند، مخالفان واقعی امام و خط او می‌باشند.

و : دسته دیگر کسانی‌اند که سخنان امام را که در مورد خاصّ صادر شده و تاریخ صدور، قرینه بر مراد و مقصود امام است، از قالب خود خارج کرده و به مخالفان فکر و اندیشه خود و یا منتقدان به کج‌روی‌های خویش تطبیق می‌دهند. این هم نوعی دیگر از تحریف کلام رهبر کبیر انقلاب است. و در حقیقت با کلام امام و توسل به خطّ امام، با امام و یاران امام و مردم مقابله و مخالفت ورزیدن است .

و بالاخره آنچه گفته شد مواردی از تحریف کلام و خطّ امام بود. قطعاً مصادیق و موارد دیگری را برای این مفهوم می‌شود پیدا کرد.

نتیجه:

آنکه در میان افراد و گروه‌های مزبور، تنها افرادی پیرو امام و خطّ امام امت می‌باشند که بدون هرگونه پیشداوری، سوءاستفاده، دگانداری، تقطیع و تحریف، امام را به عنوان الگو و اسوه حقیقی خود و گفتا و رفتار خویش قرار می‌دهند و با آئینه تمام‌نمای وجود و روش و منش امام که آئینه تمام‌نمای کلام خدا و رسول و امامان معصوم(ع) و سنت و سیره عملی پیشوایان الهی است، هر فرد و جمعیتی و هر مسئول و صاحب قدرتی، اشتباهات و لغزش‌های خویش را بشناسد و بدون جار و جنجال و ادعا و هیاهو به رفع نواقص و اشتباهات یا انحرافات خود بپردازد.

گروه فشار، لباس شخصی-ها:

در میان جریانات سیاسی-اجتماعی، طرز تفکری وجود داشته و دارد که از سویی نمی-شود آن را به عنوان جریان سیاسی و جناحی خاص قلمداد کرد، چنانچه نمی-توان آن را کلاً به یکی از جریانات سیاسی موجود نسبت داد. هر چند که در مقاطعی توسط جناح راست از آن، استفاده ابزاری می-شود، و از سوی دیگر به جهت تکرار عملیات و فعالیت-های ویژه خود و حمایت-های آشکار و پنهان از آنان، رفته-رفته در نهادها و سازمان-های خاصی لانه کرده و استقرار یافته-اند و چه بسا زمام اختیار برخی از نهادها را به دست گرفته و مدیریت و هدایت آن را عهده-دار شده-اند و عملاً در قالب یک جریان سیاسی متشکل و قانونی، همان اقدامات و عملیات غیرقانونی و نامشروع خود را به اجرا در می-آورند. بنابراین لازم است که نسبت به این طرز تفکر و حرکت اجتماعی، تبارشناسی شود و تاریخچه پیدایش، زایش و گسترش آن مورد بررسی قرار گیرد:

پیش از پیروزی انقلاب:

در زمان مبارزه با رژیم ستمشاهی، رهبری عالی انقلاب اسلامی در دست حضرت امام خمینی بود و در سطح پایین-تر و در مرحله اجرا، امور انقلاب را علمای بزرگ، شاگردان دست پروردگان امام در تهران، استان-ها و شهرستان-ها، مدیریت و هدایت می-کردند، و از این طریق دستورها و رهنمودهای رهبر انقلاب به مرحله اجرا گذاشته می-شد. نیروهای انقلابی در سال-های نخست و قشرهای مختلف مردم در سال-های منتهی به پیروزی، فرمان-های رهبری را از مجرای نمایندگان امام و شخصیت-های مبرز و پیشتاز در مبارزه دریافت کرده و اجرا می-نمودند، به عبارت دیگر رهبری و هدایت مبارزان، از امام راحل آغاز می-شد و تا پایین-ترین سطح جامعه جریان می-یافت. ولکن در میان این خیل عظیم و توده-های میلیونی مردم، جماعتی خودسر، گستاخ و بی-مبالات بدون توجه به فرمان-های امام و نمایندگان وی، تحت عنوان مبارزه واقعی نمی-گذاشتند، و پس از مدتی پیش از پیروزی و پس از آن، آن جماعت سر از گروه-های الحادی و مارکسیستی و یا التقاطی درآورده و در برابر انقلاب و رهبری صف-بندی می-کردند.

بعد از پیروی انقلاب:

در آن زمان نیز افراد و گروه‌هایی بودند که از فضای به وجود آمده و از امکانات عمومی در جهت مقاصد شخصی و گروهی خود استفاده می‌کردند و یا با ورود در نهادهای بر آمده از انقلاب اسلامی، حرکت‌های خودسرانه‌ای از خود ابراز نموده و باعث تضییع نیرو و امکانات و گاهی هتک حیثیت انقلاب و انقلابیون می‌شدند.

تخریب مراکز عمومی:

چه بسیار مراکز متعلق به مردم و انقلاب که از رژیم شاه و وابستگان او به دست انقلابیون افتاده بود و توسط این افراد مورد دستبرد، تاراج و تخریب قرار گرفت و غالباً با شعار انقلابی بودن و حزب‌اللهی بودن به این حرکت‌های مخالف انقلاب دست می‌یازیدند؛ و اگر نبود، نظارت عالی امام و یاران او و مدیریت بزرگان کشور، در سال‌های اول پیروزی یکباره اعتبار و حیثیت امام و انقلاب را در داخل و خارج مخدوش می‌ساختند.

دستور دستگیری حزب‌اللهی‌های خودسر:

زمان وزارت کشور آقای ناطق نوری، که هنوز روحیه خاصی بین برخی از جوانان وجود داشت، به حضرت امام خبر دادند که عده‌ای از بچه‌های حزب‌اللهی در خیابان‌ها با زن‌های بدحجاب برخورد می‌کنند و در مواردی اسید به صورت آنها ریخته‌اند، امام به آقای ناطق دستور داد که این بچه‌ها را دستگیر و مجازات کنند.

اگر فتح باب شود همه جا را در بر می‌گیرد:

باز داستانی به یاد آمد که در مقاله حرمت مرجعیت در شیعه به آن اشاره کردم و آن اینکه در زمان نخست وزیر مهندس موسوی، و در زمان دفاع مقدس و در سال ۶۴ در شیراز دو جریان «خط امام و خط بازار» با رهبری آقایان دستغیب و حائری با یکدیگر به شدت درگیر شده بودند و آقای محی‌الدین حائری دائماً در خطبه‌ها از دولت انتقاد می‌کرد. روزی در یکی از خطبه‌ها گفته بود: «أف بر این دولت». نیروهای خط امام که آن روز به عنوان حزب‌اللهی‌ها توصیف می‌شدند (حزب‌اللهی زمان امام با امروز کاملاً متفاوت است) عکس‌العمل شدیدی نسبت به وی نشان دادند، نماز جمعه را به هم زدند، با آجر و کفش به امام جمعه حمله کردند، میله‌های حائل بین مردم و امام جمعه را برداشتند یا شکستند و در پی آن حدود یک هفته از تعدادی

مساجد شیراز جمعیت زیادی با شعار مرگ بر حائری و امثال آن به خیابان-ها می-ریختند و کار به جایی رسید که نماز جمعه شیراز تعطیل شد. حضرت امام ره، آیه-الله جنتی را برای حلّ مسائل شیراز فرستادند، آقای جنتی در میان جمعیت به شدت از آقای حائری دفاع و حمایت کرده و بچه-ها را محکوم نمود، که مردم با شعار مرگ بر سازش-کار، مواضع او را نیز ردّ کردند. در آن روزها اینجانب همراه دو تن دیگر از نمایندگان شیراز آقایان «جواد شقاقیان و سید حسن قطمیری» به دفتر امام مراجعه کردیم که در مورد بلوای به وجود آمده در شیراز تصمیمی اتخاذ شود. جلسه-ای با مرحوم حاج احمد آقا داشتیم، ایشان گفت حضرت امام می-دانند که دعوی شیراز بین نیروهای مترقی و مرتجع است و برای ما مسأله کاملاً روشن است، ولیکن بچه-ها خیلی اشتباه کردند چون تاکنون، حضرت امام چند مرتبه تصمیم بر تعویض آقای حائری گرفتند ولی با تندروری و برخورد بچه-های حزب-اللّهی منصرف شدند. این روزها هم زمینه برداشتن او فراهم شده بود ولی این شلوغ-کاری مردم، امام را ناراحت کرده است.

مرحوم احمد آقا رفت و برگشت و گفت: امام می-گویند شما بیایید اندرون کارتان دارم. من و همراهان رفتیم در حیاط اندرون، و امام در حالی که با پیراهن و زیر شلوار و شمد روی دوش انداخته آمدند، پس از سلام و عرض ادب، منتظر دستور ایشان بودیم، ایشان جملات زیادی را فرمودند از جمله اینکه: بچه-ها در شیراز کار خوبی نکردند، این اختلاف به ضرر انقلاب است، سود آن را آمریکا و منافقین می-برند. شما بروید شیراز و بایستید تا این غائله را خاتمه بدهید و برگردید. به آقایان دستغیب از طرف من سلام برسانید و بگویید مانند شهید دستغیب برای همه پدری کنید؛ سپس این جمله را با تأکید بیان داشتند که: «به مردم بگویید با تظاهرات و شلوغ کردن که نمی-شود کسی را عوض کرد، اگر این قضیه فتح باب بشود در سراسر کشور، هر کسی مخالفینی دارد و علیه او تظاهرات می-کنند که او را بردارند». بعد فرمود: «به آقایان بگویید: آرامش را برقرار کنید، بعد بیایید تهران با هم صحبت کنیم که چه باید کرد».

این داستان، بسیار طولانی است و مقصود ما فقط استشهاد به این جمله امام بود که اگر زدن جلسات و تظاهرات و شلوغ کردن در مجالس فتح باب بشود، عمومیت پیدا خواهد کرد و اختصاص به جلسات یک فرد و یا یک جناح نخواهد داشت.

و از این موارد در سراسر کشور فراوان اتفاق می-افتاد که حضرت امام به شدت با آنان برخورد کرده و یا دستور برخورد شدید با آنان را می-دادند. و فلسفه آن روحیه قانونمندی، عدالت-خواهی و انضباط امام بود که در برابر فشارها و زور و قدرت، هرگز تسلیم نشده و اجازه اعمال زور و فشار را تحت هر عنوان به کسی و گروهی نمی-داد.

بدعت ایجاد تشنج در جلسات:

یکی دو سال از رحلت امام گذشته بود که این بدعت توسط بعضی عناصر تندرو، خشونت-طلب و غیرمنطقی، طرّاحی و به مرحله اجرا گذاشته شد و در دومین انتخابات خبرگان رهبری و پس از تغییر اساسنامه مجلس خبرگان و واگذار نمودن تعیین صلاحیت کاندیداها به عهده فقهای شورای نگهبان، که حاصل آن رد صلاحیت جمع کثیری از فضلاء، علماء و شاگردان و یاران امام راحل به عناوین مختلف گاهی بدون طرح هیچگونه مسأله بود.

و طبعاً اعتراض، این جماعت و اکثریت مردم را برانگیخت، و گاهی در سخنرانی-ها انتقاد می-کردند. از همان تاریخ، طرح به هم زدن جلسات و ایجاد تشنج طرّاحی شد و در نقاط مختلف به اجرا در آمد، و چون نیروهای انتظامی و امنیتی، یا با عوامل تشنج برخورد نکرده و یا ضعیف برخورد می-کردند، رفته-رفته، این عمل ناشایست، ضدقانون و خلاف شرع به صورت سنت سیئه-ای درآمد. در انتخابات چهارمین دوره مجلس، که فضا و شرائط کشور را برای نیروهای خط امام کاملاً مسدود کرده بودند، این شگرد، اعمال می-شد و در حد فاصل آن انتخابات تا دوم خرداد همچنان استمرار داشت.

شکل گیری گروه فشار:

در آن فضای امن برای اغتشاشگران و ناامن برای نخبگان و نیروهای خطّ امام، در تهران و نقاط مختلف کشور، گروه-هایی بدون نام و نشان و گاهی با عنوان حزب-الله و یا انصار حزب-الله شکل گرفت که پس از طیّ دوره-های آموزشی و تمرین-های لازم، خود را برای به هم زدن مجالس و در واقع بستن دهان منتقدان و افراد غیرمتملق، آماده ساختند.

ظهور و بروز گروه فشار در دوم خرداد سال ۷۶ بود که آقای سیدمحمد خاتمی کاندیدای نیروهای خط-امام، و آقای ناطق نوری کاندیدای جناح بازار و خطّ راست بود. شاهکار گروه-های فشار در آن ایام ظهور یافت که صدها جلسه را به هم زدند، مانع سخنرانی شدند، درب مساجد را به روی

آن‌ها بستند، سیدهای خامنه‌ای را کتک زدند در برخی شهرهای خراسان، هنگام سخنرانی اینجانب برق شهر را قطع کردند و ...

تشنج در دولت اصلاحات:

در دورانی که دو قوه مجریه و مقننه در دست اصلاح-طلبان بود و رئیس جمهور رأی بینظیری از مردم را به دنبال داشت، در عین حال، گروه‌های فشار دست از ایجاد اغتشاش، فتنه انگیزی و تشنج-آفرینی بر نمی-داشتند، جلسات متعددی را به هم زدند، که تنها اینجانب در شهرهای رشت و آمل، با این پدیده مواجه شدم.

لباس شخصی‌ها:

تجربه گروه فشار و رسیدن به مقصود که خفه کردن صدای دیگران و بستن فضای سیاسی جامعه، عده-ای را که متأسفانه در درون نظام حضور داشته و مسئولیت دارند به این نتیجه رساند که اهداف غیرقانونی خود را توسط افراد گروه-هایی دنبال کنند که در ظاهر ملبس به لباس رسمی و اونیفورم نیستند (هر چند به طور مخفی اسلحه و بیسیم و غیره همراه دارند و بر موتورهای و خودروهای نظامی، انتظامی سوارند) ولیکن بدون محدودیت و تقید به قوانین و مقررات و با اخذ دستور فرمانی کلی به شدت و با قدرت، با رقبا و هدف-های مورد نظر برخورد می-کنند، و این تجربه را در حمله به کوی دانشگاه تهران در زمان توقیف روزنامه سلام و برخورد بسیار وحشیانه و ضدانسانی با دانشجویان و حتی ساختمان کوی و وسائل موجود در آن، و در حملات بعدی باز به کوی دانشگاه-ها و سایر نقاط، به مرحله اجرا درآوردند.

فلسفه وجودی لباس شخصی‌ها:

از آنجا که نیروهای نظامی، انتظامی، حتی شبه نظامی (بسیج) قانوناً موظف به رعایت سلسله مراتب و دستورالعمل-ها می-باشند، وانگهی باید پاسخگوی اعمال خود در برابر قانون و مردم باشند. لذا اجرای عملیات-های خشن و سرکوبگرانه، هم توجیه قانونی ندارد و هم هزینه سنگینی را می-طلبد. در حالی که نیروهای ناشناس تحت عنوان «لباس-شخصی-ها» و یا «گروه فشار» می-توانند هرگونه عملیاتی قانونی، غیرقانونی و حتی ضدانسانی را به انجام رسانده و پس از آن، محل عملیات را ترک کنند و هیچگونه ردپایی از خود باقی نمی-گذارند و نهایت آنکه در صورت اعتراض مردم یا نخبگان به آن اقدامات، مسئولان با یک جمله که «این کارها را قبول نداریم» یا

«محکوم می-کنیم» و یا «این کارهای گروه-های خودسر است» دهان همه معترضان را بسته و از خود سلب مسئولیت نمایند.

در حملات اخیر به دفاتر و بیوت مراجع تقلید، آقایان کروبلی، موسوی و ۱۴ خرداد در مرقد مطهر امام و در حسینیه جماران از همین شگرد سیاسی - امنیتی استفاده شده است.

حاصل و نتیجه لباس شخصی ها و گروههای فشار:

۱- این اقدامات از سوی هر شخص، گروه، نهاد، و مسئولی که باشد، ذاتاً خلاف قانون، خلاف شرع مقدّس اسلام، و یکی از نابهنجاری-های اجتماعی و از منکرات بیّن و روشن می-باشد.

۲- این حرکت-ها، از سوی هر که باشد، در جامعه بدآموزی داشته و مردم را به قانون-شکنی، و اعمال خلاف شرع، و هتک حیثیت افراد، جمعیت-ها، و کلیّت جامعه انسانی دعوت می-کند.

۳- این نوع اقدامات، رفته-رفته، نهادینه شده و به همه افراد، گروه-ها، جناح-ها تسری می-یابد و دامان پاک همه را آلوده خواهد کرد.

۴- این اقدام-ها، امنیت جامعه و ملت را که از بزرگترین موهبت-های الهی و از بهترین ثمرات انقلاب اسلامی است، خدشه-دار کرده و احدی از مسئولان هر جناح و در هر رتبه و منزلت، و از اندیشمندان و نخبگان جامعه، احساس امنیّت و آرامش نخواهند کرد، و رفته-رفته آناارشیسم، و فاشیسم و هرج و مرج بر جامعه حاکم خواهد شد.

۵- این سیاست بیمار و معلول، باعث از بین رفتن اقتدار و حاکمیّت نظام جمهوری اسلامی و ضعف و ناتوانی مدیران و مسئولان کشور خواهد شد.

۶- در چنین فضایی، افراد بدخواه، فتنه-انگیز، ماجراجو و هرج و مرج-طلب، فرصت میدان-داری و ساختارشکنی پیدا خواهند کرد و به همه مقدّسات و ارزش-های اسلامی و ملیّی هجوم خواهند آورد.

۷- انعکاس این اقدامات در سطح بین-المللی، ضعف و ناتوانی مسئولان و سیر نزولی نظام به سمت اضمحلال و سقوط، به دلیل عدم توانایی در شناسایی و برخورد با ماجراجویان و تشنج-آفرینان است.

۸- با توجه به شعار گروه-های فشار و لباس-شخصی-ها که همواره از امام، رهبری، ائمه طاهرین(ع)، جمهوری اسلامی، انقلاب و ... خرج می-کنند، این اقدام موجب وهن و بی-اعتباری همه آنها در ذهنیت جامعه خواهد شد. و سایر توالی فاسد و نتایج سوپی که این سیاست-گذاری یا راهبرد در بردارد.

بنابراین تأسیس گروه-های فشار و استفاده از لباس-شخصی-ها و هر گروه مجهول الهویه در این امور به معنای تلاش در جهت نابودی فرهنگ، تمدن، دیانت، تقوا، انسانیت جامعه و در راستای براندازی انقلاب و جمهوری اسلامی می-باشد.

«کن فی الفتنه کابن اللبون لا ظهرٌ فیرکبَ و لا ضرعٌ فیحلب» در فتنه ها، چونان شتر دو ساله باش، نه پشتی دارد که سواری دهد و نه پستانی تا او را بدوشند.

ابن اللبون بفتح اللام و ضمّ الباء: ابن الناقه اذا استکمل سنتین. (صبحی صالح)

فتنه: اصل الفتن الذّهب النار لتظهر جودته من رداءته و استعمل فی ادخال الانسان النار... ذوقوا فتنتکم: ای عذابکم: و تارةً یسمون ما یحصل عنه العذاب فیستعمل فیہ نحو قوله: «الا فی الفتنه سقطوا» و تارةً فی الاختبار نحو. و فتناک فُتونا، وجعلت الفتنه کالبلاء فی انهما یستعملان فیما یدفع الیه الانسان من شدّه و رخاء و هما فی الشدّه اظهر معنی و اکثر استعمالاً... ان یفتنهم ای یتلیهم و یعدّبهم، «و احذرهم ان یفتنوک» و «ان کادوا لنتنونک» ای یوقعونک فی بلیه و شده فی صرفهم ایتاک عما اوحی الیک...

«اعملوا انما اموالکم و اولادکم فتنه» فقد سماهم ههنا فتنه اعتباراً بما ینال الانسان من الاختبار بهم، و سماهم عدّواً فی قوله: «ان من ازواجکم و اولادکم عدّواً لکم...» و «هم لا یفتنون» ای لا یختبرون فیتمیز خبیثهم من طیّبتهم، «و الفتنه اشد من القتل» و «ان الذی فتنوا المؤمنین» «ما انتم علیه بفاتنین» ای بمضلّین، قال الاخفش: المفتون الفتنه کقولک لیس له معقول. [۱]

مقصود از فتنه در کلام مولا (ع) کدام یک از معانی فتنه است؟ چنان چه مرجع و بازگشت همه موارد استعمال را یکی ندانیم، می توانیم ادعا کنیم که مراد از فتنه، قضاها و شرائط مسموم و آشفته اجتماعی است، به طوری که تشخیص حق از باطل بسیار دشوار شود و آشوب و اختلاف در سطح جامعه گسترش یابد، که در این شرائط باید با کمال حزم و احتیاط حرکت کرد و با نهایت دقت و آگاهی در پی شناخت حقیقت از باطل ها و از پشت پرده ی ابهامات و تزویرها بود تا از او به عنوان مرکبی سواری و شتر ماده شیرده سوء استفاده نشود.

[۱] - مفروقات راغب اصفهانی / صفحه ۲۷۱ و ۲۷۲.

«ازری بنفسه من استشعر الطمع و رضی بالذلّ من کشف عن ضرّه وهانت علیه نفسه من امرّ علیها لسانه» آن که جان را با طمع ورزی بپوشاند خود را پست کرده و آن که را از سختی های خود را آشکار سازد خود را خوار کرده و آن که زبان را بر خود حاکم کند خود را بی ارزش کرده است. [۱]

ارزی بها: حقّرها. استشعره: یبطنه و تخلّق به. امرّ لسانه: جعله امیراً. [۲]

و در حکمت ۳۵۹ می فرماید: یا اسری (اساری) الرغبه اقصروا فانّ المعرج علی الدنيا لا یروعه منها الا صریف انیاب الحدّثان، ایها الناس تولّوا من انفسکم تأدیبها و اعدلوا بها عن ضراوه عاداتها. ای اسیران آرزوها، بس کنید! زیرا صاحبان مقامات دنیا را تنها دندان حوادث روزگار به هراس افکند، ای مردم، کار تربیت خود را بر عهده گیرید و نفس را از عادت هایی که بر آن حرص دارد بازگردانید. [۳]

و در حکمت ۱۸۰: المطع رقّ مؤثّد: طمع ورزی، بردگی همیشگی است. [۴]

و در حکمت ۲۲۶: الطّاع فی وثاق الدّل: طمعکار همواره ز بون و خوار است. [۵]

و در حکمت ۲۱۹: المطامع آفه العقول، قال (ع): اکثر مصارع العقول تحت بُروق المطامع: قربانگاه اندیشه ها زیر برق آرزوها است. [۶]

و در کتاب ۳۱: ... وایّاک ان توجّف بک مطایا الطّمع: و بپرهیز از آن که مرکب طمع ورزی تو را به سوی هلاک به پیش راند. [۷]

در جملات فوق آثار طمع ورزی به این ترتیب بیان شده است: ۱- خود را به پستی و دنائت انداختن ۲- بردگی جاودانه و همیشگی ۳- ذلّت و خواری. ۴- از بین بردن و قربانی شدن عقل و اندیشه ۵- به سوی هلاکت و نابودی بردن انسان.

راغب اصفهانی می نویسد: الطّمع نُزوع النفس الی الشیء شهوده له،... و لما کان اکثر الطمع من اجل الهوی قیل: الطمع طبع و الطمع یدنّس الإهاب. [۸]

۶- در روایات دیگر فقر حاضر. ۷- بئس العبد. ۸- باعث زوال ایمان در انسان می شود.

تعریف طمع: مولا محمد مهدی نراقی در جامع السعادات می نویسد: «الطمع و هو التوقع من الناس فی اموالهم و هو ایضاً من شعب حبّ الدنيا و من انواعه و من الرذائل المهلكه، قال رسول الله (ص): ایتاک و الطمع فانه الفقر الحاضر» و قال امیرالمؤمنین (ع): «استغن عن شئت تکن نظیره، و ارغب الی من شئت تکن اسیره و احسن الی من شئت تکن امیره» و قال الباقر (ع) بئس العبد عبداً له طمع یقوده و بئس العبد عبداً له رغبه تذله». و قبل للصادق (ع): ما الذی یثبت الایمان فی العبد؟ قال: الور و الذی یخزجه منه الطمع. و الاخبار فی ذم الطمع کثیره و کفی به ذمّاً ان کل طامع یكون ذليلاً مهيناً عند الناس، و ان وثوقه بالناس و اعتماده علیهم اکثر من وثوقه بالله، اذ لو كان اعتماده علی الله اکثر من اعتماده علی الناس لم یکن نظره الیهم، بل لم یطمع من احد شیئاً الا من الله سبحانه. [۹]

[۱] - محمد دشتی.

[۲] - صبحی صالح.

[۳] - همان.

[۴] - همان.

[۵] - همان.

[۶] - همان.

[۷] - محمد دشتی.

[۸] - مفردات راغب.

[۹] - جامع السعادات، جلد ۲/۱۰۶ و ۱۰۷.

معرفه الرذائل الاخلاقيه: «البخل عارٌ و الجبن منقصةٌ و الفقر يُخرِسُ الفطنَ عن حجّته و المُقلُّ غريبٌ في بلدته: بخل ننگ است و ترس نقصان است و تهیدستی مرد زیرک را در برهان کند می سازد و انسان تهیدست در شهر خویش نیز بیگانه است. [۱]

تعریف بخل: البخل و هو الامساک حیث ینبغی البذل، کما ان الاسراف هو البذل حیث ینبغی الامساک و کلاهما مدبومان. [۲]

تعریف جبن: و هو سکون النفس عن الحركة الی الانتقام او غیره، مع کونها اولی و الغضب افراط تلك الحركة. [۳]

جملاتی از امام (ع) در مورد بخل:

«البخل جامعٌ لمساوی العیوب و هو زمامٌ یقاد به الی کلّ سوء. بخل ورزیدن کانون تمام عیب ها و مهاری است که انسان را به سوی هر بدی می کشاند. [۴]

إنّ للمّۀ عباداً یختصّهم الله بالنعم لمنافع العباد فیقرّها فی ایدیهم ما بذلّوها فاذا منعوها نزعها منهم ثم حولّا الی غیرهم: خدا را بندگانی است که برای سود رساندن به دیگران نعمت های خاصی به آنان بخشیده تا آن گاه که دست بخشنده دارند نعمت ها را در دستشان باقی می گذارد و هرگاه از بخشش دریغ کنند نعمت ها را از دستشان گرفته و به دست دیگران خواهد داد. [۵]

و قدّم نقدز علی مزبله: هذا ما بخل به الباخلون و روی فی خبر آخر أنّه قال: هذا اماکنتم تتنا فسون فیه بالامس.

هنگامی که سرزاه از کنار مزبله ای عبور می کرد فرمود: این همان است که بخیلان به آن بخل می ورزند (در روایت دیگری نقل شده که) این چیزی است که دیروز بر سر آن رقابت می کردید! [۶]

یا بن آدم ما کسبت فوق قوتک فانت فیه خازنٌ لغیرک: ای فرزند آدم، آن چه را که بیش از نیاز خود فراهم کنی، برای دیگران اندخته ای. [۷]

و لا تُد خلنّ فی مشورتک بخیلأ یعدلُ عن الفضل و یعدک الفقر. [۸]

بخیل را در مشورت کردن دخالت نده که تو را از نیکوکاری باز می دارد و از تنگدستی می ترساند.

در آیات قرآن: ۱۲ آیه در مورد بخل وارد شده است مانند: «الذین یبخلون و یأمرون الناس بالبخل» [۹] و «سیطوقون ما بخلوا به یوم القیامه» [۱۰]

اسراف و تبذیر: نقطه مقابل بخل و از صفات زشت و نکوهیده به شمار می آیند: «ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین» [۱۱]

جود و بخشش: حدّ وسط میان بخل و تبذیر است: «و لا تجعل یدک مغلولهً الی عنقک و لا تبسطها کلّ البسط فتقعد ملوماً محسوراً» [۱۲]

جبن و ترس: طرف تفریط شجاعت است چنان که تهوّر و بی باکی طرف افراط آن.

در نهج البلاغه: در موارد متعدّدی ترس از خداوند و قیامت به عنوان یک ضرورت برای مؤمن و ویژگی او مطرح شده است اما ترسی که همراه با امید و رجاء به عفو و ثواب الهی باشد.

و در زمینه ترس از غیر خداوند به عنوان یک ردیله ی اخلاقی نیز در موارد زیادی مورد نهی و نکوهش واقع شده است:

«ولا تدخلن فی مشورتک... و لا جباناً یضعفک فی الامور» [۱۳]

«یا اباذر انک غضبت لله فأرجّ من غضبت له ان القوم خافوک علی دنیاهم و خفتهم علی دینک فاترک فی ایدیهم ما خافوک و اهرب منهم بما خفتهم علیه» [۱۴]

«اذا هبت امرأ فقع فیهِ فانّ شده توقیه اعظم ممّا تخاف منه»: هنگامی که از چیزی می ترسی خود را در آن بیفکن زیرا گاهی ترسیدن از چیزی از خود آن سخت تر است. [۱۵]

در روایات: بابی تحت عنوان «اخافه المؤمن» وارد شده است: قال النبی (ص): «من نظر الی مؤمن نظره لیخیفه بها اخافه الله تعالی یوم لاّ ظلّ الا ظلّه» و قال الصادق (ع): من روع مؤمناً بسلطان لیصیبه منه مکروه فلم یصبه فهو فی النار و من روع مؤمناً بسلطان لیصیبه منه مکروه فاصابه فهو مع فرعون و آل فرعون فی النار» [۱۶]

هر کس با نگاه کردن و با اعمال قدرت، مؤمنی را بترساند خداوند در قیامت او را می ترساند و در آتش با فرعون و آل فرعون خواهد بود.

و بابتی تحت عنوان «الخوف من الله» گشوده شده است که از جمله روایاتی که آمده است؛ عن الصادق (ع): «من خاف الله اخاف الله منه كل شیء و من لم يخف الله اخافه من كل شیء». [۱۷]

هر کس از خدا بترسد خداوند همه چیز را از او می ترساند و هر کس از خدا نترسد خداوند او را از همه چیز می ترساند.

فرق جبن و خوف: خوف تألم قلب و احتراق آن نه سبب امری مکروه که در آینده مشکوک الوقوع است و جبن سکون نفس از چیزی است که شرعاً و عقلاً پسندیده است، سکون از حرکت به طرف انتقام یا عملی دیگر و گاهی این سکون بدون تألم قلبی است مانند کسی که جرأت سوار شدن کشتی را یا خوابیدن به تنهایی در منزل و یا دفاع در برابر ظلم را ندارد، و خوف به جمیع اقسام در برابر غیر خدا مذموم است و از رذائل اخلاق و از نتایج جبن ولكن در برابر عظمت خداوند و از خطاً و جنایان خود محمود و پسندیده می باشد. [۱۸]

فقر و نیازمندی در برابر خداوند یک واقعیت اجتناب ناپذیر بوده و احساس و اظهار آن کمال و افتخار انسان است: یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله.

و اما نسبت به دیگران و در مورد نیازمندی های مادی و معنوی، اگر به دست خود انسان و در اثر تعلل، تنبلی و یا سوء مدیریت باشد، عار ننگ و دلیل بر ضعف و ناتوانی عقلی و مدیریتی انسان است و چنان چه به صورت غیر مترقه و خارج از اختیار و بدون دخالت از روی تقصیر و قصور او پدید آید، نه افتخار و نه ننگ عار می باشد، چنان چه فقر و تهیدستی افراد جامعه ای که مسئولان آن فاقد مدیریت صحیح و عاقلانه به سر می برند. برای مسئولان و اولیاء امور عار و ننگ است نه برای مردم.

و در هر صورت فقر و تنگدستی، زبان گویا را کند و دلیل و برهان را بی اثر می سازد و انسان را در میان دوستان و بیگانگان غریب و منزوی می سازد.

[۱] - محمد دشتی.

- [٢] - جامع السادات، ٢٠٧/١.
- [٣] - همان ٢٠٧/١.
- [٤] - همان / حکمت ٣/٧٨.
- [٥] - حکمت ٤٢٥.
- [٦] - حکمت ١٩٥.
- [٧] - حکمت ١٩٢.
- [٨] - نامه ٥٣ به مالک اشتر.
- [٩] - نساء/٣٧.
- [١٠] - آل عمران / ١٨٠.
- [١١] - انبياء / ٢٧.
- [١٢] - اسراء/٢٩.
- [١٣] - عهدنامه به مالک اشتر، محمد دشتی.
- [١٤] - همان / کلام ١٣٠.
- [١٥] - محمد دشتی / حکمت ١٧٥.
- [١٦] - جامع السعادات ٢/٢٢٥.
- [١٧] - قصار الجمل ١/١٨٦.
- [١٨] - جامع السعادات ٢/٢٠٩.

العجز آفة و الصبر شجاعة و الزهد ثروة و الورع جنة و نعم القرين الرضى. ناتوانی آفت و شکیبائی، شجاعت و زهد ثروت و پرهیزکاری سپر نگهدارنده است و چه همنشین خوبی است راضی بودن و خرسندی. [۱]

عجز و ناتوانی در انسان، چه در زمینه تعقل و اندیشه و چه در صفات و خصائل روحی و روانی و چه از نظر جسمی و بدنی و چه از جهت امکانات مادی و ظاهری، آفت و آسیبی است که او را از حرکت و تلاش، تعالی و تکامل باز داشته، وی را در برابر خطر، حمله، و تهاجم و فشارها آسیب پذیر می کند و همواره دستخوش حوادث و بلایا و یا فشار و هجوم داخلی و خارجی قرار می دهد، چنان که در سطح جامعه، استقلال، سرفرازی و عزت را از آن سلب کرده وابستگی، استعمار و استثمار را جایگزین آن می نماید.

از این رو هم به حکم عقل و منطق و هم به دستور شرع و دیانت همه ی افراد و جوامع بشری باید خود را از نظر روحی و جسمی و جامعه و ملت خویش را از جهت علمی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و نظامی به حدی از قدرت و اقتدار برسانند که به دشمنان مهلت تصور حمله و هجوم به آنان را ندهند، توصیه های اسلام به ورزش، بدنسازی، تقویت اراده و روحیه، آموزش های گوناگون نظامی و تجهیز هر نوع قدرت و سلام در این جهت می باشد «و اعدو الهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله وعدوکم» [۲]

و الصبر شجاعة: مفهوم صبر: الصبر الامساک فی ضیقٍ یقال: صبرت الدابة حبستها بلاعطف و صبرت فلاناً خلفته خلفه خروج له منها و الصبر حبس النفس علی ما یقتضیه العقل و الشرع او عما یقتضیان حبسها عنه: فالصبر لفظ عام و ربّما خولف بین اسمائه بحسب اختلاف مواقعه فان کان حبس النفس لمصیبه سَمی صبراً لاغیر و یضاده الجزع و ان کان فی محاربه سَمی شجاعه و یضاده الجبن و ان کان فی نائبه مُضجره سَمی رَحَبَ الصّدر و یضاده الضّجر و ان کان فی امساک الکلام سَمی کتماناً و یضاده المذل و قد سَمی الله تعالی کلّ ذلک صبراً و نبّه علیه بقوله و الصابرين فی البأساء و الضراء... و سَمی الصّوم صبراً لکونه کالنوع له... [۳]

مرحوم مولی محمد مهدی نراقی می نویسد: ضدّ الجزع «الصبر» و هو ثبات النفس و عدم اضطرابها فی الشدائد و المصائب بان تقاوم معها، بحيث لاتخرجها عن سعه الصدر و ما كانت علیه قبل ذلك من السرور و الطمأنينه. فيحبس لسانه عن الشكوى و اعضائه عن الحركات الغير المتعارفه، و هذا هو الصبر على المكروه و ضدّه الجزع، و له اقسام آخر لها اسماء خاصّه تعدّ فضائل اخر: كالصبر في الحروب و هو من انواع الشجاعه و ضدّ الجبن، و الصبر في كظم الغيظ و هو الحلم و ضدّه الغضب، و الصبر على المشاق، كالعباده و ضدّه الفسق اى الخروج عن العبادات الشرعيه، و الصبر على شهوه البطن و الفرج من قبائح اللذات و هي العغه... و ضدّه الشره، و الصبر عن فضول العيش و هو الزهد و ضدّه الحرص، و الصبر في كتمان السر و ضدّه الاذاعه، و الاولان، كالصبر على المكروه من فضائل قوه الغضب و الرابع من نتایج المحبّه و الخشيه، و البواقى من فضائل قوه الشهوه... و يظهر من ذلك ان اكثر اخلاق الايمان داخل في الصبر، ولذلك لما سئل رسول الله (ص) عن الايمان، قال: «هو الصبر، لانه اكثر اعماله و اشرفها» [۴]

سپس تحت عناوینی «اقسام الصبر، فضيله الصبر، اختلاف مراتب الصبر في الثواب، طريق تحصيل الصبر، تیمم، التالزم بين الصبر و الشكر، تفضيل الصبر على الشكر» مطالب پرارزشی را طی ۲۵ صفحه بیان کرده است.

صبر در نهج البلاغه: ۱- حکمت ۳۱- و سئل عن الايمان و فقال: «الايمان على اربع دعائم (شعب): على الصبر و اليقين و العدل و الجهاد، و الصبر منها على اربع شعب، على الشوق و الشفق و الزهد و الترقب فمن اشتاق الى الجنه سلاعن الشهوات و من اشفق من النار اجتنب المحرمات، و من زهد في الدنيا إستهان بالمصيبات و من ارتقب الموت سارع الى الخيرات...»: ايمان بر چهار پایه استوار است: صبر، يقين، عدل و جهاد، صبر نیز بر چهار پایه قرار دارد. شوق، زهد و هراس و انتظار. آن کس که اشتیاق بهشت دارد. شهوت هایش کاستی گیرد و آن کسی که از آتش جهنم می ترسد از حرام دوری می گزیند و آن کس که در دنیا زهد می ورزد، مصیبت ها را ساده پندارد و آن کس که مرگ را انتظار می کشد در نیکی ها شتاب می کند. [۵]

۲- حکمت ۱۴۴: نيزل الصبر على قدر المصيبه و من ضرب يده على فخذِهِ عند مصيبه حبط عمله (اجرهِ) صبر به اندازه مصيبت فرود آيد و آن که در مصيبت بی تاب بر دانش زند اجرش نابود می گردد. [۶]

۳- حکمت ۱۵۴: «لا یعدم الصّبور الظّفر و ان طال به الزمان»: انسان شکیبیا، پیروزی را از دست نمی دهد هر چند زمان آن طولانی شود. [۷]

۴- حکمت ۱۸۹: «من لم یُنَجِّهِ الصّبر اهلکه الجزع»: کسی را که شکیبائی نجات ندهد بی تابى او را هلاک گرداند. [۸]

۵- حکمت ۲۹۱: «و قد عزّی الا شعث بن قیس عن ابن له»: یا اشعث، ان تحزن علی ابنک فقد استحققت منک ذلک الرّحم و ان تصبر ففی الله من کل مصیبه خَلَفٌ، یا اشعث، ان صبرت جرى علیک القدر و انت مأجورٌ و ان جزعت جرى علیک القدر و انت مأزورٌ، یا اشعث، ابنک و سرّک و هو بلاء و فتنه و حزنک و هو ثوابٌ و رحمه»: (در حالی که به اشعث بن قیس تسلیت می گفت) ای اشعث اگر برای پسر تانندوهناکی به خاطر پیوند خویشاوندی سزاواری، اما اگر شکیبیا باشی هر مصیبتی را نزد خدا پاداشی است، ای اشعث اگر شکیبیا باشی تقدیر الهی بر تو جاری می شود و تو پاداش داده خواهی شد و اگر بی تابى کنی نیز تقدیر الهی بر تو جاری می شود و تو گناهکاری، ای اشعث! پسر تان را شاد می ساخت و برای تو گرفتاری و آزمایش بود و مرگ او تو را اندوهگین کرد در حالی که برای تو پاداش و رحمت است. [۹]

۶- خطبه ۱۷۶: «... العمل العمل، ثمّ النهایه النهایه و الاستقامه الاستقامه ثمّ الصّبر الصبر و الورع الورع...» عمل صالح عمل صالح، سپس آینده نگری، آینده نگری، و استقامت، استقامت، آن گاه بردباری بردباری و پرهیزکاری، پرهیزکاری. [۱۰]

۷- خطبه ۱۹۰: «... إلزّموا الارض و اصبروا علی البلاء و لا تحرّکوا بایدیکم و سیوفکم فی هوی السنّتکم و لا تستعجلوا بما لم یُعجلّه الله لکم...» (در آموزش های نظامی به سربازان) سربازان! بر جای خود محکم بایستید، در برابر بلاها و مشکلات استقامت کنید، شمشیرها و دست ها را در هوای زبان های خویش به کار مگیرید و آن چه خداوند شتاب در آن را لازم ندانسته شتاب نکنید. [۱۱]

و الزّهد ثروهٌ: در این فقره از روایت، زهد به عنوان ثروت و سرمایه ی بزرگ قلمداد شده است.

مفهوم زهد: مرحوم نراقی می نویسد: «الزّهد ضدّ حبّ الدنیا و الرّغبه الیها، هو الزّهد، و هو آلا یرید الدنیا بقلبه و یترکها بجوارحه آلا بقدر ضروره بدنه و بعباره اخری هو الاعراض من متاع الدنیا و طبیّاتها من الاموال و المناصب و سایر ما یزول بالموت، و بتقریر آخر: هو الرّغبه عن الدنیا عدولاً

الی الاخره او عن غير الله عدولاً الی الله و هو الدرجه العليا فمن رغب عن كل ما سوى الله حتی الفرادیس و لم یحب آلا الله فهو الزاهد المطلق و من رغب عن خطوط الدنيا خوفاً من النار او طمعاً فی نعیم الجنه من الحور و القصور و الفواکه و الانهار فهو ایضاً زاهد ولكن دون الأول و من ترک خطوط الدنيا دون بعض كالذی یترک المال دون الجاه او یترک التوسع فی الاكل دون التجمل فی الزينه لا یتحق اسم الزاهد مطلقاً و بما ذکرنا یظهران الزهد انما یتحقق اذا تمکن من نیل الدنيا و ترکها کان باعث التکر هو حواره المرغوب عنه و خساسته اعنی الدنيا بالاضافه الی المرغوب الیه و هو الله و الدار الاخره فلو کان التکر لعدم قدرته علیها او لغرض غیر الله تعالی و غیر الدار الاخره من حسن الذکر و استماله القلوب او الاشتهار بالفتوه و السخاء او الاستثقال لما فی حفظ الاموال من المشقه و العناء او امثال ذلك لم یکن من الزهد اصلاً. [۱۲]

ایشان طی فصولی مطالب زیر را به تفصیل بیان می کند:

۱- زهد یکی از منازل دین و اعلی مقامات سالکین است به حسب آیه ۷۹ - ۸۰ سوره قصص و ۱۳ سوره طه و ۲۰ سوره شوری.

و قال رسول الله (ص): «من اصبح و همّه الدنیا شتت الله علیه امر و فرمق علیه ضیعه و جعل فقره بین عینیّه و لم یؤته من الدنيا آلا ما کتب له و من اصبح و همّه الاخره، جمع الله له همّه و حفظ علیه ضیعتّه و جعل غناه فی قلبه و أتته الدنيا و هی راغمه». و قال (ص): «اذا رأیتم العبد قد اعطی ضمناً و زهداً فی الدنيا فاقربوا منه فإنه یلقى الحکمه» و قال (ص): «من اراد ان یؤتیّه الله علماً بغير تعلم و هدی بغير هدايه فلیزهد فی الدنیا» و این همان مضمون «و من یرید حرث الدنيا تؤته منها و ماله فی الاخره من نصیب است» [۱۳]

۲- اعتبارات الزهد و درجاته: اعتبار نفسه ای من حیث نفس التکر للدنیا، اعتبار المرغوب عنه ای ما یترک، و اعتبار المرغوب فیّه. ۳- الزهد الحقیقی.

۸- خطبه ۱۹۳: در علامات متقین:.... و صبرا فی شدّه: در سختی ها بردبارند. [۱۴]

در روایات صبر به سه دسته تقسیم شده است: در برابر بلاها و مصائب، در هنگام انجام وظیفه عبادت و در مواجهه با عوامل گناه.

در قرآن حدود ۱۵۰ بار ماده صبر در مشتقات و واژه های گوناگون آمده است:

ده ها مورد به شکیبائی دستور داده شده است «اصبر» و «اصبروا». صبر از امور بزرگ و مهم (عزم الامور) معرفی شده است، پیروزی بنی اسرائیل، پاداش در رستاخیز، نیل به امامت، جذب دشمنان و تبدیل آنان به دوستان مشفق، نزول امدادهای الهی مصونیت از توطئه های دشمنان و ... از آثار و نتایج صبر و شکیبایی شمرده شده است علاوه بر امر به صبر «اصبر» در واژه های «صابروا» (آل عمران ۲۰۰) و توأسی به صبر (بلد ۱۷ و عصر ۳) مورد تأکید قرار گرفته است.

به صابران نوید و بشارت داده شده است، و قلمرو صبر «بأساء و ضراء و حین البأس» و «علی ما اصابهم» و «نقص اموال و انفس و ثمرات» و «تحمل بر خوردهای حکیمانه خضر» و «در فتنه ها و آزمایش ها» و «در گزینش دوستان و رفقای خداجو و ناصح» و «در برابر گفتار دشمنان و بدخواهان» و «برای رسیدن به وعده های الهی» و «در مقام عبادت و نماز» و ... ترسیم گردیده است.

نقطه مقابل زهد: حبّ دنیا، حبّ مال، حرص، طمع، حبّ جاه و شهرت، حبّ مدح، حبّ شهوت جنسی و ... است که از صفات رذیله محسوب می شوند.

زینت و آرامش دنیا: زین للناس حبّ الشهوات من النساء و البنین و القناطر المقتطره من الذهب و الفضه و الخیل المسومه و الانعام و الحرث ذلک متاع الحیوه الدّیة و الله عنده حسن الماب. [۱۵]

و این آرایش و در اثر آن جاذبه مظاهر دنیا باعث حرکت و خیزش انسان ها، بقاء نسل انسان و چرخش اجتماع خواهد بود.

خواست و اراده دنیا: من کان یرید الحیاه الدنیا و زینتها ثوّف الیهم اعمالهم فیها و هم فیها لا یبخسون. [۱۶]

من کان یرید حرث الدنیا نزدله فی حرثه.. و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ما له فی فی الاخره من نصیب. [۱۷]

و لا تنس نصیبک من الدّیة. [۱۸]

زهد در نهج البلاغه: حکمت ۴۳۹: الزهد کلّه بین کلمتین من القرآن قال الله سبحانه لکیلا تأسوا علی مافاکم و لا تفرحوا بما اتاکم. [۱۹]

و من لم يأس على الماضي و لم يفرح بالآتي فقد أخذ الزهد بطرفيه: کسی که بر گذشته افسوسی نخورد و به آینده شادمان نباشد همه جوانب زهد را رعایت کرده است. [۲۰]

نامه ۲۷ من عهده الی محمد بن ابی بکر حین قلده مصر: ... و اعموا عبادالله ان المتقین ذهبوا بعاجل الدنيا و اجل الاخره فشاركوا اهل الدنيا فی دنیاهم و لم یشاركوا اهل الدنيا فی آخرتهم، سكنوا الدنيا بافضل ما سُكنت واكلوها بافضل ما أُكلت فحظوا من الدنيا بما حَظی به المترفون و اخدوا منها ما اخذه الجبابره المتكبرون ثم انقلبوا عنها بالزاد المبلغ و المتجر الرابع اصابوا لده زهد الدنيا فی دنیاهم و تیقنوا انهم جیرانُ الله غداً فی آخرتهم لا تُرد لهم دعوه و لا ینقص لهم نصیب من لده... (پرهیزکاران از دنیای زودگذر به سلامت گذشتند و آخرت جاودانه را گرفتند...)

و الورع جُنّه:

مفهوم ورع: مرحوم نراقی چنین تعریف کرده است: «الورع عن الحرام، ضدّ عدم الاجتناب عن الاحرام، التنزه و الاحتیاط عنه، و هو الورع باحد اطلاقیه فان الورع قد یفسّر بملکه التنزه و الاجتناب عن مال الحرام اكلًا و طلبًا و اخذًا و استعمالًا و قد یفسّر بكف النفس عن مطلق العاصی و منعها عما لا ینبغی، فعلى الاول يكون ضدًا لعدم الاجتناب عن المال الحرام و يكون من رذائل قوه الشهوه، و على الثاني يكون ضدًا لملکه الولوع على مطلق المعصیه و يكون من رذائل القوه الغضبیّه و الشهویّه جمعاً، ثم الظاهران التقوی مرادفه للودع...

الورع و التقوی عن الحرام اعظم المنجیات و عمدته ما ینال به الی السعادت و رفع الدرّجات، قال رسول الله (ص): «خیر دینکم الورع» و قال (ص): «من لقی الله سبحانه ورعاً اعطاه الله ثواب الاسلام کلّه» و فی بعض الکتب السماویّه: «و اما الورعون فانی أستحیی ان احاسبهم» و قال الباقر (ع): «ان اشد العباده الورع» ... و قال الصادق (ع): «اوصیک بتقوی الله و الورع و الاجتهاد و اعلم انه لا ینفع اجتهاد لا ورع فیّه» و قال (ع): «اتقوا الله و صونوا دینکم بالورع» ... و سئل الصادق (ع) عن الورع من الناس، فقال: «الذی یتورع عن محارم الله عزوجل». [۲۱]

چنان چه ملاحظه می شود مرحوم نراقی ورع را مرادف تقوی دانسته است، و لکن با توجه به این که در بسیاری از روایات هر دو واژه به کار رفته است و اصل عدم ترادف است، لذا شایسته است در مفهوم آن و تمایز بین معنای این دو ماده و مشتقات آن ها دقت بیش تر شود.

مرحوم محدث قمی تحت عنوان الورع و اجتناب الشبهات، ابتداءً روایتی از امام صادق (ع) نقل می کند که عمر و بن سعید ثقفی می گوید: قلت له انی لا القاک الا فی السنین فاخبرنی بشیئ أخذبه، فقال: اوصیک بتقوی الله و الورع و الاجتهاد و اعلم انه لا ینفع اجتهاد لا ورع فیہ» سپس می گوید که بیان لغل المراد بالتقوی ترک المحرمات و بالورع ترک الشبهات بل بعض المباحات و بالاجتمهاد بذل الجهد فی فعل الطاعات.

و آن گاه چندین روایت در زمینه ی ورع نقل می نماید از آن جمله: عنه (ع): «ان احق الناس بالورع آل محمد و شیعتهم کی تقتدی الرعیه بهم.» [۲۲]

ورع در لغت: ابن منظور می نویسد: الورع: التَّحَرُّجُ، تَوَرَّعَ عَنْ كَذَا أَيْ تَحَرَّجَ وَ الْوَرَعُ بِكَسْرِ الرَّاءِ: الرَّجُلُ التَّقِيُّ الْمَتَّحَرِّجُ... وَ فِي الْحَدِيثِ «مَلَكَ الدِّينِ الْوَرَعُ» الْوَرَعُ فِي الْأَصْلِ: الْكَفُّ عَنِ الْمَحَارِمِ وَ التَّحَرُّجُ مِنْهُ وَ تَوَرَّعَ مِنْ كَذَا، ثُمَّ اسْتَعِيرَ لِلْكَفِّ عَنِ الْمَبَاحِ وَ الْحَلَالِ، وَ الْوَرَعُ بِالتَّحْرِيكِ، الْجَبَانُ سُمِّيَ بِذَلِكَ لِأَحْجَامِهِ وَ نَكُوصِهِ... وَ وَرَعَ الْفَرَسُ: حَبَسَهُ بِلِجَامِهِ وَ وَرَعَ بَيْنَهُمَا وَ أَوْرَعَ: حَجَزَ وَ التَّوْرِيْعُ: الْكَفُّ وَ الْمَنَعُ. [۲۳]

حرج به معنی تنگی و سختی است و تحرج، به مفهوم سخت گرفتن و خویشتن را در تنگنا قرار دادن و مهار و کنترل نمودن و ظاهراً به معنای نگرانی و بدبینی و بدگمانی نسبت به گناه و بدی ها می باشد.

در روایات اهل بیت (ع) در تفسیر ورع آمده است:

الورع اجتناب (علی (ع)) اصل الورع تجنّب الاثام و التّنزه عن الحرام (علی (ع)) انما الورع التحری فی المكاسب و الكف عن الماطلب (علی (ع)) انما الورع التطهر عن المعاصی. (علی (ع)) قرن الورع بالتقی (علی (ع)) الورع الوقوف عند الشبهه (علی (ع)) الورع الذی یقف عند الشبهه (پیامبر (ص)) اجعلوا بینکم و بین الحرام سترأ من الحلال، من فعل ذلك استبرأ دینه و من ارتع فیہ کان كالمرتع الی جنب الحمی یوشک ان یقع فیہ (پیامبر (ص)) الورع من نزهت نفسه و شرفت خلاله (علی (ع)). [۲۴]

اگرچه در بعضی روایات، ورع به اجتناب و پرهیز از محارم و معاصی تفسیر شده است و لکن در بسیاری از اخبار به اجتناب از امور شبهه انگیز (مشتبهات) و حفظ و نگهداری حریم و حرمت ها

هر چند حلال و مباح باشد به منظور اطمینان از اجتناب و عدم ارتکاب محرّمات تعریف شده است.

جَنّه: در کلام امیر مؤمنان، ورع به «جَنّه و سپر» تعبیر شده است: و جَنّه: ما واراک من السلاج و استترت به منه، السُتره، الدرع و کل ما وقاک جَنّه... الوقایه، و فی الحدیث: «الامام جَنّه لانه یقی المأموم الزّلل و السّهو» و فی حدیث: «الصدقه، کمثل رجلین علیهما جُنّتان من حدید ای وقایتان...» [۲۵]

چنان که جَنّه و سپر انسان را در برابر هر تیر بلا و ضربه دشمن نگه می دارد و او را می پوشاند، ورع نیز انسان را در برابر انواع مخاطرات و هجمه های درونی و بیرونی، مصون می دارد.

و نعم القرین الرّضی، در این فراز کلام ملوای متقیان، رضایت و خشنودی انسان نسبت به آن چه خداوند متعال به او عنایت کرده است و قناعت در این زمینه را بهترین همنشین ها و دوستان انسان تعبیر فرموده است. و دلیل آن پر واضح است، زیرا در صورت عدم رضایت و عدم قناعت، و به تعبیر چشم دوختن به اموال و مادّیات بیش تر از آن چه در اختیار دارد، او را به شکوه و اظهار نارضائی وا می دارد و همواره زندگی دنیا بر او سخت و تنگ خواهد شد گوئی در زندگی تنهای تنها است و هیچ گونه مونس و همنشین و دوستی ندارد، چرا که افراد دیگر مانند بستگان و دوستان از گلایه و شکایت های او خسته شده و اطراف او را خالی می کنند.

ولکن انسان قانع و راضی به مارزقه الله. هم دارای اطمینان و آرامش قلبی و روحی است و هم در اظهارات او و در برخورد با افراد آثار خشنودی و شادمانی مشاهده می شود و هرگز لب به شکوه و اظهار نارضایتی نمی گشاید و همین امر موجب جذب دیگران و محبوبیت او بین جامعه خواهد شد.

[۱] - محمد دشتی.

[۲] - انفال / ۶۰.

[۳] - مفردات راغب

[۴] - جامع السعادات ۳/ ۲۸۰ و ۲۸۱.

- [۵] - محمد دشتی.
- [۶] - همان.
- [۷] - همان.
- [۸] - همان.
- [۹] - همان.
- [۱۰] - همان.
- [۱۱] - همان.
- [۱۲] - جامع السادات ۵/۲ به بعد.
- [۱۳] - شوری/۲۰.
- [۱۴] - همان.
- [۱۵] - آل عمران/۱۴.
- [۱۶] - هود/۱۵.
- [۱۷] - شوری/۲۰.
- [۱۸] - قصص/۷۷.
- [۱۹] - حدید/۲۳.
- [۲۰] - محمد دشتی.
- [۲۱] - جامع السعادات ۱۷۴/۲-۱۷۷.
- [۲۲] - سفینه البحار ۶۴۲/۲-۶۴۳.
- [۲۳] - لسان العرب ۲۷۳/۱۵ و ۲۷۴.
- [۲۴] - میزان الحکمه ۴۲۸/۱۰-۴۳۱.
- [۲۵] - لسان العرب ۳۸۶/۲ و ۳۸۷.

معرفه الفضائل الاخلاقيه: «العلم وراثه کریمه و الاداب حُلل مجدده و الفکر مرأه صافیه»:

دانش میراثی گران بها و آداب، زیورهای همیشه تازه، و اندیشه، آئینه ای شفاف است. [۱]

این حکمت که در زمینه شناخت فضائل اخلاقی از امیرمؤمنان علی (ع) صادر شده است متضمن سه جمله و فراز می باشد نخست در مورد علم و دانش، سپس آداب اجتماعی و تربیت های انسان و سوم فکر و اندیشه و نقش آن.

ارزش علم و دانش: چون دانش در برابر نادانی و جهل است و به منزله نور و روشنایی در برابر ظلمت و تاریکی است و از آن جا که ماده ی نخستین دانش ها و استعداد و قوه ی آن در ذات هر انسان به ودیعت نهاده شده است و در اثر تلاش، کوشش، اکتساب، تجربه و ممارست، این استعداد شکوفا و آن قوه به فعلیت تبدیل می گردد، پس کمال و تعالی انسان در علم و دانش و نقص و انحطاط او در جهل و نادانی می باشد، و نه تنها علم و آگاهی، خود، کمال انسان می باشد که هر نوع کمال و ترقی او در گرو دانش و آگاهی خواهد بود چرا که حرکت تکاملی در انسان معلول اختیار و افعال ارادی او است و بدون علم و آگاهی، این اختیار و حرکت ممکن نیست.

قرآن و علم و دانش: شاید بتوان گفت بیش از همه موادّ و واژه آن در قرآن از ماده «ع-ل-م» و مشتقات آن استفاده شده است، یعنی بیش از ۸۰۰ مرتبه واژه های مختلف ماده ی علم به کار رفته است.

آفریدگار، خود را دانای همه امور پنهان و آشکار و انسان را فراگیر دانش های خود می داند، هدایت و سعادت را تنها در گرو علم و دانش، قلمداد می کند، دانایان و نادان ها را به طور بدیهی متفاوت و نامساوی می داند، دانایان با ایمان را دارای رفعت و ارتقاء به درجات عالیه کمال معرفی می کند و ...

نهج البلاغه و علم و دانش: در این کتاب ارزشمند نیز بیش از همه یا اکثر واژه ها، از واژه ی علم استفاده شده است:

حکمت ۱۴۷: یا کمیل ابن زیاد، انّ هذه القلوب اوعيه فخيرها او عاها، فاحفظ عني ما اقول لك: الناس ثلاثة فعالم رباني و متعلم على سبيل نجاه و همج رعاغ اتباع كل ناعق يميلون مع كل ريح لم يستضيئوا بنور العلم و لم يلجأوا الى ركن وثيق، يا كميل! العلم خير من المال، العلم يحرسك و انت تحرس المال و المال تنقصه النّفقه و العلم يزكو على الإنفاق و صنيع المال يزول بزواله، يا كميل ابن زياد! معرفه العلم دين يّدان به، به يكسب الانسان الطاعه في حياته و جميل الأحداثه بعدوفاته، و العلم حاكم و المال محكوم عليه، يا كميل! هلک خزان الاموال و هم احياء و العلماء باقون ما بقى الدهر، اعيانهم مفقوده و امثالهم في القلوب موجوده...: كميل بن زياد می گوید امام (ع) دست مرا گرفته و به سوی قبرستان کوفه برد، آن گاه آه پر دردی کشید و فرمود: ای کمیل ابن زیاد! این قلب ها بسان ظرف هایی هستند که بهترین آن ها فراگیرترین آن ها است، پس آن چه را می گویم نگاهدار: مردم سه دسته اند، دانشمند الهی، و آموزنده ی بر راه رستگاری و پشه های دست خوش با دو طوفان و همیشه سرگردان، که به دنبال هر سر و صدائی می روند و با وزش هر بادی حرکت می کنند، نه از روشنائی دانش نور گرفتند و نه به پرتگاه استواری پناه گرفتند، ای کمیل! دانش بهتر از مال است زیرا علم، نگهبان تو است و مال تو آن را باید نگهبان باشی، مال با بخشش کاستی پذیرد اما علم با بخشش فزونی گیرد، و مقام و شخصیتی که با مال به دست آمده به نابودی مال، نابود می گردد، ای کمیل بن زیاد! شناخت علم راستین (علم الهی) آئینی است که با آن پاداش داده می شود و انسان در دوران زندگی با آن، خدا را اطاعت می کند و پس از مرگ، نام نیکو به یادگار گذارد، دانش فرمانروا و مال فرمانبر است، ای کمیل! ثروت اندوزان بی تقوا مرده اند گرچه به ظاهر زنده اند، اما دانشمندان تا دنیا برقرار است زنده اند، بدن هایشان گرچه در زمین پنهان اما یاد آنان در دل ها همیشه زنده است. [۲]

خطبه ۱۹۳ (خطبه متقین خطاب به همّام): «و وقفوا اسماعهم على العلم النافع لهم»: (متقیان) گوش های خود را وقف دانش سودمند کرده اند. [۳]

حکمت ۲۰۵: «كل وعاء يضيق بما جعل فيه الا و وعاء العلم فانه يتسع به»: هر ظرفی با ریختن چیزی در آن پر می شود جز ظرف دانش که هر چه در آن جای دهی وسعتش بیش تر می شود. [۴]

حکمت ۴۵۷: «منهومان لا يشبعان»: طالب علم و طالب دنیا: دو گرسنه هرگز سیر نشوند، جوینده علم و جوینده ی مال. [۵]

نکته های لازم: چند مطلب را باید در این زمینه مورد توجه قرار داد: ۱- ضرورت همراه بودن ایمان، عمل و تقوا برای به فعلیت رسیدن و مؤثر واقع شدن علم و دانش. ۲- ارزشیابی دانش ها، به حسب میزان تأثیر و سودمندی آن در دنیا و آخرت برای فرد و جامعه است چنان چه در خطبه ۱۹۳ «علم نافع» تعبیر شده است.

«و الاداب حُلل مجدّده»: آداب زیورهای همیشه تازه اند.

با توجه به مفهوم متعالی ادب و شمول آن نسبت به همه ابعاد هستی فردی و اجتماعی، زینت و زیور بودن و جاودانگی، تازگی و طراوت آن روشن خواهد شد.

البته، در مقام تصویر عقلی می توان ادب را به مثبت و منفی، پسندیده و ناپسند تقسیم کرد چنانچه «سوء ادب و حسن ادب» در روایات آمده است و لکن بدون تردید مقصود از ادبی که به منزله زینت های تازه و جاودانه است حسن ادب و قسم مثبت و پسندیده ی آن می باشد.

ادب در نهج البلاغه: حکمت ۴۰۱ (اسلوب مواجهه الناس) «مقاربه الناس فی اخلاقهم امن من غوائلهم»: هماهنگی در اخلاق و رسوم مردم موجب ایمن ماندن از دشمنی و کینه های آنان است. [۶]

نامه ۵۳: «ولا تنقص سنه صالحه عمل بها صدور هذه الامه...»

و آداب پسندیده ای را که بزرگان این امت به آن عمل کردند و ملت اسلام با آن پیوند خورده و رعیت با آن اصلاح شدند بر هم مزین و آدابی که به سنت های خوب گذشته زیان وارد می کند پدید نیآور که پاداش آن برای آورنده ی سنت و کیفر آن برای تو باشد که آن ها را در هم شکستی... [۷]

حکمت ۳۷: در راه صفین دهقانان شهر انبار تا امام را دیدند پیاده شده و پیشاپیش آن حضرت دویدند، فرمود: «چرا چنین می کنید؟» گفتند: عادت است که پادشاهان خود را احترام می کردیم، فرمود: «به خدا سوگند که امیران شما از این کار سودی نبردند و شما در دنیا با آن خود را به زحمت می افکنید»: «والله ما ينتفع بهذا امرائکم و انکم لتشقون علی انفسکم فی دنیاکم و تشقون به فی آخرتکم، و ما اخسر المشقه و راءها العقاب و ارجح الدعه معها الامان من النار» و در آخرت دچار رنج و زحمت می گردید و چه زیانبار است رنجی که عذاب در پی آن باشد و چه سودمند است آسایشی که با آن، امان از آتش جهنم باشد. [۸]

مفهوم ادب: فرهنگ، پرهیخت، دانش، هنر، چم و خم، حسن معاشرت، حسن محضر، طور پسندیده، طریقه ی که پسندیده و صلاح باشد، اخلاق حسنه، فضیلت، مردمی، آزر، حرمت، پاس، آئین، آرایش، راه و رسم، اندازه و حدّ هر چیز نگاهداشتن، نیکو کار شدن، به مهمانی خواندن، زیرک شدن، علم الادب عبارت از ده علم است: علم اللغه، علم التصریف، علم النحو، علم المعانی، علم البیان، علم البدیع، علم العروض، علم القوافی، علم قوانین الخط، علم قوانین القراءه و بعضی دوازده قسم گفته اند: علم اشتقاق، علم قرص الشعر، علم محاضرات و بعضی دوازده قسم، از جمله: شعر، نثر، و جرجی زیدان: تاریخ و انساب.

و ادب درس، ادب نفس، ادب طبعی، ادب البحر و ...

مولوی:

هزار گونه ادب جان ز عشق آموزد که آن ادب نتوان یافتن به مکتب ها

مولوی:

ذره گر در تو افزونی ادب باشد از یادت بداند فضل ربّ

مولوی:

از ادب پر نور گشته است این فلک و ز ادب معصوم و پاک آمد ملک

مولوی:

او ستادان کودکی را می زنند آن ادب سنگ سیه را کی کنند

سعدی:

اگر چه پیش خردمند خامشی ادب است بوقت مصلحت آن به که در سخن کوشی

لقمان را گفتند ادب از که آموختی؟ گفت از بی ادبان... [۹]

چنان که از نقل دهخدا به دست آمد، مفهوم ادب، دائره بسیار گسترده ای را در برمی گیرد که تمامی فضائل، اخلاقیات حسنه، شیوه و روش، راه و رسم، زیرکی و هوشیاری، رفتار نیکو و انسانی و بسیاری از رشته های علوم و دانش ها را شامل می شود، هر چند در اصطلاح و در محاورات عمومی «ادب» مترادف «تربیت» و پرورش می باشد.

در روایات نیز در همان معنی به کار رفته است مثل: « ادبى ربى فاحسن ادبى » یا در وظائف والدین نسبت به اولاد «و ان یحسن ادبه». ولکن با تأمل و دقت در مفهوم تربیت که بسیار وسیع و همه جانبه است می توان مترادف و یا متقارن بودن دو واژه ی «ادب و تربیت» را پذیرفت چنانچه «فرهنگ» هم دارای ابعاد و گسترده ی پهناوری است.

یکی از ابعاد ادب، آداب و رسوم اجتماعی و عادات و رویه های پسندیده و عقلانی است که همواره مورد احترام بزرگان دین و دانش، انبیاء، اوصیاء و بزرگان بوده است، و حتی یک مورد را نمی توان پیدا کرد که با آداب، رسوم و عادات اجتماعی که با عقل، فطرت، دین و مذهب مغایرتی نداشته باشد مخالفت و مبارزه شده باشد، نظیر آن را در مراسم عید نوروز، و ... می توان یافت.

در لسان العرب آمده است: «الادب الذی یتأدب به الادیب من الناس، سمى ادباً لانه یأدب الناس الی المحامد و ینهاهم عن المقابح، و اصل الادب الدعاء و منه قیل للصنیع یدعی الیه الناس: مدعاه و مأدبه». [۱۰]

فرهنگ تمدن و آداب شهروندی: با توجه به مفهوم گسترده ادب و نیز با عنایت به رشد و تکامل اخلاق عمومی، روابط اجتماعی صلح آمیز و مسالمت جوینانه و با ملاحظه شایستگی و پسندیده بودن آداب اجتماعی و فرهنگ شهروندی، نزد عقلاء و خردمندان عالم مانند رعایت حقوق دیگران، آئین نامه رانندگی، برخورد صحیح و انسانی در پیاده روی، حفظ حقوق همسایگان، همکاری و ... می توان آن ها را از مصادیق روشن «ادب و فرهنگ» متّرقی انسانی و اسلامی قلمداد کرد.

پاسداری از حرمت ها و حریم ها: چنان که رعایت کردن احترام دیگران در هر سطحی از سنّ، سواد و موقعیت اجتماعی که باشند و پاسداشت کرامت و حرمت انسان ها دارای هر مذهب، مکتب، گرایش، نژاد و زبان که می باشند در گفتار و رفتار، در حضور و غیاب و حتی در ایماء و اشاره، و پرهیز کامل از هر گونه حرمت شکنی و بی احترامی به انسان ها تحت هر عنوان و با هر انگیزه که صورت پذیرد، همگی از امارات و آثار ارتقای فرهنگی و رشد تربیت و ادب انسانی و اسلامی به شمار می آید.

«والفکرُ مرأهٌ صافیه»: اندیشه آئینه ای شفاف است. [۱۱]

در تفسیر این فراز از حکمت ۵- ابتدأً درباره تعریف فکر و جایگاه و منزلت آن از نظر علمی و اسلامی بحث کرده، سپس در زمینه این صفت که «مرآه صافیه» است بررسی خواهیم کرد:

فکر و اندیشه چیست؟ استاد محمدرضا مظفر می نویسد: «از آن چه گفته شد معلوم می شود که «نظر» یا «فکر» عبارت است از «تعامل در معلومات موجود، برای رسیدن به مطلوب» و مطلوب، همان علم به مجهول است به تعبیر دقیق تر، فکر عبارت است از حرکت عقل بین معلوم و مجهول، توضیح این که: وقتی انسان با مشکلی یا مجهولی مواجه شود و تشخیص دهد که این مشکل از کدام نوع مجهولات است، عقل با توجه به نوع مشکل، متوسل به معلومات موجود متناسب با آن مجهول می شود و در این معلومات به جستجو می پردازد و آن ها را یکایک می سنجد و تنظیم می کند و بدین طریق معلومات لازم برای حلّ مشکل را ترکیب می کند، اگر انسان توانائی این کار را داشته باشد و معلومات لازم برای کشف مجهول را بیابد، عقل او در این هنگام به جانب مطلوب (یعنی شناخت مجهول) حرکت می کند، عقل انسان در این سعی و کوشش پنج عمل انجام می دهد: ۱- مواجه شدن با مشکل (مجهول). ۲- تشخیص نوع مشکل پس از مواجه شدن با آن. ۳- حرکت عقل از مجهول به سوی معلومات موجود نزد خود. ۴- جستجو در میان معلومات (حرکت دوّم) و ترکیب معلومات مناسب برای حلّ مشکل. ۵- حرکت (سوّم) عقل از معلوماتی که توانسته است برای حلّ مشکل آن ها را تألیف کند به سوی مجهول، حرکات سه گانه آخر عبارت است از فکر یا نظر و این است معنای حرکت عقل بین معلوم و مجهول، تمام این حرکات پنج گانه، هنگام تفکر و تعقل در ذهن انسان خطور می کند اما انسان متوجه آن نیست زیرا فکر تمام این حرکات پنج گانه را در یک چشم به هم زدن انجام می دهد، علاوه بر این، انسان هیچ وقت فارغ از تفکر نیست بدین لحاظ می گوئیم تفکر فطری انسان است... [۱۲]

حاج ملاهادی سبزواری در تعریف فکر می گوید: «الفکر حرکه الی المبادی و من مبادی الی المراد» مقصود از مبادی، معلومات و مقصود از مراد، مطلوب یا مجهول است. [۱۳]

آیا تفکر همان احساس است؟ در کتاب «درباره ی نفس ارسطو» این بحث را مطرح کرده است: ... با این که از طرف دیگر معمولاً تفکر و تعقل را قسمی از احساس می شمارند (زیرا که هر دو مورد، نفس، شیئی را که وجود دارد تمیز می دهد و می شناسد) و در واقع، تمام این مصنفان (امپدوکلس، اومپروس و ...) می پندارند که فکر، مانند احساس، شیئی جسمانی است، و چنانکه

در آغاز بیان خود گفته ایم، هر شیئی با شیئی که مشابه آن است ادراک می کند و می اندیشد... ما، درست بر عکس اینان باید بگوئیم که بدیهی است که در بین احساس و تعقل وحدت نیست، یکی از آن دو، در واقع، نصیب تمام جان داران است و از دیگری تنها عده ی قلیلی از آن ها بهره ورنند، اما تفکر (که شامل تفکر مستقیم و تفکر منحرف است، تفکر مستقیم عبارت از تعقل و علم و ظن صحیح و تفکر منحرف عبارت از اضداد آن ها است)، نیز با احساس یکی نیست چه احساس محسوسات مختصه، همواره درست است و تعلق به همه ی حیوانات دارد. در صورتی که تفکر می تواند نادرست باشد و به هیچ موجودی که از خرد سهمی ندارد متعلق نیست. [۱۴]

تعریف فکر در روایات: علی (ع): الفکر رشد، الغفله فقدّ- الفکر احدالهدایتین- الفکر جلاء القلوب- اصل العقل الفکر و ثمرته السّلامه- بالفکر تنجلی غیاهب الامور- أفکر تفق- التفکر حیاة قلب البصیر- التفکر یدعو الی البرّ و العمل به- من تفکر ابصر. [۱۵]

در این روایات به خاستگاه تفکر و ارتباط آن با عقل و قلب و نتایج و آثار آن اشاره شده است.

تفکر در قرآن: ۱۸ بار ماده فکر و مشتقات آن در قرآن به کار رفته است: فکر، تتفکروا- تتفکرون- یتفکرون- دستور به تفکر و اندیشیدن، سرزنش کسانی که نمی اندیشند، توصیف مؤمنان به تفکر در جهان هستی، هدف بودن تفکر از بیان مثال ها و انزال آیات قرآن، اختصاص عبرت آموزی و بهره مندی از آیات، به گروه متفکران.

فکر و تفکر، عقل و تعقل: فکر و عقل همان قوه ی مدرکه و مفهمه انسان است و تفکر و تعقل، عملیات اندیشیدن و درک کردن است، به عبارت دیگر فکر و عقل اسم مصدر و تفکر و تعقل خود مصدر می باشند.

تعریف لغوی فکر: الفکره قوه مطرقه للعلم الی المعلوم و التفکر جولان تلک القوه بحسب نظر العقل و ذلک للانسان دون الحيوان... قال بعض الادباء: الفکر مقلوبٌ عن الغرک لکن یتعمل الفکر فی المعانی و هو فرک الامور و بحثها طلباً للوصول الی حقیقتها. [۱۶]

فرک الثوب فرکاً: مالید جامعہ را، فرک الجوز و نحوه: شکست گردو را تا مغز آن را در آورد. [۱۷]

فکر و اندیشه در شعر و ادبیات:

من اندر چنین روز و چندین نیاز
خدای در سر او همّتی نهاد بزرگ
از که پرسی بجز از دل تو بد و نیک جسد
مرگ یا ران شنیدم از ره گوش
این جهان در جنب فکرتهای ما
پرتو نور از سرادقات جلالش
دیشت گله ی زلفش با باد همی کردم
این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود
(به نقل از فرهنگ دهخدا- فکر)

باندیشه در، گشته فکرم دراز [۱۸]
چنان که گنج برنج است از آن و دل به فکر [۱۹]
چون همیدانی کو معدن علم و فکر است [۲۰]
دلم امروز کشته ی فکر است [۲۱]
همچنان در جنب دریا ساغر است [۲۲]
از عظمت ماورای فکرت دانا [۲۳]
گفتا غلطی بگذر زین فکرت سودائی [۲۴]
هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار [۲۵]

فکر و اندیشه در نهج البلاغه: حکمت ۲۱۹: «اکثر مصارع العقول تحت بُروق المطامع»: قربانگاه اندیشه ها، زیر برق آرزوها است. [۲۶]

حکمت ۲۱۵: «الخلاف یهدم الرأی»: اختلاف نابود کننده اندیشه است. [۲۷]

ضرورت و ارزش فکر و اندیشه در روایات:

علی (ع): «إذا قدّمت الفکر فی جمیع افعالک حسنت عواقبک، دوام الفکر و الحذر یؤمن الزلّ و ینجی من الغیر- من طالت فکرته حسنت بصیرته- الفکر یوجب الاعتبار و یؤمن العثار و یثمر الاستظهار- اصل السلامه من الزلّ، الفکر قبل الفعل و الرویه قبل الکلام- نبّه بالتفکر قلبک و جاف عن اللیل جنبک و اتق الله ربک- لاتخل نفسک من فکره تزیدک حکمه و عبره تفیدک عصمه- اوصیکم بتقوی الله و ادامہ التفکر فان التفکر ابو کل خیر و امه- رحم الله إمرأ تفکر فاعتبر و اعتبر فأبصر- فضل فکروتفهم أنجع من فضل تکرار و دراسه- لاعلم کالتفکر- التفکر مرأتک تریک سیئاتک و حسناتک- الفکره مرأه الحسنات و کفاره السيئات.»

عن الصادق (ع): «ليست العباده كثره الصلوه و الصوم، انما العباده التفكر في امرالله - كان اكثر عباده ابى ذر رحمه الله عليه التفكر و الاعتبار - تفكر ساعه خير من عباده سنه - فكر ساعه قصيره خير من عباده طويله.»

على (ع): «من قلّ اكله صفا فكره - كيف تصفو فكره من يستديم الشبّع» [۲۸]

ویژگی های آئینه صاف: از خصوصیت های مرأه و آئینه نشان دادن اشیاء چنان که هستند می باشد و هر چه در این زمینه صاف تر و شفاف تر باشد ارزشمندتر است، چنانکه اگر اشیاء را وارونه و یا زیباتر و زشت تر از آن چه هستند نشان دهد، چندان مطلوب نیست. از این جهت گفته اند: «المؤمن مرأه المؤمن»، چرا که مؤمن هم نقاط قوت و ضعف دیگران را بدون کم و زیاد مشاهده و بازگو می کند.

فکر و اندیشه مانند آئینه صاف است: و چون اندیشه و تعقل انسان است که می تواند او را به واقعیات و حقایق برساند و همه پرده ها، حجاب ها و ظلمت ها را بزدايد تا صاحب او بتواند چهره ی زیبا یا زشت آن چه وجود دارد را مشاهده کند. از این جهت به آئینه صاف و شفاف تشبیه شده است.

وسیله ی حفظ فکر از انحراف: چنان چه حواس انسان دچار خطاء و اشتباه می شود، فکر و اندیشه نیز ممکن است راه خطاء را بییماید و نتیجه ی آن نیز اشتباه خواهد بود، دانشمندان و فلاسفه از قبیل ارسطو، افلاطون تا فلاسفه امروز شرق و غرب به منظور صیانت فکر از اشتباه رشته ای از علوم انسانی را ابداع و تدوین کرده اند به نام «علم منطق» که هدف و غایت آن حفظ و نگهداری انسان از خطاء و اشتباه در فکر و اندیشه است، در این علم ویژگی های لازم و ضروری «برهان و استدلال» صحیح و قابل قبول را در برابر «مغالطه، سفسطه» ترتیب مقدمات سالم و درست منطقی در مقابل مقدمات غلط و کذب را به خوبی تشریح کرده اند.

[۱] - محمد دشتی.

[۲] - محمد دشتی.

[۳] - همان.

- [۴] - محمد دشتی.
- [۵] - همان.
- [۶] - محمد دشتی.
- [۷] - همان.
- [۸] - همان.
- [۹] - لغت نامه دهخدا - ادب.
- [۱۰] - لسان العرب ابن منظور ۹۳/۱.
- [۱۱] - محمد دشتی.
- [۱۲] - منطق مظفر ترجمه منوچهر صانعی درّه بیدی صفحه ۲۸-۲۹.
- [۱۳] - همان مترجم.
- [۱۴] - درباره ی نفس، اثر ارسطو، ترجمه و تحشیه ا-م-د، صفحه ۱۹۸-۲۰۲.
- [۱۵] - میزان الحکمه ۵۳۷/۷.
- [۱۶] - مفردات راغب اصفهانی/۳۸۴.
- [۱۷] - فرهنگ بزرگ جامع نوین احمد سیّاح.
- [۱۸] - فردوسی.
- [۱۹] - فرخی سیستانی.
- [۲۰] - ناصر خسرو.
- [۲۱] - خاقانی.
- [۲۲] - ناصر خسرو.
- [۲۳] - سعدی.
- [۲۴] - حافظ.

[۲۵] - سعدی.

[۲۶] - محمد دشتی.

[۲۷] - همان.

[۲۸] - برگزیده از میزان الحکمه ۵۳۸/۷-۵۴۵.

الصدقه دواءٌ مُنْجِح، و اعمال العباد فی عاجلهم نُصب اعينهم فی اجلهم».

در نهج البلاغه محمد دشتی جمله اوّل «ومن رضى ...» دنباله حکمت ۶ و پس از المسأله خباء العیوب» و دو فقره دیگر در حکمت ۷ آمده است.

و انسان از خود راضی، دشمنان او فراوانند. و صدقه دادن داروئی ثمربخش است و کردار بندگان در دنیا، فردا در پیش روی آنان جلوه گر است. [۱]

و: «هر که خودبین باشد خشم کننده بر او بسیار است (زیرا خود بین مردم را خوار پندارد و باین جهت همه بر او خشمگین گردند) و صدقه داروئی است سودمند و شفا دهنده (زیرا صدقه دل را متوجّه دهنده ی آن می نماید و آن سبب شود که خدای تعالی درد را از او دفع فرماید و از این رو پیغمبر اکرم (ص) فرموده است: داوؤ امرضاکم بالصدقه یعنی بیمارانتان را به صدقه دادن معالجه و درمان نمائید) و کردار بندگان در دنیاشان در آخرت جلو چشمه‌هایشان است (زیرا آخرت سرای شهود است که هر نهانی آشکار و دیده می شود، چنان که خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید «یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضراً و ما عملت من سوء تودّد لو ان بینها و بینه امدأ بعیداً» یعنی روزی که هر کسی کار نیکوئی کرده پیش روی خویش آشکار بیند و بدی که کرده آرزو نماید که ای کاش بین او و کار بدش مسافتی جدائی بود «ای کاش آن کار را بجا نیاورده بود» [۲]

عجب و خودپسندی: یکی از صفات رذیله بلکه از بیماری های روحی و روانی در انسان می باشد چنان چه امیر مؤمنان علی (ع) می فرماید: «اعجاب المرء بنفسه دلیل علی ضعف عقله» [۳]

مرحوم نراقی یکی از رذائل قوه ی غضبیه را عجب دانسته و می گوید: «و هو استعظام نفسه لاجل ما یری لها من صفه کمال سواء کانت له تلك الصفه فی الواقع ام لا و سواء کانت صفه کمال فی نفس الامر ام لا، و قیل: هو إعظام النعمه و الرکون اليها مع نسیان اضافتها الی المنعم و هو قریب ممّا ذکر، و لا یعتبر فی مفهومه رؤیه نفسه فوق الغیر فی هذا الکمال و هذه النعمه و بذلک یمتاز عن الکبر... و العجب لا یستدعی غیر المعجب بل لو لم یخلق الانسان الا وحده تصوّر

ان يكون معجباً و لا يتصور ان يكون متكبراً... و الحاصل: ان العجب مجرد اعظام النفس لاجل كمال او نعمه و اعظام نفس الكمال و النعمه مع الركون و نسيان اضافتهما الى الله...

كما قال سبحانه: «افمن زين له سوء عمله فرأه حسناً» [٤] و قال ابوالحسن (ع): العجب درجات: و منها ان يزين للعبد سوء عمله فيراه حسناً، فيعجبه و يحسب انه يحسن صنعاً و منها ان يؤمن العبد بربه فيؤمن على الله عزوجل و لله عليه فيه المن...

قال رسول الله (ص): «ثلاث مهلكات: شح مطاع و هوى متبع و إعجاب المرء بنفسه».

قال رسول الله (ص): «اذا رأيت شجراً مطاعاً و هوى متبعاً و إعجاب كل ذي رأى مرأيه فعليك نفسك»

قال رسول الله (ص): لو لم تذنبوا لخشيت عليكم ما هو اكبر من ذلك: العجب، العجب...»

قال الباقر (ع): «دخل رجلان المسجد، احدهما عابد و الاخر فاسق فخرجا من المسجد و الفاسق صديق و العابد فاسق و ذلك انه يدخل العابد المسجد مُدلاً بعبادته يدل بها فتكون فكرته في ذلك و تكون فكره الفاسق في الندم على فسقه و يستغفر الله مما صنع من الذنوب...»

مرحوم نراقی پس از نقل روایات متعددی در مذمت عجب تحت عنوان «آفات العجب» چند آفت را که مترتب بر عجب می باشند متذکر می شود: کبر که از اسباب آن عجب است دیگر آن که انسان را به فراموشی و اهمال گناهان و او می دارد. آفت دیگر این که در جهت رشد و کمال خود سعی و تلاش نمی کند چون خود را بی نیاز می بیند.

و علاج این بیماری: اولاً شناخت واقعی پروردگار و نفس خویش است تا متوجه شود که خود بذاته چیزی جز فقر و مسکنت ندارد چنان که می فرماید: «قتل الانسان ما أكفره من اى شىء خلقه من نطفه خلقه فقدره ثم السبيل يسره ثم أماته فاقبره ثم اذا شاء أنشره» [٥]

سپس نسبت به عوامل و اسباب خودپسندی مانند: علم، معرفت، عبادت، طاعت، ورع، شجاعت، سخاوت، نسب، حسب، جمال، مال، قدرت، جاه، اقتدار، فراوانی یاران، کیاست و زیرکی، دقت در امور و رأى و نظر. بررسی کرده و به این نتیجه خواهد رسید که هیچ یک از آن عوامل فی حدّ نفسه نمی تواند او را از خالق متعال بی نیاز کرده و بر دیگران مزیت بخشد بلکه در او تواضع و فروتنی نسبت به مردم و احساس فقر و نیاز در برابر حق تعالی ایجاد خواهد کرد. [٦]

خودپسندی در اشعار:

ز سعدی همین یک سخن گوش دار	سخن ماند از عاقلان یادگار
بسی بهتر از عابد خودنمای	گنه کار اندیشه ناک از خدای
که این تکیه بر طاعت خویش کرد	که آن را جگر خون شد از سوز درد
سرافکنندگی به زر کبر و منی	ندانست در بارگاه غنی
به از طاعت و خویشتن بینیت	بر این آستان عجز و مسکینیت
که از خود بزرگی نماید بسی	بچشم کسان در نیاید کسی
چو خود گفתי از کسی توقع مدار	مگو تا بگویند شکر هزار
خدابینی از خویشتن بین خواه	بزرگان نکردند در خود نگاه
که پنداشت چون پسته مغزی در او است.	پیاز آمد آن بی هنر جمله پوست

رضایت از نفس:

آیا راضی بودن از خویشتن که در اصطلاح عامّه «از خود راضی» تعبیر می شود همان عجب و خودبینی است و یا شاخه و شعبه ای از آن است؟ اگر بتوانیم بین این دو مفهوم تمایزی قائل شویم و عجب را اعم از رضایت نفس بدانیم، حداقل، یکی از آثار و نتایج عجب و خودبینی، خودپسندی و رضایت از خویشتن و همه آراء، افکار، صفات و رفتارهای خویش می باشد.

کثر السّاخط علیه: یکی از عوارض و آثار اجتماعی خودبینی و خودپسندی، فراوانی افرادی که نسبت به او دشمنی و خصومت پیدا می کنند و از وی شدیداً متنفر و منزجر می باشند، خواهد بود و علت این موضوع، آن است که در اثر خودبینی و خودپسندی، خود بزرگ بینی و دیگران را کوچک و حقیر دیدن «تکبر» در او به وجود می آید و همواره در صدد ستایش و تزکیه خویش و کوچک شمردن، تنقیص، عیب جوئی و تحقیر دیگران می باشد و همین امر باعث نفرت و انزجار و در پی آن عصبانیت، خشم و کینه افراد جامعه نسبت به وی خواهد شد.

در حکمت ۳۸ می فرماید: «... و اوحش الوحشه العجب» ترسناک ترین تنهائی خودپسندی است. [۷]

و در نامه ۳۱: «... و اعلم انّ الاعجاب ضدّ الصّواب و آفه الالباب»: بدان که خود بزرگ بینی و غرور، مخالف راستی و آفت عقل است. [۸]

و در نامه ۳۵: «... و ایتاک و الاعجاب بنفسک و الثقه بما یُعجبک منها و حّب الإطراء فانّ ذلک من اوثق فُرس الشیطان فی نفسه لیمحق ما یکون من احسان المحسنین»: مبادا هرگز دچار خودپسندی گردی! و به خوبی های خود اطمینان کنی، و ستایش را دوست داشته باشی که این ها همه از بهترین فرصت های شیطان برای هجوم آوردن به تو است تا کردار نیک نیکوکارترین را نابود سازد. [۹]

و در حکمت ۱۶۷: «الاعجاب یمنع الازدیاد: خوپسندی مانع فزونی است. [۱۰]

و در خطبه ۱۶۵: «و من اعجبها خلقاً الطّاووس...» درباره ی صفت غرور و خودبینی طاووس می فرماید: طاووس چون به خود بالنده مغرور راه می رود، دُم و بال های زیبایش را برانداز می کند، پس با توجّه به زیبایی جامه و رنگ های گوناگون پر و پالش قهقهه سر می دهد اما چون نگاهش به پاهای او می افتد بانگی برآورده که گویا گریان است، فریاد می زند گویا که دادخواه است و گواه صادق دردی است که در درون دارد، زیرا پاهای طاووس چونان ساق خروس دو رگه ی (هندی و پارسی) باریک و زشت و در یک سوساق پایش ناخنکی مخفی روئیده است. [۱۱]

در روایات متعدّد، از غرور و خودبینی به شدّت نکوهش شده و نسبت به آن هشدار داده شده است.

خودپسندی و اعتماد به نفس: بین این دو مفهوم تمایز زیادی وجود دارد چرا که اعتماد به نفس به مفهوم صحیح و اسلامی آن توجّه کردن به استعدادها و شایستگی های نهفته در درون خویش و استفاده از آن به و فعلیت رساندن آن است، و نیز به معنی احساس استقلال و استغناء از همه ی موجودات ما سوی الله و تنها تکیه و اتکال بر او است، و نه به معنای رضایت و خشنودی از خویشتن و یا تکیه و اعتماد بر غرائز نفسانی و کشش های حیوانی، چون: شهوت، غضب، حسّ استخدام دیگران، فزون طلبی و ...

و این مفهوم در برابر احساس حقارت، خود کم بینی، ضعف روحی و ارادی است، بنابراین بین خودپسندی و عجب و بین اعتماد به نفس تفاوت های زیادی وجود دارد، چنان چه بین تواضع و فروتنی در برابر مردم با کم روئی، حجب و یا خود کم بینی فرق ه

- [١] - محمد دشتى.
- [٢] - فيض الاسلام.
- [٣] - اصول كافى ٢٧/١.
- [٤] - فاطر/٨.
- [٥] - عبس ١٧-٢٢.
- [٦] - جامع السعادات ٣٢١/١-٣٤٣.
- [٧] - محمد دشتى.
- [٨] - همان.
- [٩] - همان.
- [١٠] - محمد دشتى.
- [١١] - همان.

«تضارب آرا و افکار» و «رفاقت در عین رقابت»

در کشورهایی که نظام انتخاباتی حزبی است، احزاب بزرگ و قدرتمندی هستند که برای در اختیار گرفتن نهادهای اصلی چون دولت یا پارلمان، به صورت جدی با یکدیگر رقابت می‌کنند. اما با وجود تمام کش و قوس‌های انتخاباتی، احزاب حاضر در عرصه اصل «منافع ملی» را همواره مدنظر قرار داده و درباره آن اتفاق نظر دارند. از این رو ما در کشورهایی چون ایالت متحده امریکا، کشورهای اروپایی و حتی کشور همسایه ترکیه چنین توافق و اجماعی را بر سر منافع ملی‌شان می‌بینیم. دلیلش هم این است که همه احزاب، نظام کشورشان را قبول دارند و مدعی هستند می‌خواهند به کشورشان خدمت کنند. البته تفاوت و اختلاف سلیقه در نحوه اداره کشورشان را نیز پذیرفته‌اند اما متأسفانه گاهی در کشور ما رقابت‌های انتخاباتی به عداوت و صف‌بندی‌های خصمانه بدل می‌شود. به گونه‌ای که برخی می‌پندارند داشتن یک سلیقه سیاسی، به معنای نفی سلیقه‌های دیگر است و بر همین اساس می‌کوشند از راه تبلیغ یا روش‌های غیرمسالمت‌جویانه، گروهی را که با آنها اختلاف دیدگاه دارند حذف یا مطیع خود کنند. برخوردهایی که بیش از هر چیز ناشی از عدم بلوغ سیاسی است. چنین دیدگاه‌هایی رقابت را به معنای دشمنی و چنگ انداختن به صورت طرف مقابل می‌دانند که یادآور این بیت مولاناست که «جان گرگان و سگان از هم جداست/ متحد جان‌های مردان خداست»

ناگفته پیداست ما چاره‌ای نداریم غیر از اینکه فعالیت سیاسی داشته باشیم و نشانه بلوغ و پختگی در فعالیت سیاسی، «تضارب آرا و افکار» و «رفاقت در عین رقابت» است نه تحمیل دیدگاه خود و به انزوا کشاندن طرف مقابل. می‌توان همانند کشورهای دیگر روی اشتراکاتی که میان سلیقه‌های مختلف سیاسی وجود دارد، گفت‌وگو کرد؛ چرا که بالاخره یک اشتراکاتی وجود دارد و این‌گونه نیست که دو نفر یا دو طیف از همه جهات با هم اختلاف نظر داشته باشند. بر این اساس پیشنهاد حسن روحانی در جمع فعالان سیاسی مبنی بر اینکه «نمایندگان احزاب ماهانه نشست‌های را برگزار کنند و در آن به بررسی و ارائه راهکار درباره مسائل و معضلات اصلی کشور بپردازند که همگان روی آن اشتراک نظر دارند» را ناصحانه و درخور تأمل ارزیابی کرده و امیدوارم متولیان امر از جمله خود دولت، مقدمات چنین جلساتی را فراهم کند. در دولت اصلاحات، وزارت کشور پیشگام شد و جلسات متعددی میان احزاب برگزار کرد. یکی از خروجی‌های ماندگار این

نشست‌ها تهیه و امضای منشور وفاق بود. امروز نیز شایسته است کسانی که امکانات در اختیار دارند پیشگام شده و نگذارند رقابت‌های انتخاباتی به اختلاف تبدیل شود. به اعتقاد بنده یکی از گزینه‌های مناسب خود رئیس‌جمهوری است که با توجه به ظرفیت‌های شخصیتی و فکری می‌تواند این مهم را محقق کند.

جایگاه و نقش مجلس خبرگان رهبری

پیش از آن که نگاهی به جایگاه رهبری در جمهوری اسلامی بیاندازیم: اصل پنجم قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ قبل از بازنگری " در زوامن غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوا آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند و در صورتی که هیچ فقیهی دارای چنین اکثریتی نباشد رهبر یا شورای رهبری مرکب از فقهای واجد شرایط بالا طبق اصل یکصد و هفتم عهده دار آن می گردد.

این اصل در ۱۳۶۸/۵/۶ به این ترتیب اصلاح گردید: " در زمان غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق یکصد و هفتم عهده دار آن می گردد.

و در اصل یکصد و هفتم پس از اصلاح در شورای بازنگری چنین آمده است: " پس از مرجه عالیقدر تقلید و رهبر کیبر انقلاب جهانی اسلام و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت ایه الله العظمی امام خمینی "قدس سره الشریف" که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پطیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است، خبرگان رهبری درباره همه فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم و یکصد ونهم بررسی و مشورت می کنند هرگاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند از را به رهبری انتخاب می کنند و در غیر این صورت یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می نمایند، رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسئولیت های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت، رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.

در اصل مذکور قبل از اصلاح شورای بازنگری، بدنبال " بررسی و مشورت می کنند" آمده بود: " هرگاه یک مرجع رادارای برجستگی خاص برای رهبری بیابند او را به عنوان رهبر بر مردم معرفی می نمایند و گرنه سه یا پنج مرجع واجد شرایط رهبری را به عنوان اعضای شورای رهبری تعیین و به مردم معرفی می کنند.

چنانچه ملاحظه می شود در این دو اصل (پنجم و یکصد و هفتم) روی چند نکته تاکید شده است:

۱- در زمان غیبت، ولایت امر و رهبری بر عهده فقیهی است که ” عادل، باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبّر ” باشد

۲- در صورت وجد اعلم یا مقبولیت عامّه و یا برجستگی خاص او را تعیین کرده و در غیر این صورت یکی از فقهاء را انتخاب و معرفی می کنند.

۳- رهبری، انتخاب شده خبرگان است و نه انتصاب از سوی مقامات الهی: رهبر منتخب خبرگان ”

۴- در قانون اساسی پیش از بازنگری، شورای رهبری در صورت فقدان اعلم، برسمیت شناخته شده بود که دو بازنگری حذف گردید و انتخاب یک نفر از فقهای هم تراز جایگزین شد

۵- ملاک اعلمیت رهبر تنها در زمینه فقهی نبوده بلکه در مسائل سیاسی و اجتماعی و مقبولیت عامّه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل ۱۰۹، نیز جاری می باشد.

در اصل یکصد و نهم قانون اساسی آمده است: ” شرایط و صفات رهبر: ۱- صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه. ۲- عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام. ۳- بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیتریت و قدرت کافی برای رهبری، در صورت تعدّد واجدین شرایط فوق شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی تر باشد مقدم است. ”

نظارت خبرگان بر رهبری: در اصل یکصد و یازدهم پس از اصلاح چنین آمده است: ” هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصل پنجم و یکصد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است از مقام خود برکنار خواهد شد، تشخیص این امر برعهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می باشد، در صورت فوت یا کناره گیری یا عزل رهبر خبرگان موظفند در اسرع وقت نسبت به تعیین و معرفی رهبر جدید اقدام نمایند و تا هنگام معرفی رهبر، شورائی مرکب از رییس جمهور، رییس قوه قضاییه و یکی از فقهای شورای نگهبان به انتخاب مجمع تشخیص مصلحت نظام همه وظایف رهبری را به طور موقت بر عهده می گیرند و چنانچه در این مدت یکی از آنان به هر دلیلی نتواند انجام وظیفه نماید فرد دیگری به انتخاب مجمع، با حفظ اکثریت فقهاء، در شورا به جای وی منصوب می

گردد. این شورا در خصوص وظایف بندهای ۱ و ۳ و ۵ و ۱۰ و قسمت های (د) و (ه) و (و) بند ۶ اصل یکصد و دهم، پس از تصویب سه چهارم اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام اقدام می کند، هرگاه رهبر در بر اثر بیماری یا حادثه دیگری موقتاً از انجام وظایف رهبری ناتوان شود، در این مدت شورای مذکور در این اصل، وظایف او را عهده دار خواهد بود. ”

با توجه به لزوم حفظ و استمرار صفات رهبری مندرج در اصل ۱۰۹ و اینکه همواره امکان زوال صفات و شرایط قانونی رهبری وجود دارد، از این رو در اصل ۱۱۱ مکانیزم خاصی برای جایگزینی دائمی و موقت او در نظر گرفته شده است و با عنایت به اینکه مرجع تشخیص وجود، استمرار و بقاء آنها خبرگان رهبری می باشد، به طور بدیهی ضرورت و لزوم نظارت مستمر، دائمی و دقیق خبرگان رهبری بر شخص رهبری و همه ارکان و نهادهای زیر مجموعه او، استنتاج می گردد، بنابراین استیحا ش و استنکاف برخی از مسئولان نظام نسبت به این امر هیچگونه توجیه عقلی، منطقی و عرفی ندارد.

نقد «تحقیقات محلی» برای بررسی صلاحیت

هیچ نهادی مجاز نیست بدون طی روال قانونی و ملاحظات شرعی و اخلاقی، «مرجع پنجم» را به مراجع قانونی تعریف شده بیفزاید

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، چهار مرجع را برای رسیدگی به صلاحیت افرادی که خود را نامزد انتخابات می‌کنند، تعیین کرده است؛ مراجعی که هر کدام از زاویه‌ای و به نوعی به امور داوطلبان آگاه هستند. قوه قضائیه، وزارت اطلاعات، نیروی انتظامی و سازمان ثبت احوال، از نهادهای رسمی و دارای صلاحیت نظام جمهوری اسلامی هستند که مطابق قانون مرجع بررسی صلاحیت‌ها قرار گرفته و می‌گیرند. اعلام موضع اخیر سخنگوی شورای نگهبان درباره ضرورت انجام «تحقیقات محلی» در بررسی صلاحیت‌های انتخاباتی به معنای افزودن «مرجع پنجم» است که از مناظر مختلف نگرانی‌ها و تردیده‌های جدی به دنبال دارد. حقوقدان‌ها معتقدند اگر مواردی در قانون «احصا» شود، دلیل بر «حصر» است و اضافه نمودن موارد جدید، به معنای «لغو» موارد قبلی است. بر این اساس، اضافه کردن یک مرجع جدید، نشانگر عبث بودن مراجع چهارگانه قانونی تعریف شده است. این در حالی است که نمی‌توان اعتبار ارزیابی این چهار مرجع را به سطح نظر «همسایه‌ها»، «کسبه محل» و سایر افرادی تقلیل داد که نه «صلاحیت»‌شان برای اظهار نظر در این باره احراز قانونی شده و اغلب، نه «آگاهی» درست و دقیقی از ویژگی‌های «داوطلب» دارند. از سوی دیگر باید توجه داشت وقتی تعیین صلاحیت‌ها برعهده نهادهای حکومتی باشد، کمتر در معرض غرض‌ورزی‌های شخصی قرار می‌گیرد و در واقع، وقتی درباره یک نامزد انتخاباتی از یکی از نهادهای چهارگانه استعلام می‌شود، نهاد مسئول با مراجعه به پرونده وی، نظر می‌دهد اما هنگامی که بنا می‌شود ملاک بررسی صلاحیت وی، پاسخ‌های همسایگان، کسبه محل و... باشد، احتمال «غرض‌ورزی» و «تسویه حساب» شخصی نسبت به نامزدها تقویت می‌شود. زیرا ممکن است در هر محله‌ای، فرد یا افرادی با «داوطلب» مشکل شخصی یا حتی خصومت داشته باشند و این مسأله را در پاسخ‌های خود به استعلام کنندگان دخالت دهند. علاوه بر این، «تحقیقات محلی»، نوعی فتح باب «تجسس» در زندگی و حریم خصوصی داوطلبان است. زمانی است که فردی «پرونده» یا «سابقه کیفری» دارد و براساس قانون صلاحیت احراز مسئولیت را از دست می‌دهد، اما زمانی هم هست که براساس استعلام از قوه

قضائیه و نیروی انتظامی مشخص می‌شود فرد هیچ یک از این موانع را ندارد و در چنین حالتی، نتیجه «تجسس» و پرس و جوی محلی می‌تواند به پیدا کردن یا ساختن پرونده‌ای برای او منتهی شود. نکته مهم دیگر اینکه فرمان هشت ماده‌ای حضرت امام(ره) در واکنش به افرادی صادر شد که در گزینش، «تحقیقات محلی» می‌کردند. اوایل انقلاب نیروهای انقلابی بر این باور بودند باید افرادی وارد ادارات و سازمان‌ها شوند که شایستگی کامل داشته باشند؛ براین اساس، گروه‌هایی مأمور انجام «تحقیقات محلی» برای بررسی صلاحیت داوطلبان استخدام و اشتغال در این بخش بودند. ولی امام(ره) در فرمان هشت ماده‌ای خود به صراحت دستور دادند همه این گزینش‌ها منحل شود. پس از اجرای فرمان بنیانگذار جمهوری اسلامی، تحقیقات محلی متوقف و «شورای مرکزی گزینش» جایگزین آن شد. این شورا نیز در بررسی صلاحیت‌ها، اصل را بر «صحت» گذاشت. امام(ره) در آن فرمان تأکید کرده بودند: هیچ کس حق ندارد کسی را بدون حکم قاضی که از روی موازین شرعیه باید باشد توقیف یا احضار کند، هر چند مدت توقیف کم باشد. توقیف یا احضار به عنف، جرم است و موجب تعزیر شرعی است. به گفته بنیانگذار انقلاب، «هیچ کس حق ندارد به خانه یا مغازه یا محل کار شخصی کسی بدون اذن صاحب آنها وارد شود یا کسی را جلب کند، یا به نام کشف جرم یا ارتکاب گناه تعقیب و مراقبت نماید یا نسبت به فردی اهانت نموده و اعمال غیر انسانی - اسلامی مرتکب شود، یا به تلفن یا نوار ضبط صوت دیگری به نام کشف جرم یا کشف مرکز گناه گوش کند یا برای کشف گناه و جرم هر چند گناه بزرگ باشد، شنود بگذارد یا دنبال اسرار مردم باشد و تجسس از گناهان غیر نماید یا اسراری که از غیر به او رسیده ولو برای یک نفر فاش کند.

تمام اینها جرم [او] گناه است و بعضی از آنها چون اشاعه فحشا و گناهان از کبایر بسیار بزرگ است و مرتکبین هر یک از امور فوق مجرم و مستحق تعزیر شرعی هستند و بعضی از آنها موجب حد شرعی می‌باشد.» حضرت امام (ره) تأکید داشتند: «اگر برای کشف خانه‌های تیمی و مراکز جاسوسی و افساد علیه نظام جمهوری اسلامی از روی خطا و اشتباه به منزل شخصی یا محل کار کسی وارد شدند و در آنجا با آلت لہو یا آلات قمار و فحشا و سایر جهات انحرافی مثل مواد مخدر برخورد کردند، حق ندارند آن را پیش دیگران افشا کنند، چرا که اشاعه فحشا از بزرگ‌ترین گناهان کبیره است.» امام(ره) همچنین در نامه‌ای که ۲۴ آذر ۶۱ در رابطه با قضات نوشتند، همان موضوعات فرمان هشت ماده‌ای را در مورد قضات متذکر شدند. مطابق نظر بنیانگذار انقلاب، تمام این موارد هم «جرم» و هم «گناه» است و بعضی از آنها چون «اشاعه فحشا»، از کبائر بسیار

بزرگ به شمار می‌آید و مرتکبین، «مجرم» و مستحق «تعزیر» و حتی «حد شرعی» هستند. بنابراین هم براساس بیانات صریح امام(ره) و هم بنا بر نص صریح قانون اساسی، نهاد ناظر بر انتخابات تنها مجاز به استعلام از مراجع چهارگانه قانونی است و هیچ نهادی مجاز نیست بدون طی روال قانونی و ملاحظات شرعی و اخلاقی، «مرجع پنجم» را به مراجع قانونی تعریف شده بیفزاید.

جامعه ای مورد تایید خدا و رسول است که صداهای مختلف در آن باشد

به گزارش خبرنگار دانشجو پرس ، حجت الاسلام و المسلمین رسول منتجب نیا سیاستمدار اصلاح طلب و قائم مقام و از اعضای مؤسس حزب اعتماد ملی شب گذشته در جمع دانشجویان دانشگاه بیرجند گفت: در ابتدا می خواهم سخن خود را با بیان یک سوال مطرح کنم و آن اینکه آیا در ذات ادیان آسمانی و به خصوص دین مبین اسلام اصل اول آزادی است یا استبداد؟ آیا آزادی است یا محدودیت؟

منتجب نیا بیان کرد: بعضی چنین تصور می کنند که ادیان آسمانی آمده اند انسان را محدود بکنند و اصل را بر محدودیت گذاشته اند و اگر در مواردی آزادی را بیان کردند این استثناء است.

وی اذعان کرد: در این زمینه ابتدا مقدمه ای را بیان می کنم بدون شک آزادی به معنای وسیع کلمه مطلوب و گمشده انسان ها است طبع و وجدان انسان طالب آزادی است. خداوند در قرآن سوره قیامت آیه ۵ می فرماید "انسان می خواهد جلوی باز باشد انسان دوست دارد محدودیتی نداشته باشد". این را خداوند از ذات ما نقل می کند و امیر المؤمنین فرمودند: "خدا تو را آزاد آفریده بنده کسی نباش".

این سیاستمدار اصلاح طلب و قائم مقام و از اعضای مؤسس حزب اعتماد ملی با بیان اینکه پیامبران هم برای باز کردن زنجیرها از گردن انسانها آمدند و عقل و منطق هم همین شهادت وجدان را می پذیرد، گفت: عقل می گوید انسان باید آزاد باشد تا بتواند از استعدادهایش استفاده کند محدودیت استعداد انسان را از بین می برد سیره عقلا بر آن است که محدودیت و سلب آزادی اصل نباشد اصل آزاد گذاشتن انسان است مگر اینکه موارد استثنایی باشد.

منتجب نیا تصریح کرد: با توجه به اینکه وجدان و فطرت انسان چنین حکمی را دارد، آیا اسلام می گوید اصل آزادی است یا محدودیت است؟ در جامعه اصل محدودیت و در سطح حکومت استبداد و دیکتاتوری است یا آزادی عمل برای افراد؟ پاسخش اینست که در قرآن گفته می شود "لا اکره فی الدین" در انتخاب دین اکره نیست .

وی در ادامه گفت: خوب دقت کنید ما یک اجبار و یک اکره در دین داریم اجبار یعنی سلب اختیار و اراده یعنی کسی را به گونه ای اجبار کنند که از خودش اراده ای نداشته باشد این اجبار

است و اکراه یعنی وادارش کنند به زور او را وادار به کاری کنند. اکراه یک مرتبه از اجبار پایین تر است و قرآن هم می گوید در دین اکراه هم نیست یعنی انتخاب دین باید کاملاً آزادانه باشد. وی بیان کرد: در این مورد روایات زیادی داریم از جمله روایتی از پیامبر است که می فرمایند: “اگر کسی به کار خلافی مجبور شد اجبار یا اکراه برداشته می شود” پس می شود گفت در اسلام اجبار و اکراه برداشته شده است.

قائم مقام و از اعضای مؤسس حزب اعتماد ملی با بیان اینکه ادله فراوانی در این مورد وجود دارد، گفت: من در کتاب جمال الشریعت، روایات و آیات و نظرات بزرگان و ادله علمی و اصولی را در این زمینه آورده ام از جمله اینکه امام صادق فرمودند: “هر چیزی برای شما آزاد است مگر آنکه نهی آن رسیده باشد” و حدود ۲۲ اداله در این زمینه آورده ام و اثبات کرده ام که اسلام اصل اولی را آزادی عمل، اختیار و قدرت انتخاب انسان می داند و اگر موردی را محدود می کند محدودیتی ضروری است.

منتجب نیا اظهار کرد: تکلیف از کلفت به معنای سخت گیری کردن است تکلیف در موارد خاص است اما آنجایی که تکلیفی نیامده باشد اصل آزادی و عدم محدودیت است این نسبت به افراد است در سطح جامعه هم اسلام می گوید انسان ها باید آزاد باشند مگر در موارد استثنایی. البته آزادی مطلق برای انسان معقول و مقدور نیست انسان هر چه که باشد باز هم محدود به زمان و مکان است منظور از آزادی، آزادی بی بند وباری نیست بلکه آزادی در انتخاب و گزینش دین، شغل، فکر و خط مشی و هر چه ممنوعیت نباشد اسلام انسان را آزاد می گذارد.

وی با اشاره به اینکه جامعه ای مورد تأیید خدا و رسول است که صداهای مختلف در آن باشد گفت: انسان ها بر اساس اختیار و آگاهی بهترین را انتخاب کنند و جامعه رستگار و هدایت شده، جامعه چند صدایی است یعنی اگر در جامعه ای فقط یک صدا باشد این جامعه، جامعه اسلامی و زنده نیست هر کجا صدا نباشد حیات و هدایت نیست پس جواب سوال می شود اینکه اسلام می گوید در ذات هم آزادی وجود دارد و محدودیت استثنا است اصل اولی آزادی انسان ها در انتخاب و در گزینش در همه امور است حتی امام (ره) می فرمایند: “اول مرتبه تمدن آزادی ملت است” یعنی اگر آزادی نباشد تمدن نیست نقطه مقابل آزادی، توحش است.

این سیاست مدار اصلاح طلب اذعان کرد: انحطاط و سقوط بشر به خاطر سلب آزادی او و تسلیم در برابر سایر انسان ها است و آزادی در اسلام در حدود قوانین اسلام است اسلام یک دین مرفعی به معنای واقعی است امام می فرمایند "اسلام بهترین دموکراسی را بیان می کند دموکراسی اسلام کامل تر از دموکراسی غرب است" شهید مطهری می گوید: "نمی توان با زور و شلاق کسی را وادار کرد که چیزی را دوست داشته باشد و یا اگر دوست داشته باشد از آن دست بردارد و دیگری را دیگر دوست نداشته باشد"

حجه الاسلام منتجب نیا با بیان اینکه به کار بردن زور برای تحمیل فکر دلیل بر ضعف فرد است گفت: باید زور را در برابر زور و منطق را در برابر منطق به کار ببریم و در برابر افکار عمومی منطق باید باشد چراکه هر وقت زور به کار بردیم دلیل بر عجز و ضعف است.

وی ادامه داد: من در دانشگاه شهید بهشتی گفتم برای ورود اسلام و معنویت در دانشگاهها هم نباید متوسل به زور شویم هر وقت بنده روحانی و آن مسئول خواستیم با زور دانشجویی را متدین کنیم نه تنها متدین نمی شود بلکه از دین بیزار و گریزان می شود.

عضو سابق شورای مرکزی مجمع روحانیون مبارز در ادامه گفت: شهید مطهری می گوید ایمان از اموری نیست که زور بردار باشد. در زمان پیامبر و ائمه که نگاه می کنیم می بینیم جامعه ای درست کرده بودند که مردم کاملا آزاد بوده اند.

منتجب نیا بیان کرد: این جامعه آزاد و اسلامی است ولی این جامعه را بستند و فضا را، فضای تنگی کردند به گونه ای که برخی تصور می کنند اگر به مردم آزادی بدهند نظام در مخاطره قرار می گیرد و خودشان در معرض خطر قرار می گیرند در حالی که این کاملا بر خلاف تصور افراد است یعنی اگر مردم آزاد باشند و با آزادی حرف بزنند و آنان حرف مردم را پاسخ دهند مردم آنها را دوست دارند.

وی گفت: البته انشاءالله که مسئولان ما اینگونه نباشند آن کسی که ریگ در کفش دارد و پاسخی برای مردم ندارد آنجا ناچار است که فضا را بسته و صداها را خاموش کند و اگر کسی حرف زد به قول شهید مطهری با شلاق و زور جلوی او را بگیرد. به کار بردن زور در برابر مردم دلیل بر عجز است.

وی تصریح کرد: در برابر دموکراسی و آزادی کلمه ی استبداد است. حال استبداد از کجا نشأت می گیرد و چه چیزهایی موجب استبداد می شود؟ عقل، عقلا، وجدان، پیامبر و امام می گویند آزادی . حال اگر کسی رئیس جایی شد و فضا را بست و گفت حرف، حرف من است و اگر غیر این باشد تنبیه می شود این استبداد است.

این سیاست مدار اصلاح طلب افزود: مرحوم آیت الله نائینی که یکی از علمای بزرگی بودند، جهل و نادانی مردم ، پیروی کورکورانه و بدون دلیل حتی در قالب دین ، نفوذ و اختیار مطلق به حاکمان ، الغای اختلاف بین امت و ملت، وجود ترس ، ارعاب و امنیتی کردن جامعه و شکنجه و تحقیر، ارتکاب رذیله استبداد و نوکر پروری (ضعیفان را نوکر قرار دادن) و در اختیار گرفتن اموال عمومی و نیروهای مسلح و صرف آنها در سرکوبی ملت را از جمله مهم ترین عوامل پیدایش استبداد برشمردند.

منتجب نیا ادامه داد: برخی عوامل اجتماعی مثل احساس حقارت و خودکم بینی در برخی از مسئولین، خود را عقل کل و بی نیاز از اندیشه دیگران دانستن، وجود اطرافیان متملق و چاپلوس، فقدان روحیه شهامت و شجاعت برای نقادی و اعتراض در بین مردم، فاصله گرفتن حکومت از مردم و بی اعتمادی مردم (وقتی من احساس کردم مردم من را قبول ندارند با زور حرف خود را به مردم تحمیل می کند)، پاسخگو نبودن به مردم، دائمی بودن قدرت و تمرکز و اجتماع قوه قهریه مال و زور موجب استبداد و حکومت دیکتاتوری می شود.

وی با بیان اینکه قدرت یک خاصیتی دارد که اگر چرخشی نباشد و دائمی باشد موجب دیکتاتوری می شود، گفت: تمرکز و اجتماع قوه قهریه مال و زور اگر در اختیار مان باشد کم کم ما را به دیکتاتور تبدیل می کند و پیامبر در این زمینه می فرمایند: “قدرت مانند گریز درنده و چون روباه فریبنده است” و تفسیرهای غلط و تفسیر به رای و بر خلاف منطق از اصول و قرآن و قانون اساسی توسط اربابان قدرت و همچنین مرزبندی های غلط و غیر اصولی از دیگر عوامل دیکتاتوری است.

وی بیان کرد: مرحوم نائینی می گویند : “بدترین و سیاه ترین نوع استبداد، استبداد دینی است به این که فردی یا حکومتی با استفاده از ابزار دین بر مردم دیدگاه و خواسته های خود را تحمیل کند که در آیات و روایات مختلف از این کار نهی شده است” مرحوم نائینی از این امر اینگونه تعبیر می کند این افرادی که با ابزار دین، استبداد و دیکتاتوری را تجویز می کنند شجره

خبيثه استبداد دين معرفى مى كند اين افراد ضررشان بر اسلام و شيعيان ضعيف و مستضعف از ضررى كه يزيد بر امام حسين وارد كرد بيشتر است پس بدترين نوع استبداد، استبداد دينى است.